



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور بحث ؛ بررسی فرمایشات صاحب تفسیر نمونه در نقد بیان علامه

بحث ما در ارتباط با فرمایشات صاحب تفسیر نمونه در نقد نظریه علامه طباطبایی (ره) بود و عرض

می کردیم که ریشه این نقد چیست ، ما در این بحث بسیار بسیار مهم مان که داریم نطق قرآن کریم را

در رابطه با بحث انسان شناسی نشان می دهیم و نشان می دهیم که در این منطق از چه منظر بسیار

عظیمی به حقیقت انسان اولاً و به شخصیت بی بدیل انبیاء الهی ثانیاً پرداخته و نشان دادیم که در این

تعبیر بسیار عجیب قرآن کریم مسئله خطاب الهی ، مسئله کلام الهی و مسئله وحی درباره همه انبیاء

با آن نظر بسیار عجیب و راقی ارائه شده جای دارد من قبل از ارائه مطلب این تعبیر زیبای حضرت

امام (ره) را که عرض کردم هم ایشان قائل هستند و هم صاحب تفسیر نمونه قائل هستند و هم

صاحب تفسیر المیزان قائل هستند و هم همه بزرگان علماء شیعه قائل هستند که این برکت و روایات

عجیب ما هم از شیعه و هم بعضی از روایاتی که دیدید آقای صاحب تفسیر نمونه از برادران اهل سنت هم نقل می کنند ،

تبیین مقام والای حضرت نبی اکرم (صلوات الله علیه و آله)

اینها همه از برکات وجود نبی مکرم اسلام است این واقعاً یگانه خلقت این موجود عجیبی که به برکت وجود او در واقع همه ما سوی سر سفره قرآن کریم قرار می گیرد ، این یگانه ایی که اگر او نبود این سفره واسعه رحمت الهی این سفره برکت علم الهی در اختیار ما سوی قرار نمی گرفت یعنی در اختیار جبرئیل هم قرار نمی گرفت و این مهم است او است که این برکت را در اختیار ما سوی قرار داده است ، اگر کسی به این انسان شناسی قرآنی بپردازد ، حالا در ریزه کاری ها بحث هست ، بحث های علمی و فنی همیشه بوده ، اما این اصل خیلی مهم است ، اگر از این منظر کسی نگاه بکند که به برکت این یگانه خلقت ما در واقع همه این نعمات الهی را داریم از علم الهی از قرآن الهی از کلام الهی داریم بهره می بریم ، تعبیر زیبای حضرت امیر سلام الله علیه خلاصه تعبیر عجیبی است که الخاتم لما سبق الفاتح لما غلق او فاتح همه درهای بسته بوده بر ما سوی ، نه فقط بر بشریت بر ما سوی الله ، من غلق آن درهای بسته را نبی اکرم باز کرده است ، او شاگرد معلم حقیقی است ، یعنی ذات اقدس اله و او معلم ما سوی است ،

خوب شما نگاه کنید یک شخصیتی این گونه ما سوی را تعلیم می دهد ، جبرئیل را تعلیم می دهد ، اگر در او ادنی این تعلیم و تعلم شکل نمی گرفت ، یعنی خدای متعال معلم و پیغمبر اکرم شاگرد نمی بود ، دیگر بقیه مراتب جبرئیل دستش خالی می ماند ، پس فاتح من غلق اوست ، اینطوری ، خاتم ما سبق اوست ، حالا چه بگوئیم خاتم در واقع صیغه اسم فاعل به کار ببریم چه خاتم یعنی انگشتر ، چون با انگشتر مهر می زدند و تمام می کردند مسئله را ، او خاتم است او خاتم است ، بعد اگر این را خوب تصویر کردیم با این تحلیل بسیار زیبا که با این شخصیت کم نظیری مثل موسی بن عمران در کتاب الهی مان چه درجه ایی قائلیم ، که موسی می رسد به مقامی که بدون واسطه فرشته اما من وراء حجاب کلام الهی برای او شکل می گیرد ، می خواهم عرض کنم ببینید این نگاه انسان شناسانه ایی که قرآن کریم به ما می دهد ، قرآنی که هدیه نبی اکرم به ما سوی است ، این نگاهی که علو درجه انسان را در بین همه مخلوقات الهی به رخ همه مخلوقات می کشد خوب اینها همه دست آورد یک چنین موجود یگانه ایی است به نام نبی اکرم ، انصافاً وحدتی بوجود می آید نه فقط وحدتی در مقام عملکرد ها نه ، شما از یک منظر عمیق توحیدی به سلسله انبیاء به حقیقت انسان به ما سوی الله نگاه می کنید ، من واقعاً تعجب می کنم که یک چنین دیدگاهی شما برای صاحب تورات یعنی حضرت موسی بن عمران علی نبینا و آله و علیه السلام ارائه کنید بگوئید که در قرآن ما خلاصه انّی اصطفتیک بکلامی درباره حضرت موسی اینطوری آمده است ، بعد موسی را

اینطوری اوج بدهید ، حتی بگوئید که این وحی برای حضرت موسی بدون واسطه فرشته الهی بوده است ، انسان را اینطوری اوج بدهید ، خوب این موجود عجیب این موجود واقعاً شریف که امیرالمومنین می گوید انا عبد من عبیده من عبدی از عبید او هستم ، او معلم ما سوی است ، او است که به ما سوی این کمال عجیب را عرضه کرد ، عزیزان این موجود را اگر کسی اینطوری دید متوجه می شود که حرکت نورانی او که واقعاً شروع شد در یک نقطه ایی در جزیره العرب ، جای دارد که حالا این نکته را هم من عرض کنم این نکته را پایانی نتیجه بگیرم و برگردیم به بحث خودمان ،

بیان خاطره برای تبیین اهمیت بحث

یک جایی داشتیم یک یحیی را درباره نگاه تمدنی اسلام بحث می کردیم یکی از عزیزان یک عده ایی از اساتید تشریف داشتند اساتید بزرگوار در دانشگاه و حوزه ، یک عزیزی سوال کرد که حاج آقا سابقه تمدنی اسلام چه چیزی است ؟ من به ایشان عرض کردم شما این نظرات آقایان فیلسوفان تاریخ تمدن آشنایی دارید ؟ گفت تا حدودی آشنا بوده است حالا ، بعضی از آن نظرات را من به بعضی ها اشاره کردم مثل آقای (توئیبی) معروف که از آن فیلسوفان معروف تاریخ تمدن است ، این را بگویم برای دوستانی که بالاخره فضا فضای مجازی است و می خواهند استفاده کنند ، آن هم در این شرایطی که هفته وحدت است و بحث اصلی دنیا عظمت این شخصیت نورانی است ، به ایشان عرض کردم م می دانید (توئیبی) وقتی تمدن ها را لیست می کند (اوستا و لون) وقتی تمدن ها را

بررسی می کند حتی ویلدورانت وقتی تمدن ها را بررسی می کند با قطع نظر از برخی دیدگاه های متاثر از تخریب ها ،

اما بعضی ها که انصاف را می خواهند بدهند می آیند می گویند که کانون تمدن اسلام در شرائطی شکل گرفت ، در منطقه ای شکل گرفت که از جهت جغرافیایی شرائطش اینطوری بوده ، تعداد افرادی که سواد خواندن و نوشتن داشتن ان جامعه این مقدار بودند ، به دور آن چند کانون تمدنی مانند مصر از یک طرف ، ایران از یک طرف ، روم از یک طرف ، صنعاء و عدن از یک طرف و هر کدام با یک قدمت و سابقه ایی بعد این شخصیت می آید یک کانونی را تاسیس می کند و این کانون در کمتر از دو دهه همه مراکز تمدنی را منفعل می کند ، یعنی کانونی که بوجود می آورد مسیری را طی می کند که واقعاً این معلم این مربی با این دستاورد عظیم ، الان دنیا احساس می کند این حرکت زنده شده و دارد مخاطب خودش را در فرانسه و در انگلیس و در آمریکا و در اروپا به دست می آورد و البته این حرکت عجیب بزرگ و عجیب انقلاب اسلامی و نقش پیامبر گونه امام (ره) بزرگوار ما و رهبری بی بدیل شاگرد بزرگ او حضرت آقا خوب خیلی مؤثر بوده ، ولی این حرکت اینطوری دارد خودش را پیدا می کند خوب طبیعی است که اینطوری مورد اهانت قرار بگیرد ، ولی حقیقتاً این اهانت اهانت به انسان است ، این اهانت اهانت به مقامی است که نبی بزرگوار ما شاگرد ذات اقدس اله و معلم ما سوی برای انسان و برای انبیاء ترسیم کرده است ، این تعرض تعرض به آن اندیشه ایی

است که می آید و با مبناء قرار دادن انسان و علو انسان و ظرفیت عظیم انسان ، مسئله توحید را محور همه چیز قرار می دهد ، این اهانت اهانت به بزرگ و شخصیتی است که وقتی می خواهد نامه بنویسد به مراکز تمدنی با این آیه می نویسد قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم اَلَّا نعبد الا الله و لا نشرک به شیئاً و لا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله ،

این پیام را ببینید ، انسان بیا به سوی توحید و عدالت ، اهل کتاب ، نه اهل سنت ، برادران عزیز من نه وحدت با اهل سنت ، نه نه ، وحدت با اهل کتاب برای تحقق توحید و تحقق عدالت ، تعالوا الی کلمة ، ببینید این معنا الان محقق شده است و دارد مسیر های نهائی اش را طی می کند ، خوب بله چه کسی با این پیام مخالف است ؟ هر کس که حقیقت انسان را نمی شناسد ، هر کس که حقیقت توحید را منکر است ، هر کس که ارزش عدالت را قبول نمی کند ،

ببینید این پیام پیام اقتداء عیسی بن مریم است به مهدی موعود ما ، شما را به خدا ببینید پیام این است ، پیام پیام انسان است ، پیام پیام ارتقاء انسان است ، پیام پیام توحید است پیام پیام بندگی انسان برای خدا است اوحی الی عبده ما اوحی عجب منطقی دارد قرآن اَشهد اَن محمداً عبده و رسوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ مِنْ دُونِ اللهِ عَجَب ، پیامی است ،

خدایا یک موجود اینگونه ایی از دورن مدینه به عنوان کانون شکل گیری تمدن اسلامی پیامی اینگونه
به ایران بدهد ، به روم بدهد ، به مصر بدهد ، به عدن و به صنعاء بدهد ، پیام عجب پیای است این
پیام ، خوب این موجود که حقاً ثمره خلقت است ، حقاً معلم ما سوی است ، حقاً انسان را ارتقاء داده
است ، امروز این موجود شریف بی بدیل استثنائی ، امیرالمومنین با همه عظمتشان انا عبد من عبیده ،
خاتم لما سبق فاتح لمن غلق این موجود است ،

تو را به خدا قسم متفکران دنیا اندیشمندان دنیا ، آزادگان دنیا ، عدالتخواهان دنیا ! آنهایی که از درد
عدالت دارید درد توحید دارید ، درد تقوا دارید ، درد معنویت حقیقی دارید امروز این شخصیت مورد
اهانت است ، طبیعی است ، حالا مکرون ها و غیر مکرون ها که عددی نیستند در مقابل این موج
نورانی دعوت رسول خاتم ، در مقابل این موج عظیم معنویت و تقوا و عدالتی که این دعوت حقیقی
همه کانون های تمدنی و اهل کتاب را دعوت به وحدت و معنویت و تقوا می کند ، اینها که عددی
نبوده اند و نیستند ، ولی الان می بینند این موج دارد جلو می رود ،

من خواهش می کنم شما علماء شما بزرگان شما فرهیختگان شما دانشگاهیان بیائید و این دعوت را
و این مبناء را جا بیاندازید ، کمک کنید به جا افتادن این دعوت و این مبناء بیائید و با تحلیل متقن
این مبناء آن هم از کتاب خدا ، آن هم از سنت اهل بیت این پیامبر ، بیائید و این مبناء را بسط بدهید
و آموزش بدهید و تحلیل کنید ،

آنهایی که الان خطاب صدای بنده را می شنوید ، مخاطب این مطالبه بنده هستید عزیزان من ! این دنیا را نگران کرده است ، این مکتب دارد می رود جلو و نه فقط برادران عزیز اهل سنت را بلکه همه اهل کتاب را بلکه همه آن بشریت تشنه بندگی خدا را دارد می گیرد ، آن دانشمند فرانسوی ، این پاسخ به مکرون است ، می گوید وقتی ما نگاه می کنیم که دینی که این پیامبر آورد از جهت سرعت عالم گیری اش با توجه به اینکه وقتی آمد تنها بود ، همسرش و دامادش به او ایمان آوردند در مکه و نماز اول را خواندن ، نزدیک ترین افراد او در مقابل او ایستادند اما ایستاد و با همین ندا حرکت کرد و گرفت ، ایشان می گوید که اصلاً عجیب است حرکت اسلام ، شتاب این عالم گیری از آنموقع برای دنیا عجیب بوده ، سرعت این کار در دید دانشمندانی که حرکت اسلام و حرکت نبی اکرم را رصد کرده اند ، ماموریتی را که این مرد به فرزند عزیزش امام باقر(ع) داد ، ماموریتی که به فرزند عزیزش امام مجتبی(ع) داد ، ماموریتی که به فرزند عزیزش سید الشهداء(ع) داد ، ماموریتی که به فرزند عزیزش امام زمان(عج) داد ، اینها روایات شان را برادران اهل سنت دارند ، به امام حسن(ع) یک ماموریت ، به امام باقر(ع) ، به جابر گفت باقره است ، به امام صادق(ع) یک ماموریت ، به امام رضا(ع) یک ماموریت ، به امام عصر(عج) یک ماموریت ، کار عجیبی که این مرد انجام داد الان دنیا ، ما هستیم که باید به عنوان مومنان به این مکتب بتوانیم این مکتب را به همه ابعادش برای انسان تشنه معنویت و عدالت و بندگی خدا امروز تبیین کنیم و لذا واقعاً آدم باید اینجا ها هم خون گریه کند برای

بشریتی که دارند تلاش می کنند که محرومش کنند از این سفره عجیب ، هر چند که یزیدون لیطفنوا نور الله و الله متم نوره ولو کره المشرکون ولو کره الکافرون اتمام نور الهی و ظهور حقیقی این نور همین مسیری است که دارد تحقق پیدا می کند و لذا ما هم همراه همه بزرگان علماء مراجع دلسوختگان عدالت جویمان آنهایی که به ارزش این شخصیت نورانی بی بدیل استثنائی ، و در جلسه گذشته می خواستم تفصیل بدم که وقت تمام شد ، انی اصطفیتک علی الناس به موسی می گوید ولی این اصطفاء تام مال این معلم ما سوی است ، مال محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم است ما هم در این همراهی خیلی عظیم و بزرگی که امروز می بینید چگونه آمده اند با همه مشکلات با همه تحریم ها با همه تحدید ها با همه توپ ها با همه گلوله هایی که بر سرشان می ریزند آمریکا و اذنا ب آمریکا مثل این آل یهودی که ، یمن را دیدید ، دیدید مردم یمن را ، با همه مسائل اینگونه بر گرد نور این معلم ما سوی همه جمع شدند ، سنی و شیعه و اهل کتاب و ، ما هم تاثر مان را تاسف مان را و اصرار مان را بر شناخت حقیقی این شخصیت برای جوانان امروز دنیا اعلام می کنیم

بیائید فرزندان عزیز رسول خدا ، بیائید مخاطبان رسول خدا ای جوانان اهل کتاب بیائید این شخصیت را شناسائی کنید بیائید ببینید چه موجود عجیبی است چگونه در کمتر از چند سال جوانان درگیر عشایر قبائل آنموقع عرب را تبدیل کرد به یک جوانانی که روایت می گوید صبح می دید می گفتند کیف اصحبت قال یا رسول الله اصبحت موقناً قال ما علامه یقینک تا کجا برده است پیغمبر اینها را ،

تا کجا حرکت شان داده ، از آن جان سوال می کند ، ببینید جوان سحر است کیف اصبحث چطور
صبح کردی یا رسول الله اهل یقینم ، گفت علامت یقینت [چیست ؟] گفت می توانم بگویم بهشتی ها
چه کسانی هستند جهنمی ها چه کسانی هستند ، پیغمبر به او گفت ساکت شو ، عرض کرد یا رسول
الله دعا کن که شهید بشوم ، خوب چه کسی اینها را حرکت داده است ، انصافاً امیرالمومنین را چه
کسی تربیت کرده است ؟ شهداء احد را چه کسی تربیت کرده است شهداء بدر را چه کسی تربیت کرده
است ؟ این مکتب مکتب او است ، این را باید خوب شناخت جوانان اهل کتاب ، جوانان فرانسوی
جوانان انگلیسی جوانان آمریکایی ، بیائید این شخصیت نورانی را بشناسید و البته بر ما است که
بشناسانیم و انسان را و این شخصیت نورانی را دفاع کنیم ،
من عذر خواهی می کنم دیگر در آستانه هفته وحدت و در این فضا و شرائط خاصی که می بینیم و
می بینید که چگونه این گوهر یگانه آفرینش مورد هجمه قرار می گیرد من فرصتی می خواستم در
اتناء بحث از یک منظر عمیق انسان شناسانه متناسب با همین بحث به او و به قرآن او و به اهل بیت
او و به سنت او ، و به حسن او به حسین او به باقر او به صادق او رضای او و به مهدی او علیهم
السلام پردازیم ، فرصت تمام شد دیگر عبارات صاحب تفسیر نمونه را می خواستیم بررسی کنیم در
آیات سوره اعراف که ریشه بحثی که ایشان با علامه طباطبایی (ره) دارند را به دست بدهیم که انشاء
الله جلسه بعد .

وصلّى الله على محمد و آله الطاهرين



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور بحث ؛ اشکال به صاحب تفسیر نمونه

بحث ما در بخش اخیر فرمایش صاحب تفسیر نمونه بود و عرض کردیم که ایشان چرا آن فارق در واقع وحی من وراء حجاب را از وحی بدون حجاب چرا آنجا علیرغم اینکه آن سه مرحله را بیان می کنند و علیرغم اینکه روایات خوبی را در تائید دنی فتدلی فکان قاب قوسین می آورند و حقیقت او ادنی را که بر اساس روایات تجلی الهی بر رسول خاتم است ، اینها تعابیر روائی ما است که خواندیم آن تعابیر را ، علیرغم اینکه اینها را دارند و اینها را بیان می کنند چرا ایشان در واقع دچار یک مشکلی هستند و اینها را از هم جدا نمی کنند و چرا تصریح نمی کنند که در واقع آن بخش اول الا وحیاً که قسیم او من وراء حجاب او یرسل رسولاً است آن در واقع یک ارتباط مستقیم بی واسطه ایی است که عبد خدا خاتم النبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در آن مقام اصطفاء تام با ذات اقدس اله بر قرار می کند ، چرا بروی این نمی مانند و روی آن نمی ایستند و پافشاری نمی کنند ؟

یا چرا وقتی مسئله وحی من وراء حجاب را قائل هستند برای حضرت موسی ، این وحی من وراء حجاب را در حد اینکه خدای متعال برای حضرت موسی صوتی ایجاد می کند در این موجود خارجی در این حد تحلیل می کنند ، جای داشت که (عرض کردم که مثل حضرت آقای طباطبایی (ره)) این مرحله دوم را هم از باب ارتباط نفس شریف موسی کلیم با مراتبی از معنا و واقعیت معنوی عالم غیب تبیین کنند حالا مقارن با اصوات هم شد یا نشد آن خیلی مهم نیست ، چرا اینکه مطلبی که شروع خوبی در عبارات ایشان دارد در مقام جمع بندی با آن انسجامی که در فرمایش آقای طباطبایی (ره) وجود دارد ، در فرمایش حضرت امام (ره) وجود دارد نمی رسد ،

به دنبال این بودیم که این ریشه را در بیاوریم ، که اگر بخواهد به انسجام برسد آنموقع معلوم می شود من یک بار رسول ارسال می کنم ، یک بار من وراء حجاب با بنده ام صحبت می کنم و البته این مقام مقام بزرگی است و این مقام مقام موسی کلیم است به تعبیر آقای طباطبایی (ره)

یک بار نه ، یک ارتباط بی واسطه دارم ، هیچ واسطه ای ندارم ، دیگر واسطه نه حجاب است نه رسول است با آن تفاوتی که بین حجاب و رسول وجود دارد با آن تفاوتی که اشاره کردم اجمالاً در فرمایش آقای طباطبایی (ره) خوب تبیین شده است ، آنجایی که بی واسطه است ، کلام خفی است به تعبیر آقای طباطبایی (ره) یا کلام نفسی است به تعبیر امام (ره) ، انسجام دارد مطلب ، سیر الی الله ای

تحقق پیدا کرده ، این سیر الی الله مراتبی دارد ، این نفس در این سیر به مراتبی از عالم غیب و معنا می رسد ، اینطوری ، چرا این انسجام شکل نمی گیرد ؟

به نظر ما شکل نگرفت این انسجام در فرمایش ایشان ، و شکل نگرفتنش در نظریه امام و علامه طباطبایی (ره) مال مسئله رؤیت است ، ما اگر مسئله رؤیت را که محل اصلی بحث امام (ره) و علامه طباطبایی (ره) است خوب تبیین کنیم ، آثموقع این انسجام درست می شود ، و من هم الان در صد تبیین کامل این بحث نیستم ، نه بحث تفسیری کامل ما داریم ارائه می کنیم در این جا ، که بحث در واقع انسان شناسی ولائی در افق قرآن کریم را می خواهیم به همه ابعادش پردازیم ، یعنی نه موضوع بحث مان تفسیرالمیزان و تفاسیر زیبای قرآن کریم است در آراء امام (ره) ، که امام (ره) هم در تفسیر سوره حمد و هم در تفسیر سوره توحید و هم در تفسیر سوره قدر به اینها می پردازند در آثارشان ، چون آثار امام (ره) ولو مستقیماً تفسیری نیست ولی مشتمل بر مطالب فنی مخصوصاً در تفسیر فاتحه الكتاب و تفسیر سوره قدر است ، و تفسیر سوره توحید است و بعضی نکات زیبا در فهم آیات کریم در کتاب های زیبای اسرار الصلاة و سر الصلاة شان ، ما نه آن بحث مان است و نه این بحث مان ، نه می خواهیم بحث مصباح الولاية بکنیم الی الخلافة و الولاية ، اما در حد کلیت مسئله که عزیزانی که مخاطب بنده هستند و تعقیب می کنند و محبت هم می کنند حتی کسانی که سر درس خارج فقه ما نیستند این بخش را دارند لطف می کنند و من هم می خواهم الان آنها را هم مورد

مقابل مدعای علامه طباطبایی (ره) و امام (ره) داشته باشیم ، ایشان آنجا در ذیل تفسیر همین آیه و لما جاء موسى لميقاتنا تفسیر می کنند که تقاضای مشاهده پروردگار ، فرمایش ایشان این است که :

ما چون در آیات سوره بقره آیات ۵۵ و آیه ۵۶ و در سوره نساء آیه ۱۵۳ ، تعبیری داریم که در واقع بنی اسرائیل تقاضای رؤیت کرده اند ، تعبیر آیه شریفه سوره بقره این است که و اذ قلتم يا موسى لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة فأخذتكم الصاعقة و انتم تنظرون این تقاضای بنی اسرائیل است ، رؤیت تقاضای بنی اسرائیل است ، ثم بعثناكم من بعد موتكم لعلكم تشكرون ایشان می فرمایند که ببینید در این آیه این تقاضای حتی نری الله جهرة ما خدا را جهرة ببینیم و آنموقع غضب الهی نازل شد و خلاصه فاخذتكم الصاعقة صاعقه الهی آمد.

در سوره نساء هم این است یسئلک اهل الکتاب أن تنزل علیهم کتاباً من السماء فقد سئلوا موسى اکبر من ذلك فقالوا أرنا الله جهرةً آنها از موسی بیشتر از این خواستند و گفتند که خدا را به ما نشان بده جهرةً فأخذتهم الصاعقة بظلمهم با این ظلمی که انجام دادند و گناهی که مرتکب شدند ، بعد هم گناه بعدی ثم اتخذوا العجل من بعد ما جائتهم البينات فاعفونا عن ذلك و آتینا موسی سلطاناً مبیناً حضرت آقای صاحب تفسیر نمونه تعبیر قشنگی دارند که بله در واقع ما یک بحث عبرت انگیزی از زندگی بنی اسرائیل داریم و جمعی از بنی اسرائیل با اصرار و تاکید از موسی خواستند خدا را مشاهده

کنند و اگر مشاهده نکنند هرگز ایمان نخواهند آورد ، موسی سلام الله علیه هفتاد نفر را انتخاب و به همراه خود به میعادگاه برد در آنجا تقاضای آنها را به درگاه الهی عرضه داشت ،

ایشان خلاصه حرف شان این است که این أرنی أنظر إلیک حرف موسی نیست ، موسی مامور بوده که حرف بنی اسرائیل را به خدا بگوید ، و چون موسی مامور بوده که حرف بنی اسرائیل را به خدا منتقل کند اینطوری تعبیر این است قال لن ترانی ندا رسید که نه تو نمی توانی من را ببینی ، ایشان می فرماید آنها تقاضای رؤیت حسی کردند و موسی هم آمد این رؤیت حسی را عرضه داشت به محضر پروردگار متعال ، ندا رسید لن ترانی لکن أنظر الی الجبل بعد به کوه نگاه کن و بعد هم تحلیل می کنند یکی یکی حالا ، بعد به کوه بنگر اگر در جای خود ایستاد من را خواهی دید هنگامی که خداوند بر کوه جلوه کرد آن را محو و نابود و همسان با زمین نمود فلما تجلی ربه للجبل جعله دكاً موسی از مشاهده این صحنه هول انگیز چنان وحشت زده شد که مدهوش روی زمین افتاد و خرّ موسی صعقاً و هنگامی که به هوش آمد عرضه داشت پروردگارا تو منزّه هستی من به سوی تو باز می گردم و توبه می کنم و من نخستین مومنان هستم ، فلما أفاق قال سبحانک تبت الیک و انا اول المومنین ایشان در این فضا می خواهد بحث کند که پس تقاضای رؤیت مال خود موسی نبود ، تقاضای رؤیت تقاضای بنی اسرائیل بود آن هفتاد نفری که با موسی به میقات رفته اند ،

تبیین این مطلب که تقاضای رؤیت را موسی (ع) از زبان قومش بیان کرد

بعد هم سوال می کنند که چرا موسی تقاضای رؤیت کرد؟ موسی که پیامبر بزرگ و اولوالعزم پروردگار بود و به خوبی می دانست که خدا نه جسم است نه مکان نه فلان نه فلان، چرا؟ ایشان می گویند مفسرین پاسخ های مفصلی داده اند ولی روشن ترین جواب این است که موسی این تقاضا را از زبان قوم خود کرد، چرا بخاطر اینکه همانطور که شاهد خواندیم در سوره نساء و در سوره بقره به تعبیر ایشان این تقاضا تقاضای در واقع جاهلانی بود که به همراه موسی به عنوان برگزیدگان بنی اسرائیل به میقات آمده بودند این حرف خود موسی نبود، اینطوری،

بعد هم ایشان می فرمایند که یک قرینه روشنی داریم که حالا ای کاش که ایشان همان اول این آیه را هم آدرس می دادند، همانطوری که بعداً می گویم آقای طباطبایی (ره) سه آیه را کنار هم بگذارید که تکلیف بنی اسرائیل را از موسی جدا کنید، آیه سوم را که پائین آدرسش را می آورند و بالا هم اگر می آوردند خوب بود، آیه ۱۵۵ سوره اعراف است، در آیه ۱۵۵ سوره اعراف تعبیر این است:

و اختار موسی موسی اختیار کرد از قومش سبعین رجلاً لمیقاتنا فلما اخذتهم الرجفة قال ربّ لو شئت أهلکتهم من قبل و ایّای أتهلکنا بما فعل سفهاء منا إنّ هی الا فتنتک ایشان می فرمایند ببینید شاهد

این حرف این است که از قرائن روشنی که این تفسیر را تأیید می کند که در همین سوره آیه ۱۵۵ سوره اعراف که الان ۱۴۳ آن را داریم بررسی می کنیم می خوانیم، موسی بعد از این ماجرا عرض

کرد آتھلکا بما فعل سفھاء منا آیا ما را بخاطر عملی کہ سفھان ما انجام داده اند بہ ہلاکت می رسانی ؟

از این جملہ روشن می شود کہ نہ تنہا موسی چنین تقاضایی را نداشت بلکہ شاید ہفتاد نفری ہم کہ با او بہ میعادگاہ رفتہ بودند چنین تقاضایی را نداشتہ اند ، آنها تنہا افراد دانشمند و نمایندگان بنی اسرائیل بودند تا مشاہدات خود را برای تودہ جاہل و بی خبری کہ پیشنہاد مشاہدہ پروردگار را داشتہ اند بیان کنند ، سفھاء منا این تقاضای سفھاء بنی اسرائیل بود حتی تقاضای ہفتاد نفر ہم نبود بہ تعبیر ایشان ، ایشان می گویند پس ببینید اینطوری است ، تقاضای رؤیت پس تقاضای خود موسی نیست ، حتی ممکن است کہ بگوئیم تقاضای این ہفتاد نفر دانشمند ہم نباشد ، تقاضای سفھاء است بی خبران جاہلان آنہایی کہ ظلم می کنند ، لذا تعبیر آمد فأخذتھم الصاعقۃ بظلمھم کہ حالا اینہا را آقای طباطبایی (رہ) می گویند کہ حالا بعداً عرض می کنم

ببینید فضای فرمایش صاحب تفسیر نمونہ این است کہ این نوع رؤیت رؤیت حسی است و این تقاضای رؤیت حسی تقاضای موسی نیست تقاضای بنی اسرائیل تقاضای سفھاء بنی اسرائیل است ، کہ حتی ممکن است کہ ما بگوئیم اینہایی کہ با موسی آمدہ اند چنین تقاضایی را نداشتہ اند بعد ہم شروع می کنند بہ بحث کردن ، کہ آیا مشاہدہ خدای متعال امکان پذیر است ؟ بعد می فرمایند کہ نہ می فرمایند کہ این امکان پذیر نیست لذا تعبیر آمد کہ لن ترانی لکن أنظر الی الجبل می گوید لذا بہ

تعبیر ایشان این انظر الی الجبل می خواهد کنایه ایی برای محال بودن مسئله داشته باشد ، چطور
تعبیر بسیار زیبای حتی یلج الجمل فی سمّ الخیاط خدای متعال می فرماید که کافران وارد بهشت نمی
شوند تا اینکه شتر از مثلاً از سوراخ این سوزن بگذرد ، یعنی چون محال است که شتر از سوراخ این
سوزن بگذرد کافر هم محال است که به بهشت برود ،

لن ترانی نفی ابدی کرده لکن انظر الی الجبل فان استقر فسوف ترانی نمی خواهد بگوید می شود ،
محال است که آن بماند پس تو هم نمی بینی محال است که بینی ، چون ذیل آیه اینطوری است علی
ای حال ایشان می خواهند بفرمایند این رؤیت امکان ناپذیر است و این رؤیت محال است

بیان اینکه این جلوه خدا در تجلی للجبل چیست؟

و این رؤیت وقتی محال باشد آنموقع جلوه خدا چه چیزی است در اینجا ؟ تجلی للجبل ؟ ایشان می
فرمایند که باز هم اینجا در جلوه بحث هست که خلاصه این تجلی چطور تجلی ایی بوده ، خودشان
نظر می دهند ولی آنچه که از مجموعه آیات به نظر می رسد این است که خداوند پرتویی از یکی از
مخلوقات خود را بر کوه ظاهر ساخت و آشکار شدن منظر او به منزله آشکار شدن خود او است ، در
پراتز این را می گویند چون انصافاً یک مقدار خلاف ظاهر است قبول دارند یعنی به منزله را هم می
گویند که امانت رعایت بشود ، آیا این مخلوق یکی از آیات عظیم بود که برای ما ناشناخته مانده ؟ یا

نمونه ایی از نیروی عظیم اتم؟ یا امواج عظیم و تکان دهنده یا صاعقه وحشتناک که بر کوه زد که
برقی خیره کننده و صدایی مهیب و وحشتناک و نیرویی عظیم از آن برخواست ، آنچنان که کوه به
کلی از هم پاشید ، جعله دگّا دیگر کوه از هم پاشید ، گویا خداوند می خواست با این کار دو چیز را
به موسی و بنی اسرائیل نشان بدهد ،

بعد تحلیل می کنند که شما وقتی یک چنین نیرویی که از مخلوقات الهی را نمی توانید تحمل و درک
کنید چطور رؤیت را [تقاضا می کنید]، خلاصه این تعبیر را ایشان بیان می کند و جمع بندی می کند
بعد در ذیلش احتمال دیگری در زمینه تفسیر این آیه داده شده است ، این احتمال دیگر نظر علامه را
نقل می کنند که باز متاسفانه چون در مقام تلخیص است دقیق نقل نمی شود فرمایش آقای طباطبایی
(ره) ، که ببینید همین اختلاف اصلی آقای طباطبایی (ره) امام (ره) با صاحب تفسیر نمونه این نکته است
ببینید :

احتمال دیگری که صاحب تفسیر نمونه برای آیه می دهند

احتمال تفسیر دیگری در زمینه این آیه داده شده و آن اینکه ، بعد هم احتمال را کامل می گویند
آدرس می دهند که این احتمال تلخیص از تفسیر المیزان جلد هشت صفحه دویست و سی هفت ذیل
آیه انتشارات جامعه مدرسین ، که همین فرمایش آقای طباطبایی (ره) را نقل می کنند ، خلاصه نقل

ایشان را هم حالا داشته باشیم که بعد بتوانیم با آن کار کنیم ، در حد اجمال عرض کردم ایشان در آنجا وقتی می خواهند از آقای طباطبایی (ره) نقل کنند اینطوری است : و آن این است که موسی راستی برای خودش تقاضای مشاهده کرد ، علامه معتقد است که نه *إني أنظر إليك* نقل حرف سفهاء بنی اسرائیل نیست ، نه خیر سفهاء بنی اسرائیل این تقاضا را داشتند و این عذاب نازل شد در آنجا *أتهلكنا بما فعل السفهاء* موسی گفته است ، چون در آنجا می گفتند *أرنا الله جهرة* آنها می گفتند *أرنا الله جهرة* خود آقای طباطبایی قشنگ یه این سه آیه با هم می پردازند که عرض کردم سه تا را که کنار هم می گذارند می گویند که آن حرف یک حرف است ، حرف موسی یک حرف دیگر است ، موسی خودش خواسته خودش می گوید *إني تبت إليك* و *أنا اول المؤمنين* ، آنجا می گوید *أتهلكنا بما فعل السفهاء* منا فعل سفهاء یک بحث است ، صاعقه یک بحث است ، صاعقه برای ظلم که فعل سفهاء است یک حرف است ، فعل موسی یک مطلب است ، ارتباط موسی یک مطلب است ، آقای طباطبایی (ره) در آنجا که حالا انشاء الله بعداً اجمالاً عرض خواهم کرد ایشان مفصل و ما اجمالاً عرض می کنیم ، به راستی برای خودش تقاضای مشاهده کرد ، ولی موسی چون پیامبر اولوالعزم الهی است ولی منظور او مشاهده با چشم نبود ، آقای طباطبایی (ره) می گویند اصلاً محل بحث موسی رؤیت به چشم نبود ، محل مسئله موسی و تقاضای موسی رؤیت بی واسطه است ، ما *كذب الفؤاد ما رأى* نبی اکرم است ، آن رؤیت تقاضای حضرت موسی است ، که به موسی گفتند تو به آن مقام نمی

رسی تو به مقام من واره حجاب می رسی و کن من الشاکرین ، ببینید این یک مطلب است و آن یک مطلب است ، آقای طباطبایی (ره) حرف شان این است که اصلا مسئله اینطور است که حالا اصل بحث مهم مان که عرض کردم این است ،

علامه طباطبایی (ره) منظور موسی (ع) رؤیت بی واسطه بود نه رؤیت با چشم

ولی منظور او مشاهده ایی که لازمه جسمیت با مقام موسی سازگار نباشد بلکه منظور یک نوع ادراک و مشاهده باطنی بود یک شهود کامل روحی و فکری ، بعد هم ایشان می فرمایند نقل آقای طباطبایی (ره) را می کنند : زیرا بسیار می شود کلمه رؤیت را در این معنی به کار می برند ، مثلا می گوئیم من در خودم این قدرت را می بینم که این کار را انجام دهم در حالی که قدرت چیز قابل مشاهده ایی نیست ، بلکه منظور این است که ما این حالت را در خود می یابیم ، موسی می خواست به چنین مقامی از معرفت و شهود برسد در حالی که رسیدن به چنین مقامی در دنیا ممکن نیست ، دیگر بعد تکمله فرمایش آقای طباطبایی (ره) که بله ما یک رؤیتی داریم که خدای متعال وعده آن رؤیت را در قیامت داده است ، آن رؤیت ظرفش عالم قیامت است ، تا وقتی که انسان در دنیا است و اشتغالات دارد امکان تحقق این رؤیت در دنیا وجود ندارد ، اگر چه که در آخرت که عالم شهود و عالم بروز است رؤیت امکان دارد ، ولی خداوند در پاسخ موسی گفت که چنین رؤیتی هرگز برای تو ممکن

نیست و برای اثبات مطلب جلوه ایی بر کوه کرد و کوه از هم متلاشی شد و بالاخره موسی از این درخواست توبه نمود ،

بنابراین فرمایش حضرت آقای طباطبایی (ره) بنا بر نقل صاحب تفسیر نمونه اینطوری است که ما وقتی به آیه نگاه می کنیم آیه نمی خواهد نفی ابدی کند و الا نمی گوید لکن أنظر الی الجبل ، فإن استقر مکانه فسوف ترانی ، ببینید این اختلاف در اینجا است که آیا این رؤیت ، رؤیتی است برای موسی حقیقتاً از خود موسی ، و این رؤیت شهود باطنی است و این شهود باطنی که در واقع الهی است که باید در قیامت تحقق پیدا بکند برای موسی در دنیا قابل تحقق است در قیامت که قابل تحقق است و این شهود باطنی که قرآن از آن تعبیر می کند به رؤیت قلب نه رؤیت حسی و رؤیت چشم ، این مسؤل حضرت موسی است ، سؤل این است مسؤل این است ؟ یا اینکه نه یک رؤیت حسی است از زبان سفهاء ؟

آقای طباطبایی (ره) می گویند که ظاهر آیات این است که اینها دو تا بحث هستند ، رؤیت حسی تقاضای سفهاء است ، موسی حرف سفهاء را نمی رود بزند ، حرف سفهاء صاعقه و عقاب و عذاب دارد ، هلاکت دارد ، تقاضای موسی در آن هلاکت نیست ، ببینید خوب توجه کنید هم قرائن داخلی آیه و هم قرائن آن سه آیه ، که عرض کردم که ای کاش ایشان آن سه آیه را با هم ردیف می کردند تا اینکه قرآن بالقرآن در بیاید به تعبیر آقای طباطبایی (ره) .

بیان دو دیدگاه توسط صاحب تفسیر نمونه و اختیار ایشان

حالا اینجا این مطلب را ملاحظه کنید ما این مطلب را با خود مسیر صاحب تفسیر نمونه یک سیر تکمله ایی برویم الان معلوم شد که صاحب تفسیر نمونه دو دیدگاه تفسیری را گذاشته است کنار هم ، یک دیدگاهی که می گوید رؤیت حرف سفهاء از بنی اسرائیل است و موسی دارد نقل حرف سفهاء می کند ، والبته ایشان هم می گویند موسی هم گناهی نکرده است که توبه کند چون نقل کفر لیس بکفر ، ولی ببینیم نقل است یا تقاضای خود موسی است حقیقتاً ؟ قرائن داخلی آیات در مسئله رؤیت که موسی تقاضا کرده است و در مسئله رؤیت که سفهاء بنی اسرائیل تقاضا می کنند عملاً چه به ما می گوید که انشاء الله بحث می کنیم که آقای طباطبایی (ره) می خواهند به ما بگویند که اینها دو تا سازمان هستند ،

خود آقای صاحب تفسیر نمونه که می خواهد بگوید که دیدگاه درست این است که این نقل و موسی خواسته که نقل کند سر انجام نظریه تفسیری اش در مسئله رؤیت چه چیزی است ؟ حالا این را اگر ما در واقع اول با خود صاحب تفسیر نمونه بعد هم با آن دیدگاه زیبای آقای طباطبایی (ره) جمع و جورش بکنیم آنموقع ممکن است که این مطلب درست تر در بیاید که کلام موسی کلام الهی با موسی زیر مجموعه آن تحلیل است که می شود من وراء حجاب ، کلام خدا با نبی اکرم باز زیر مجموعه آن تحلیل است که رؤیت قلب بی واسطه است .

و صلّى الله على محمد و آله الطاهرين



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

رؤیت تقاضای موسی (ع) نبوده ، وی نقل درخواست سفهاء را کرده است

بحث ما در ارتباط با فرمایش صاحب تفسیر نمونه بود که ایشان در ذیل آیه شریفه ۱۴۳ سوره اعراف

آمدند و توضیح دادند که آنجا به نظر ما سوال موسی رؤیت حسی است و این رؤیت حسی از زبان

موسی نیست و این رؤیت حسی را دارد از بان بنی اسرائیل و تقاضای بنی اسرائیل را به عرض ذات

اقدس اله در میقات می رساند و چون دارد تقاضای آنها را می رساند و مامور است به اینکه این

ماموریت را انجام بدهد معصیتی مرتکب نشده است

لذا این تقاضای رؤیت حسی تقاضای بنی اسرائیل است ، حالا بعد هم اضافه کردند سفهاء بنی

اسرائیل یعنی حتی ممکن است که این کسانی که به میقات رفته اند تقاضای خود آنها هم نباشد ،

خدای متعال آن را با لن ترانی با نفی ابدی همراه کرد لن هم ظاهر در نفی ابدی است ، و بعد هم برای

اینکه اینها متوجه بشوند و خطاء خودشان را بنی اسرائیل بفهمند خدای متعال فرمود *أَنْظِرْ إِلَى الْجَبَلِ* فان استقر مكانه فسوف ترانی بعد هم خدای متعال فرمود *تَجَلَّى لِلْجَبَلِ فَجَعَلَهُ دَكًّا* تجلی کرد بر جبل و جبل را مدكوك کرد ، موسی هم خلاصه فصعق مدهوش شد یا مرد ،

حالا اختلافی که در تعبیری هست باید سر جای خودش رسیدگی بشود ، فلما أفاق زمانی که موسی افاقه کرد و برگشت قال انی تبت الیک توبه کرد چرا توبه کرد؟ معصیتی نکرده است که توبه کند ، صاحب تفسیر نمونه می فرماید که چون تقاضای خودش نبود ، نه اینکه ماموریت (به تعبیر زیبای ایشان) پایان یافته ، وقتی ماموریت پایان یافته شرائط بر می گردد به حالت اولی ، موسی باید بگوید که این حرف آنها بوده و من سر دید خودم هستم ، که خدای متعال قابل رؤیت حسی نیست ، این رجوع به خدا و انا اول المومنین که موسی بن عمران سلام الله علیه بیان می فرماید ناظر به این است ، این خلاصه فرمایش آقای صاحب تفسیر نمونه بود که دیگر شما جواب ایشان را به سوالات مختلف ملاحظه می کنید

اشکال به صاحب تفسیر نمونه

ما اولین نکته ایی که با ایشان داریم این است که خود ایشان در آیات سوره نجم ملاحظه کردید که رؤیت دیگری را قائل شد و آن رؤیت دیگر را رؤیت حسی ندانست ، خواندیم قبلاً عباراتش را ، فعلاً

قبل از اینکه به فرمایشات آقای طباطبایی (ره) برسیم سوال مان را از محضر شریف ایشان این است ،
که خود شما آن دو تا تفسیری که از آیات سوره نجم بیان کردید گفتید یک تفسیر این است که معلم
جبرئیل است و پیغمبر دنی به جبرئیل فتدلی به جبرئیل علمه شید القوی جبرئیل ، این یک تفسیر بود
,

بعد شما فرمودید که تفسیر دوم این است که اوحی خدا عبده یعنی پیغمبر ، ما اوحی یعنی خداوند
متعال ، دنی به خداوند ، فتدلی فکان قاب قوسین به خدای متعال ، شدید القوی خدای متعال ، این
دو تا تفسیر را گذاشتید روبروی هم ، بعد فرمودید که احتمالاً چیزی را که مانع شد از اینکه آقایان این
تفسیر دوم را بپذیرند با اینکه روایت متعددی هم این تفسیر را تأیید می کند ریشه اش چیست ؟ شما
آنجا فرمودید که ریشه این مطلب این است که این آقایان فکر کرده اند که این روایت حسنی
است ،

همانجا حضرت آیت الله مکارم دام ظلّه العالی این فقیه عظیم الشان و مفسر بزرگ در آنجا اینطور
بیان فرموده اند ، و گفتند علیرغم اینکه اینها دیدند روایات حتی روایات اهل سنت و نه فقط روایات
شیعه ، چون در آنجا بیان هم کرده اند که می گفتند در روایات اهل سنت نیز روایتی در تفسیر نور
المنصور همین معنی از ابن عباس به دو طریق نقل شده است ، و ما باید برویم دنبال تفسیر دوم ، اما
آقایان نمی روند چرا نمی روند ؟ خودتان بیان کردید که به نظر می رسد چیزی که سبب شده که

غالب مفسران از این تفسیر دوم که ما قرب به خدا را رؤیت خدا ما کذب الفؤاد ما رأی خودتان فرمودید که آقایان چرا از این دومی فرار می کنند و نمی روند زیر بار دومی علیرغم اینکه روایات شیعه و سنی آن تائید می کند؟ دلیل اینکه غالب مفسران از این تفسیر روی برتنبند و به سراغ تفسیر اول بروند این است که این تفسیر بوی تجسم خداوند و وجود مکان برای او می دهد، یعنی شما دارید می گوئید که این رؤیت را آنها حسی معنا کرده اند و چون رؤیت حسی قطعاً غلط است این تفسیر را گذاشته اند کنار، خودتان در آنجا این طور فرمودید، در حالی که مسلم است که او نه مکانی دارد و نه جسمی است، بعد هم آیه را لا تدرکه الأبصار و هو یدرک الابصار، اینما توّلوا فثمّ وجه الله، به هر سو که نگاه کنید خدا آنجاست، مکان خاص ندارد زمان خاص ندارد، مدرک به بصر حسی نیست، اینطوری، و نیز شاید مجموعه ای از مسائل سبب شده که بعضی از مفسران از تفسیر این آیات اظهار عجز و ناتوانی بکنند، بگویند که نمی دانیم یعنی چه، بعد خودشان وقتی که این مطلب را می گویند تحلیل می کنند:

اما اگر آیات را به معنی دوم یعنی یک نوع شهود و قرب خاص معنوی تفسیر کنیم، ایشان آنجا می گویند آقایان مشهور! چرا شما اینها را تفسیر حسی معنا می کنید؟ رؤیت حسی معنا می کنید؟ بعد فرار می کنید از رؤیت حسی، شما بیائید این را اینطوری معنا کنید، به معنای این بگیری که یک نوع شهود و یک نوع قرب معنوی، اگر اینطور معنایش کردید همه مشکلات بر طرف می شود، بعد

خودشان قشنگ شروع می کنند اینها را توضیح می دهند ، توضیح آنکه ، حالا ما این توضیح را بخوانیم یک بار دیگر دقیق بعد بگوئیم خوب شما این دست آورد بسیار زیبا را چرا آنجا برای حضرت موسی پیاده نمی کنید ؟ قرینه مانع تان است ؟ ما مشکل قرینه را حل می کنیم شما اصل آن را پذیرفته اید

توضیح صاحب تفسیر نمونه : رؤیت درباره خداوند متعال حسی نبوده بلکه به معنای قرب خاص معنوی است

ببینید توضیح آنکه بدون شک رؤیت در مورد خداوند نه در دنیا و نه در آخرت حسی نیست ، چون مستلزم مادی بودن و فلان است که کاری به آن نداریم ، و ذات واجب الوجود از همه این امور مبراء است ، ولی خدا را از دو طریق می شود دید ، خدا را از طریق دید دل و عقل می توان مشاهده کرد ، یک بار با عقل او را دید ، یک بار با دل او را دید (خیلی هم خوب می گویند) اما باید توجه داشت که این دید باطنی بر دو گونه است یک دید عقلانی از طریق استدلال ، و دیگری مقام شهود قلبی که درکی مافوق درک عقل و دیدی ماوراء دید آن است ، این مقامی است که آن را مقام استدلال نباید آن را نام گذاشت اما مقام مشاهده است اما مشاهده با دل ، و از طریق درون ، ما گفتیم این را

اینطوری بگوئید مشاهده با دل ، خوب است که بگوئید مقام تجلی چون روایات ما می گوید تجلی الله له کلمه در روایت هست شما خودتان روایت را آوردید اسمش را بگذاریم تجلی ، رفع حجاب ، خوب حالا توضیح شان توضیح خوبی است ، زیرا شهود باطنی (بعد هم توضیح می دهند) از طریق این مقامی است که برای اولیاء با تفاوت مراتب و سلسه درجات رخ می دهد ، زیرا شهود باطنی نیز مراتب دارد ، و مراتب و درجات بسیاری دارد ، البته درک حقیقت آن برای کسانی که به آن نرسیده اند مشکل است ، از آیات فوق با توجه به قرائنی که ذکر شد که معلم خدا است و با همان توضیحات خوبی که داده اند و ما هم اختیار کردیم و گفتیم که آقای طباطبایی (ره) هم همین را اختیار می کنند ، چنین استفاده می شود که پیامبر اسلام در عین اینکه دارای مراتب شهود بود در طول عمر مبارکشان دو مرتبه چنان اوج گرفت که به مقام شهود کامل نائل گردید ، یکی در آغاز بعثت و دیگری هم در معراج که روایات ما هم تقریباً همینطور است ، در بساط قرب او گام گذاشت که بسیاری از فاصله ها و حجاب ها برداشته شد ، مقامی که حتی جبرئیل امین مقرب ترین فرشته الهی از وصول به آن عاجز بود ،

بعد هم می گویند اینها دیگر می شود کنایه ، قاب قوسین او ادنی اینها کنایه است از همین قرب تام نبی اکرم ، و این شهود باطنی است در بحث های گذشت که لقاء باطنی (که خیلی برای ما مهم است که ببینید ایشان اصل مطلب را قبول دارند) لقاء الهی که در آیات مختلف که به

عنوان یکی از مشخصات روز قیامت کراماً روی آن تاکید شده ، گفتیم که این ملاقات ، ملاقات حسی و مشاهده مادی نیست بلکه یک نوع شهود و باطنی است هر چند در مراحل پائین تر است و هرگز به مرحله شهود انبیاء و اولیاء الهی نمی رسد تا چه رسد به مرحله شهود کامل پیامبر در لیلہ معراج ، خوب این حرف بسیار بسیار اساسی ایی است ، ما می گوئیم اگر این مطلبی که شما قبول دارید و دفاع از آن کردید و در آیات سوره نجم بر همین اساس ظاهر آیات این را می رساند ، حالا بیشتر از این ، قرینه خوبی را هم می آورند ایشان ، با توجه به این توضیح ، اشکالاتی که پیرامون این تفسیر به نظر می رسد بر طرف خواهد شد ،

معنای آیه بر اساس اینکه رؤیت به معنای قرب خاص معنوی باشد

بعد می گویند با لحاظ آنچه گفته شد مجدداً آیات نجم را معنا می کنیم (خیلی قشنگ معنا می کنند)

طبق این تفسیر قرآن نزول وحی را بر پیامبر چنین شرح می دهد خداوند شدید القوی و پر قدرت او را تعلیم فرمود در حالی که او به صورت کامل و در افق اعلی در آمد ، او یعنی پیامبر (همانطور که آقای طباطبایی (ره) فرمودند ضمیر ها را به پیامبر می زنیم) سپس نزدیک شد و نزدیک تر شد آنچنان که میان او و پروردگارش به اندازه دو قوس بیشتر نبود ، در همین جا بود که آنچه وحی کردنی بود خدا به بنده اش وحی کرد ،

ایشان می گویند معنای آیه این می شود ، و از آنجا که برای جمع این شهود باطنی سنگین می آمد (

چقدر قرینه قشنگ است) خدا رؤیت را به فؤاد نسبت داده ما کذب الفؤاد ما رأی خداوند

متعال تاکید می کند که قلب پیامبر آنچه را که دید به حق و راستی دیده است و نباید شما

أفتمارونه علی ما یری چه کسی یری ؟ رؤیت قلب است شهود باطن است ، اینطوری ،

همانگونه که گفتیم که تفسیر این آیات نسبت به شهود باطنی نسبت به خداوند صحیح تر و با

روایات اسلامی موافق تر و برای پیامبر فضیلتی است برتر و مفهومی است لطیف تر ، بعد هم

خلاصه بحث رؤیت را با روایت رؤیت جمعش می کنند که از پیامبر سوال می کنند که هل

رأیت ربک ؟ رأیته بفؤادی در نهج البلاغه هم در همان صدر خطبه ذعبل یمانی آمده است که

از آن حضرت سوال شد هل رأیت ربک یا امیرالمومنین ؟ قال أفأعبد ما لا أری ؟

این خلاصه مطلب ایشان است که ما گفتیم با توجه به این روایتی که خود ایشان هم آنجا آورده اند و

واقعاً هم خوب آورده اند هم اینجا آورده اند که قاب قوسین رفع حجاب است این مطالبی که

دنی رسول الله آیات و روایت اینطور اند ، و هم روایاتی که در سوره شوری آورده اند شما در

این فضای بسیار زیبایی که خود صاحب تفسیر نمونه قائل اند دوباره می خواهیم این فضا را

در فرمایشات ایشان در سوره شوری اشاره به مختار خود ایشان داشته باشیم ،

ببینید در سوره شوری آیه ۵۱ باید این دست آورد خوب را برگردانیم به آیات محل بحث مان ،

بگوئیم که ربّ ارنی أنظر الیک را که ظاهرش نقل خود کلام موسی است را چرا می زنید به

بنی اسرائیل ؟ قرائن آنجا را هم می گوئیم ، اگر شما خود مبناء را قائل هستید ، ایشان در

خود آیات سوره شوری ببینید همانجا هم که آمده اند باز سه مرحله کرده اند که ما اشکال

کردیم شما آن مرحله اول را نگوئید القاء به قلب ، بلکه بگوئید رؤیت ، که خودتان قائل

هستید ، شهود باطنی ، رؤیت ، شهود کامل به تعبیری که در آنجا داشتید ، ما می خواستیم آن

را بگوئیم ،

اشکال : صاحب تفسیر نمونه با اینکه شهود باطنی را قبول دارید چرا ارنی را رؤیت

حسی معنا می کنید

ایشان آنجا هم که خلاصه مطلب را تحلیل می کنند می رسانند آن را به اینجا ، که خواندیم قبلاً ولی

در این فضا می خواهم روایاتی را که ایشان استفاده می کنند را یادآوری کنم که شما خودتان

به این حرف اعتقاد دارید که تعبیرشان این است که گفتند الغشیه التي كانت تصيب رسول الله

این است ، این غشیه فصعق ، ببینید غشیه فقال ذلك اذا لم یکن بینہ و بین الله احد ، ذلك اذا

تجلی الله له خوب این دیگر روایت ما است ، روایت بسیار زیبای وجود مقدس امام صادق

(ع) ما است ، (قربان این صادق اهل بیت (ع) بروم که اینطوری حقائق را تبیین فرموده است ، خدا رحمت کند علماء بزرگ ما را که اگر ایشان نمی آمدند و این حقائق را اینطور بیان نمی کرد و این حقائق بیان نمی شد ، ایشان دست همه را گرفت ، دست بزرگان از علماء اهل سنت را گرفت آقایان ، وجود مقدس امام صادق (ع) ایشان معلم ابوحنیفه است ، معلم مالک است مستقیماً ، معلم با واسطه آن دو بزرگ دیگر است ، ببینید اینطوری کار کرده است امام صادق علیه السلام ، اینطوری توانسته شخصیت نورانی نبی اکرم و حقائق قرآنی این جریان را تبیین کند اینطوری توانسته مقابله اندیشه نورانی اسلام را با تمدن های پیرامونی حل کند و رقاعی بوجود بیاورد اینها را امام صادق (ع) انجام داده است و بعد هم دست امام رضا سلام الله علیه رسیده است در ایران ، اینطوری کار کرده است)

خوب ما می خواهیم بگوئیم که اینطور است مسئله ، شما با این فضای بسیار زیبایی که روایات ما دارد بوجود می آورد برای شما و تصریح می کنید که اینجا یک شهود باطنی و یک تجلی الهی بوجود می آید اینها غشیه می آورد ، خوب اگر اینها را شما قائل هستید چه دلیلی دارد که رب ارنی أنظر الیک را رؤیت حسی معنا می کنید ؟

آیا شما اینجا در آیات سوره اعراف دچار همان مشکلی نشدید که بقیه در آیات سوره نجم قائل هستند ؟ حالا ببینید اول با فرمایشات خود ایشان که جلو برویم آنموقع معلوم می شود

ظاهر آیه این است که رب ارنی أنظر الیک ، ظاهر آیه این است که تجلی امکان دارد ، ظاهر آیه این است که تجلی وجود دارد لذا لن ترانی نمی خواهد نفی ابدی کند ، می خواهد نفی رؤیت در دنیا کند همان چیزی که شما قائل هستید ، و امکان رؤیت در عقبی را درست کند البته برای موسی سلام الله علیه ، چه اشکال دارد ،

خدا رحمت کند آقای طباطبایی را که حالا عرض می کنم ، ببینید آن نکته که ما فرمایشات خود ایشان را در آنجا قشنگ دسته بندی کنیم و بگوئیم که شما در حقیقت وحی این را قائل هستید و خطابی را دارید درست می کنید که حقیقت آن تجلی الهی است حقیقت آن پا گذاشتن به بساط قرب الهی است ، منتهی برای نبی اکرم در اوج (که حالا بحث اهل بیت را هم عرض می کنیم) برای موسی بن عمران من وراء حجاب و یک روال عمومی دارد که رسول بیاورد و تحویل بدهد ، حالا یا سفره کرام برره باشند یا جبرئیل باشد در بیداری باشد یا در خواب باشد مختلف هستند حالات انبیاء ، علی حسب مراتبهم ،

اگر شما این را خودتان ملتزم هستید ، بله یک دفعه شما در سوره نجم این را قائل نیستید بعد تا آخر می ایستید که رؤیت هر رؤیت ، رؤیت حسی است و لن هم لن نفی ابدی است ، اشکال ندارد یک سیستم است ، اما شما که در آنجا با همان قرائن زیبا و در آیات سوره شوری با همان قرائن زیبا می خواهید یک مرتبه ایی از وحی و شهود باطنی را درست کنید ، خوب دیگر

چرا وقتی می رسید به آن آیات گرفتار می شوید ؟ ملاحظه بفرمائید که معلوم بشود که در

واقع این خطاب الهی و حقیقت مخاطب و مخاطب این خاطر و نسبت آن با کلام و نسبت آن

با شهود و تجلی چیست ،

تبریک ایام ولادت پیامبر اکرم (ص) و امام صادق (ع)

من تبریک عرض می کنم ولادت با سعادت نبی بزرگوار اسلام را معلم ما سوی را رسول بزرگ ما را

که آقای مولا مولای ما سرور ما امیرالمومنین ما می گوید انا عبد من عبیده آقای امام صادق (ع) ما

بنیانگذار مذهب جعفری ما اینطور شاگردی می کند نبی اکرم را ، و مسیر وحدت نبی اکرم را با دست

گیری از شاگردان رسول الله همه شاگردان را می آورد همه را می آورد ، همه را درس می دهد در

همه رشته ها بلوغ بوجود می آورد ، آن نگاه علمی تمدنی اسلام به دست بزرگ امام صادق (ع) ما

شکل می گیرد ، البته کاری است که پدر بزرگوارش باقر العلم بعد النبی ، همان باقری که در کتب اهل

کتاب او را باقر و بقر علم النبیین پدرشان این را تاسیس فرموده و خودشان این را توسعه می دهند و

این میراث را به دست بزرگوار فرزندش امام هشتم می سپارد ، آقا موسی بن جعفر که دوره خاصی

داشت و نوعاً در زندان بود تا فضا برای امام رضا (ع) باز بوجود می آید ، باز می آیند و علم اهل

بیت (ع) را بسط می دهند ، همه را هم صدا می زند امام رضا (ع) هم مثل نبی اکرم (ص) عمل کردند

، یا اهل الکتاب ، اهل کتاب را آورد ، من اصرار دارم به این سیره نبی اکرم که آیه قرآن است ،

وحدت نه بین شیعه و سنی بلکه بین اهل کتاب ، مگر نه اینکه امام رضا (ع) اهل کتاب را آورد در طوس مناظره کرد هدایت ایجاد کرد ، برق هدایت این خانواده و آن مسیر نورانی نبی اکرم (ص) نجات داد اسلام را ، همه را نجات دادند ، مگر سیدالشهداء شیعه را فقط نجات دادند اسلام را نجات دادند ،

ما در مقابل این جریان نورانی نبی اکرم که مخاطبش اسلام هست و اهل کتاب هست و مبناء آن توحید و هدایت همه است یک جریان داریم ، جریان کفر و نفاق و شرک و عناد با اهل بیت (ع) که عناد با انسانیت است ، عناد با اهل بیت (ع) عناد با انسانیت است عناد با عدالت است عناد با تقوا است ، ما در مقابل اینها فقط ایشان را داریم ، کسی دیگری در مقابل این جریان نورانی نه هست و نه می تواند باشد و نمی تواند بایستد و الحمد لله فردا ولادت با سعادت این دو نور نیر و آن معلم و این تلمیذ بزرگ ، امام صادق تلمیذ رسول خدا است ، ادامه دهنده مسیر او است ،

خدا شاهد است من این روایت را هر وقت که می شنوم همینطور منقلب می شوم که روای می گوید دیدم امام صادق (ع) اشک می ریزد و می گوید من می روم اما عالم اهل بیت (ع) امام هشتم را ندیدم ، روای می گوید یابن رسول الله عالم اهل بیت ؟ می گویند بله فرزند موسی بن جعفر (ع) دو هفته دیگر به دنیا می آید ، بیست و پنج شوال تا یازده ذی القعدة ببینید یک جریان است ، یک مسیر است

یک سیره است ، سیره نبی اکرم سیره اما صادق سیره امام رضا سیره امام باقر سیره امام حسن سیره امام حسین علیهم السلام ، دست همه ضعفاء را می گیرد می آورند سر این سفره هدایت می کنند ، امروز الحمد لله نظام مقدس جمهوری اسلامی به برکت امام (ره) بزرگوار ما به برکت امام حاضر ما مکتبی را دارد به وجود می آورد و بوجود آورده ، دست همه را می گیرند ، جوانان اروپایی ، جوانان فرانسوی ، جوانان یمنی ، جوانان آفریقایی ، جوانان آمریکایی این جریان الان شکل گرفته است ، عیبی ندارد ، معلوم است آثار شکست این امپراتوری ها زنگش به صدا در آمده که دارند خلاصه بی گدار و بی پروا انتحار می کند ، هر کس به نبی اکرم (ص) جسارت کند خودش را از بین برده است انتحار است ، یریدون أن یدفئوا نور الله بافواههم و الله متم نوره و لو کره المشرکون خدایا تو را به عظمت این عید بزرگ این نورانیت وسیعی که بوجود آورده ایی ما را هم از نور مکتب اهل بیت (ع) از نور بیان نورانی اهل بیت (ع) از نور قرآن اهل بیت بهره مند بفرما و این عید را با فرج نورانی فرزند بزرگوارشان به اکمال و اتمام نهائی برسان .

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى اله على محمد و آله الطاهرين

صاحب تفسیر نمونه با اینکه رؤیت باطنی را پذیرفته اند اما (أرنی) را رؤیت حسی معنا کرده اند بحث ما درارتباط با فرمایش صاحب تفسیرنمونه به اینجا رسید که ما فرمایش ایشان را توضیح دادیم اولاً و رعایت امانت را هم کردیم ، هم آیه ۱۴۳ سوره اعراف را مفصل توضیح دادیم و هم آیات سوره نجم را و هم آن آیه ۵۱ سوره شوری را ، ثانیاً آمدیم اینها را با هم مقایسه کردیم ، گفتیم بزرگی مثل ایشان که در ذیل تفسیر سوره نجم آیات سوره نجم قبول دارند که رؤیت محقق می شود برای پیامبر اکرم و کما اینکه رؤیت می شود برای خیلی از صالحین در قیامت و رؤیتی که برای پیامبر محقق می شود خیلی ویژه است و قوی تر و عمیق تر از رؤیتی است که در قیامت برای عموم صالحین در قیامت مطرح است ، و ایشان هم تصریح کردند که ما در آیات قیامت رؤیت را تحلیل کردیم و این رؤیت رؤیت حسی نیست ،

ما عرض کردیم خوب ایشان خیلی خوب این را توضیح دادند و معتقدند ، چون ایشان این را خیلی خوب توضیح می دهند و اعتقاد دارند به این مسئله که رؤیت محقق میشود و رؤیت را حصر در رؤیت حسی نمی دانند بعد از آن عرض کردیم که پس چرا شما در آیات آیه ۱۴۳ در سوره اعراف کم لطفی می کنید ؟ چرا ظاهر آیه ایی را که موسی بن عمران دارد سوال را خودش می کند قبول هم داریم که ظاهرش این است ارنی ، ربّ ارنی أنظر الیک چرا این ارنی انظر الیک را که ظاهر در این است که سوال از طرف موسی است ،

اشکال دوم و سوم بیان صاحب تفسیر نمونه

دوم اینکه : درباره آیه لن ترانی ، شما که رؤیت در قیامت را قبول دارید که به شکل غیر حسی محقق می شود چرا لن را را نفی ابدی می گیرید در دنیا و آخرت؟

سوم : اشکال عبارتی داشتیم ، شما می گوئید که انظر الی الجبل فإن استقر مکانه فسوف ترانی اگر جبل استقرار در مکانش کرد فسوف ترانی ، خدای متعال می فرماید تجلّی ربه للجبل شما هم این تجلّی ربه را خلاف ظاهر معنا می کنید ، البته ایشان با امانت اینطور [معنا می کنند]، عرض کردم لذا چون خلاف ظاهر است ایشان در پراتنز می آورند می گویند تجلّی اثر الهی مثل تجلّی الهی است آن مثل تجلّی الهی است را در پراتنز می آورند ولی کان قبول دارند ظاهرش تجلّی الهی است ، تجلّی

الهی للجبیل مطرح است ، رؤیت موسی و نظر موسی به ذات اقدس اله مطرح است و این نظر تجلی

است تجلی للجبیل انجام شده

شما همه اینهارا خلاف ظاهر معنا می کنید اگر واقعاً از مفسرینی بودید که رؤیت غیر حسی را قبول نداشتید ، آیات لقاء را در قیامت از باب رؤیت غیر حسی تحلیل نمی کردید ، آیه سوره نجم را بخاطر قرینه زیبایی که خودتان هم تصریح کردید ما کذب الفؤاد ما رأی گفتید رؤیت وقتی به فؤاد نسبت داده می شود این رؤیت رؤیت حسی نیست ، خیلی خوب اگر این رؤیت رؤیت غیر حسی است و این رؤیت غیر حسی برای نبی بزرگوار خدا خاتم انبیاء در معراج محقق شده برای صالحین از مومنین در قیامت محقق می شود ، حالا که شما آنها را قبول دارید چطور شما این آیاتی را که ظاهر در یک مطلب و یک معنای دیگری هستند می آئید و غیر ظاهر معنایشان می کنید ؟

آن دسته از مفسرین که آن [رؤیت غیر حسی در قیامت] را قبول ندارند ، بله آنها دیگر مجبور اند بخاطر اینکه در واقع رؤیت را منحصر می کنند در رؤیت حسی ، و بعد هم که منحصر در رؤیت حسی شد مجبور هستند از ظاهر آیه عدول کنند و بگویند موسی از زبان قومش دارد صحبت می کند ، آنها مجبور هستند که این را بگویند ، چون چاره ای ندارند و قبول ندارند ، شما چرا این کار را می کنید؟ آنها (آن مفسرین) مجبور هستند که لن ترانی را برای نفی ابد به کار برند ، آنها مجبور هستند که تجلی للجبیل را تجلی الهی از برای جبل ندانند ، بگویند یکی از مخلوقاتش را خداوند خلاصه انرژی

ایی بود اتم بود هرچه که بود (همین تعبیری که خود ایشان دارند) [بر جبل فرود آورد]، ببینید ما می گفتیم صناعت مسئله این است این نکته نکته مهمی است ، لذا این بحث اول ما است با خود ایشان با قرینیت سه آیه حسی بودن رؤیت به دست می آید و تقاضای موسی (ع) غیر از تقاضای سفهاء است

بحث بعدی ما با ایشان این بود که اگر قرینیت این آیات است ، خوب سه آیه داریم ، شما سه آیه را بیاورید و وضعیت قرینیت سه آیه را مطرح کنید ، سه آیه یکی آیه ۱۵۳ سوره نساء است ، آن آیه از نظر ایشان قرینه است چرا؟ چون آنجا بنی اسرائیل یا به تعبیر نهائی ایشان سفهاء از بنی اسرائیل تقاضای رؤیت کردند ، ایشان می گویند آنجا چون آن قرینه است ، یا مثلاً می گویند آیه ۵۵ سوره بقره است ، که باز هم اذ قلتم یا موسی لن نومن حتی نری الله جهره فاخذتکم الصاعه اگر آن دو آیه را صدر می گوئید خوب ذیل آن را هم باید ، که خودتان استفاده کردید آیه ۱۵۵ سوره اعراف هم هست ، که سه آیه می شود ، در آیه ۱۵۵ سوره اعراف صریحاً ،

شما این سه تا آیه را که کنار هم می گذارید معلوم می شود که آنجا رؤیت رؤیت حسی است چرا؟ چون کلمه جهره در دو تا آیه هست ، در آیه سوره نساء دارد فقالوا ارنا الله جهره رؤیت آشکار این غیر از رؤیت به قلب است لذا اخذتهم الصاعه بظلمهم خوب این ظلم است اینطوری ، آنجا باز هم در

سوره بقره آیه ۵۵ باز هم دارد لن نومن لك حتى نرى الله جهرة فاخذتكم الصاعقة ، آنجا اخذتهم الصاعقه حالا اينجا بظلمهم ليست ولى با ضم آيه ۵۵ سوره بقره به سوره نساء معلوم است كه بظلمهم ، رؤيت رؤيت حسى است ، و اين رؤيت حسى در سوره اعراف شده مصداق مطالبه سفهاء ، و اختار موسى من قومه سبعين رجلاً لميقاتنا فلما اخذتهم الرجفة قال موسى رب لو شئت اين رجفه صاعقه ايبى است كه بعد از تقاضاى ارنا الله جهرة دارد اتفاق مى افتد ، بعد موسى آمد بيان كرد كه رب لو شئت لاهلكتهم من قبل و اياى اتهلكنا بما فعل السفهاء سفهاء فعل ، فعَل السفهاء ، اگر اين فعل ارنا الله جهرة فعل سفهاء است ، لذا ما بحث بعدى مان با صاحب تفسير نمونه اين است كه اگر شما سه آيه را مجموعاً ملاحظه بفرمائيد معلوم مى شود كه اين نوع تقاضا غير از تقاضاى موسى است ، و اين تقاضا وقتى تقاضاى سفهاء است كه ايشان حالا احتمال مى دادند كه اين سفهاء بين اسراييل حتى آن سبعين رجلاً هم نباشد ، ممكن است حالا ممكن است كه حالا كسى بگويد كه نه از خود آنها هم آدم برده اند كه متنبه بشوند ، عيب ندارد ، ولى اين ديگر تقاضاى كسى كه موسى به آن مى گويد اتهلكنا بما فعل السفهاء ، موسى مى آيد فعل سفهاء را انجام مى دهد ،

عرض كردم خوب توجه كنيد ما اين سه تا آيه را كه کنار هم مى گذاريم دو تا مسئله هست ، يك سوال سفهاء ، يك فعل سفهاء ، يك تقاضاى رؤيت جهرة ، كه قطعاً فعل سفهاء است و قطعاً ظلم است و قطعاً عقاب دارد و استحقاق عقوبت در آن مسلم است ، يك تقاضاى موسى سلام الله عليه ، اين

تقاضای موسی غیر از آن تقاضا است نه ظلم است و نه آن خصوصیات در آن نیست ، این تقاضای موسی نفی ابدی در آن نیست ، این تقاضای موسی تجلی للجبل در آن محقق شده ، تجلی من وراء حجاب است ، ببینید ما می گوئیم اینها دو تا مطلب هستند خود قرائن این سه آیه کاملاً این را نشان می دهد ،

تُبْتُ رَجُوعَ اِلَى اللّٰهِ اِسْتِ و ظهور ندارد در اینکه معصیتی رخ داده باشد

آخرین نکته ایی که ایشان دارند در عبارت شان که باید این را هم داشته باشیم این انی تبت الیک توبه ظهور ندارد در اینکه معصیتی محقق شده باشد ، خود ایشان هم قائل است به اینکه حتی اگر موسی از زبان قومش هم بگوید از زبان سفهاء هم بگوید گناه نکرده است ، پس این تبت الیک قرینه نیست بر اینکه ما بگوئیم تبت قرینه ایی است، چون ایشان در ذیل فرمایش شان می خواهند از این قرینه استفاده کنند ، نه خیر ، مرحوم آقای طباطبایی (ره) هم حالا می رسیم ، ایشان هم در همین فضا سیر می کنند که تبت رجوع الی الله است رجوع الی الله برای اولیاء الهی همیشگی بوده و شاهد بر معصیت هم نیست

بله این نوع آیات می توانند با یک تکلفی قرینه قرار بگیرند برای مفسرانی که رؤیت قلبی را تصویر نمی کنند ، رؤیت قیامت را تصویر نمی کنند ، برخوردشان با آیات لقاء و آیات رؤیت در قیامت ،

اگر کسی آنجا مشکل داشته باشد خوب دیگر مجبور است که اینجا اینها را با یک تکلفی قرینه کند ،
اما مفسری که آنجا مشکل ندارد ، نمی دانیم که چرا اینجا این نکته را بیان می کنند ، این تا اینجا
نکته پایانی بحث ما با ایشان این است که ایشان دوباره در نقل فرمایش آقای طباطبایی (ره) یک مقدار
کم لطفی کرده اند ایشان همینطور که در تحلیل سوره ۱۴۳ سوره اعراف اشاره کرده اند گفتند که دو
نظر هست یکی اینکه رؤیت رؤیت حسی است ، یکی اینکه این رؤیت را رؤیت حسی ندانیم ، کما
اینکه یک نظر این است که موسی دارد از زبان قومش و سفهاء قومش دارد طلب می کند ، یکی اینکه
از زبان خودش ، هر دو تا را گفته اند ،

محل نظر بودن نسبتی که صاحب تفسیر نمونه به آقای طباطبایی (ره) می دهند

خوب بعد گفتند که نظر دوم که موسی از زبان خودش دارد تقاضای رؤیت می کند نظر صاحب تفسیر
المیزان است ، منتهی وقتی خواسته اند نظر صاحب تفسیر المیزان را توضیح بدهند ما باز گرفتاریم با
فرمایش ایشان ، اولاً صاحب تفسیر المیزان درست است که این را گفته است ولی این را با قرائن
آیات گفته است ، بعضی از این نکاتی که الان بنده عرض کردم در نقد به ایشان ، اینها قرائنی هست
که خود آقای طباطبایی (ره) بیان می کنند ، که ظاهرش این است ، ظاهرش تقاضای خود موسی است
ظاهرش تجلی برای جبل است ، خود خدا تجلی کرده است برای جبل ، ظاهرش این است ، ظاهر آن

آیاتی هم که بحث قوم است با قرینه سفهاء است ، اینها را خود آقای طباطبایی (ره) صریح گفته اند ، پس شما باید بگوئید ایشان احتمال مقابل را داده اما بخاطر خلاف ظاهر اینها را رد کرده اند ،

کما اینکه ببینید مرحوم آقای طباطبایی (ره) باز یک نکته ایی دارند که خود ایشان از آن استفاده کرده اند ، صاحب تفسیر نمونه از فرمایش آقای طباطبایی (ره) بهره مند است در نهایت ، حالا ملاحظه بکنید ببینید آقای صاحب تفسیر نمونه در همین تحلیل آیه ۱۴۳ وقتی می خواهند قرائن خودش را جمع بندی کند ببینید برای اینکه نظر خودش را اختیار کند و بایستد در مقابل فرمایش آقای طباطبایی (ره) ، که انصافاً آقای طباطبایی (ره) خواسته است بگوید که ظاهر آیات این هستند ، حالا آن تکه عقلی اش را هم عرض می کنم ،

ایشان در واقع وقتی می خواهند در آخر بحث را جمع کنند که خدمت شما عارضم بحث عدم امکان رؤیت را آن لن را می خواهد بگوید که نه در این جهان و نه در آن جهان چون رؤیت حسی است ، اینها همه فرمایش آقای طباطبایی (ره) است که اگر منحصر می کردیم آن را در رؤیت حسی لن نفی ابدی بود ، اگر منحصر نکنیم آن را در رؤیت حسی و امکان رؤیت غیر حسی را قائل باشیم که آیات قرانی قائل اند ، خوب چه کار کنیم ؟ وقتی ما مبنایمان این است ،

بعد خلاصه مطلب ایشان در این قضیه خودشان تحت تاثیر این مطلب است ، که شما به اصطلاح یک مبنائی دارید و یک اطلاقی دارید ، آقای طباطبایی (ره) حرف مهم شان این است می گوید حتی اگر بگوئیم این لن اینطور است باز قابل تقیید است ، با اینکه لن در خیلی از مواردی که حالا می خوانیم نظر آقای طباطبایی (ره) را در قرآن نفی در دنیا کافی است برای صحت لن ، اگر هم کسی اصرار کند مثل بعضی دیگر از موارد لن که حالا می خوانیم تقیید خورده اند به آیات دیگر چه اشکال دارد ، ایشان همین نکته را بیان می کنند، ایشان وقتی می خواهند حرف آقای طباطبایی (ره) را رد کنند حرف شان را ببینید

ولی این تفسیر از جهاتی بر خلاف ظاهر آیه مورد بحث است و لازمه آن ارتکاب مجاز از چند جهت می باشد (صاحب تفسیر نمونه می فرمایند) و جهات مجازش ...، مفهوم مخالف رؤیت و همچنین اطلاق جمله لن ترانی ، خوب بله اطلاق جمله لن ترانی را خود آقای طباطبایی (ره) قائل است ، شما اطلاق جمله لن ترانی را خودتان با آیات رؤیت قیامت تقیید می زنید اگر اطلاق است ، اگر لن ترانی نص در رؤیت حسی است بله قابل تقیید نیست ، اگر اطلاق است و جمله اتهلکنا بما فعل السفهاء ایشان می گویند جمله اتهلکنا بما فعل السفهاء قرینه است ، ما نمی فهمیم که چطوری قرینه است ، آن فعل سفهاء رؤیت جهره هست ، ظلم است ، بعد خودشان می گویند (از این گذشته

^۱ بیان صاحب تفسیر نمونه

درخواست شهود باطنی درخواست بدی نبوده که موسی از آن توبه کند، و ابراهیم علیه السلام هم تقاضای چنین موضوعی را در زمینه معاد از خداوند کرد و به درخواست او پاسخ مثبت داده شد (که حالا بعداً می بینیم که ابراهیم تقاضا کرد که شهود باطنی اش در حد من وراء حجاب باشد یا شهود باطنی اش در حد شهود نبی اکرم باشد؟ ما برای ابراهیم هم چنین شهودی را نداریم، نداریم برای حضرت ابراهیم چنین شهودی را، لذا پیغمبر اکرم حضرت ابراهیم را در شب معراج کجا زیارت کرد؟ بعد گذاشت و رفت بالا، جبرئیل هم ماند،

لذا ایشان توبه را گفته توبه نمی خواهد (ابراهیم هم تقاضا کرد بعد به او جواب مثبت دادند، موسی تقاضا کرد به او جواب منفی دادند)^۲ نه توبه ظاهر در معصیت نیست خود شما تحت تاثیر آقای طباطبایی (ره) توضیح دادید که حتی اگر کسی بگوید که موسی حرف دیگران را گفته است گناه نکرده است، بالا هم خودتان گفته اید که موسی سلام الله علیه اگر از زبان دیگران هم بگوید گناه نکرده است، اگر این درخواست از طرف بنی اسرائیل باشد عملی بر طبق ماموریت انجام داده و گناه نیست، اگر بنا بر شهود باطنی باشد گناه نیست، پس علی ای حال شما تبت را نباید قرینه قرار بدهید، تبت علی ای حال هست و این رجوع الی الله هیچ ملازمه ایی با معصیت ندارد

^۲ بیان صاحب تفسیر نونه

لذا به نظر ما در نقل فرمایش آقای طباطبایی (ره) و در نقد فرمایش آقای طباطبایی (ره) صاحب تفسیر نمونه این نکاتی را که دارند می گویند باید کامل بیان بشود ، اگر قرار است نظر طباطبایی (ره) گفته بشود و بررسی بشود باید قشنگ گفته بشود که بله در اینجا دو تا دیدگاه تفسیری وجود دارد ، که یک : لن نفی ابدی است ، لن نفی دنیوی است ، ارنی انظر الیک تقاضای رؤیت برای خود موسی است یا تقاضای آنها است ؟ ظاهر آیه تقاضای آنها است ، ظاهر آیه این است مبناء آن این است، این آنموقع یک صناعت علمی درستی است ، یعنی بحث تفسیری بر متن آیات است بر اساس قرائن داخلی و خارجی آیات ،

ریشه اشکال بیان صاحب تفسیر نمونه

بخش پایانی ایی که بنده می خواستم عرض کنم که به نظر من این بخش یک مقداری آن اساس مشکل صاحب تفسیر نمونه است و من قبلاً هم عرض کردم ریشه اینکه ایشان در واقع در آن حقیقت خطاب الهی از کلام خفی و کلام نفسی استفاده نمی کنند و آن مرحله اول را القاء به قلب معنا می کنند ، ریشه اش این نکته ثبوتی فرمایش آقای طباطبایی (ره) به آن پرداخته نشده است ، حالا اینهایی را که من گفتم همه بحث های دلالی و آیات و قرائن بود ، که مرحوم آقای طباطبایی (ره) با همین روال با همین قرائن آیات را بیان می کنند این فقط یک قرینه از قرائن آقای طباطبایی (ره) را عرض می کنم که ببینید خیلی خوب ایشان به آیات می پردازند با همین قرائن ، بعد هم روایات ضمیمه می کنند که

گفته نشده است ، که این بحث ما اگر با آیات و قرائن روایات بود جمع اینها را طوری تنظیم کرده است آقای طباطبایی که مبناء مقابل را که بخواهد رؤیت را منحصر در رؤیت حسی کند رد می کند ،

این یک دید است

اشکال اول مان هم به آقای صاحب تفسیر نمونه هم این بود که خود شما هم قبول دارید جنس دیگری از رؤیت و شهود امکان دارد در سوره نجم ، اگر قبول هم نمی داشتید قرائن آقای طباطبایی (ره) را ردیف می کردید ممکن بود مقابل آنهايي هم که قبول ندارند، آقای طباطبایی (ره) حرف برای گفتن داشته باشد به اضافه روایات ،

بحث اصلی ما این است که به نظر ما اصل مسئله این است که یک نکته ایی آقای طباطبایی (ره) در تحلیل شان قائل هستند که آن نکته مورد غفلت است ، نکته این است که حضرت آقای طباطبایی (ره) فرمایش اصلی ایشان این است که ما به چه چیزی می توانیم بگوئیم رؤیت ؟ و آیا در سیستم به اصطلاح اصولی ما کلمه رؤیت و کلمه نظر موضوع له آن رؤیت حسی است یا به اصطلاحی که ما الان در اصول با آن کار می کنیم جامعی وجود دارد ، روح المعنایی داریم که اصلاً رؤیت را ظاهر در رؤیت حسی قرار نمی دهد ، و حقیقت رؤیت و حقیقت نظر به تعبیر زیبایی که می خوانیم از آقای طباطبایی (ره) بر اساس این مبناء اصلاً ظاهر نیست در رؤیت حسی ، و اطلاقاتی که در مسئله انظر ، آرنی انظر الیک ، رؤیت نظر ، لن ترانی ، ببینید این سازمان فرمایشی که آقای طباطبایی (ره) دارند

این است ، اگر کسی آن مسئله ثبوتی زیبایی را که آقای طباطبایی (ره) طرح می کنند و بر اساس آن مسئله ثبوتی به تعبیر ایشان قرآن یک دست آوردی دارد که احدی از فلاسفه عرفا حکماء نگفته اند ، اول بار قرآن کریم گفته است ، نه در هیچ کتاب آسمانی آمده است ، و نه در هیچ قولی از اقوال فلاسفه آمده است ، شما اول این را بگوئید ،

بعد آقای طباطبایی (ره) دارند می فرمایند اگر قرآن این دست آورد را داشته باشد همین کافی است برای اینکه شما الان جواب کلام جدید را بدهید ، الان ببینید بعضی از متکلمین ما تحت این تکرر گرائی و تحت تاثیر مباحثی که در کلام جدید غرب مطرح است مانده اند در تحلیل قرآنی مسئله ، شما اول آن را درست کنید ، آقای طباطبایی (ره) اول آن را درست کرده اند ،

جمع بندی نقد فرمایش صاحب تفسیر نمونه

پس جمع بندی می کنم بنده ، من می خواهم بگویم که ما با صاحب تفسیر نمونه یک حرف داریم چون شما خودتان منحصر نمی کنید رؤیت را و لذا قائل هستید و تقیید می زنید و تحلیل ثبوتی دارید ، این یک ، با کسانی که مثل ایشان نیستند یک حرف داریم می گوئیم ظاهر این آیات وقتی مرتب گفته بشود نشان می دهد که شما چاره ای ندارید که رؤیت را غیر حسی هم ببینید ، حتی آقای صاحب تفسیر نمونه که قبول دارند ، و آنها هم باید قبول کنند ، که می خوانیم قرائن فرمایش آقای

طباطبایی (ره) را ، ولی یک بحث سوم ثبوتی داریم که ریشه این حرف ها این است که یک کار ثبوتی و به تعبیر قشنگ علامه طباطبایی و امام و به تعبیر بسیار زیبای حضرت آقا این است که شما بگوئید آن کار ثبوتی و فلسفی شما راه فهم دین است و آن ثبوت را توضیح مختصری می دهم آن ثبوت است که حقیقت رؤیت و نظر را درست می کند و چون این الفاظ برای آن جامعی وضع می شوند که اختصاصی به اینها ندارد ، شما نمی توانید ظهوری درست کنید برای این رؤیت حسی تا اینکه بعد بخواهید تقییدش بزنید ، اگر درست هم کنید تقیید می خورد آن ظهور آن اطلاق ، مثل بقیه که می خوانیم عبارت آقای طباطبایی (ره) را ، اما اصلش غلط است ، اصلش را عرض می کنم ،

یک دست آوردی اینجا کتاب الهی ما دارد و نبی بزرگوار ما دارد که این دست آورد را احدی از فلاسفه اسلامی ما ندارند و بقیه هم که بعداً به دست آوردند از قرآن به دست آوردند ، این را انشاء الله توضیح می دهیم که بخش پایانی این مطلب ما است که ثابت بکنیم که خطاب الهی و تحلیل کلام نفسی این تحلیل ریشه ای عمیق و اساسی و سازمانی و قرآنی دارد و خیلی از آقایان و بزرگان قائل هستند و اختصاصی به نظریه حضرت امام (ره) ندارد .

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور بحث ؛ بررسی اشکال صاحب تفسیر نمونه به نظریه علامه طباطبایی

بحث ما در ارتباط با فرمایشات آقای صاحب تفسیر نمونه و بررسی فرمایشات ایشان بود عرض کردیم که ایشان همانطور که در تفسیر نمونه بیان کردند نظریات آقای طباطبایی (ره) را نقل می کنند آدرس هم می دهند و بعد هم اشکال می گیرند به نظریه آقای طباطبایی (ره) به تعبیری که ایشان به کار می برند فرمودند که :

ولی این تفسیر از جهاتی بر خلاف ظاهر آیه مورد بحث است ، سه جهت خلاف ظاهر را ذکر می کنند ، می گویند مخالف مفهوم رؤیت است ، همچنین اطلاق جمله لن ترانی با این تفسیر آقای طباطبایی (ره) مخالف است و جمله أتهلکنا بما فعل السفهاء هم با این تفسیر مخالف است

پاسخ اشکال صاحب تفسیر نمونه

ما عرض کردیم که هر سه جهت اشکال ایشان را قبول نداریم و انشاء الله می گوئیم که چرا قبول نداریم و این هر سه جهت در فرمایشات آقای طباطبایی (ره) هست و می خوانیم حالا بیان آقای طباطبایی (ره) را ، کما اینکه نمی فهمیم فرق اشکال اول و اشکال دوم را ، اینکه من بگویم مفهوم رؤیت مخالف تحلیل آقای طباطبایی (ره) است که کأن مفهوم رؤیت را رؤیت حسی گرفته اند و گفتند تحلیل آقای طباطبایی (ره) از رؤیت رؤیت عقلی است ، خوب اگر مفهوم رؤیت یعنی این که اشکال اول ایشان است ، بعد بگویم اطلاق لن ترانی ، اطلاق لن ترانی یعنی چه ؟ یعنی نفی ابدی رؤیت حسی ، خوب این شد همان ، چون اگر مفهوم رؤیت حسی باشد دیگر اطلاق نیازی نیست ، یعنی لن ، لن نفی ابد است معلوم است ، منتهی نفی ابد رؤیت حسی ، بله دنیا و آخرت را می گیرد ، نفی ابد مطلق رؤیت ، خوب این اطلاق پا نمی گیرد دیگر ، ببینید اینکه لن برای نفی ابدی است روشن است ، بستگی دارد سر مفهوم رؤیت ، شما اگر رؤیت را رؤیت حسی کردید ، بله اطلاق لن ترانی دنیا و آخرت را می گیرد چون نفی ابد است ،

ببینید اما اگر برای رؤیت یک مفهوم وسیع تری قائل شدید ، شهود باطنی را هم به عنوان رؤیت قلبی در مفهوم رؤیت آوردید یا مفهوم رؤیت را یک طوری موضوع له آن را قرار دادید که حداقل منحصر به رؤیت حسی نشود آنموقع دیگر این لن نفی ابدی اش مانع شما نمی شود لذا نمی دانیم آن دومی فرقتش با این سومی چه چیزی است ؟

بازگشت اشکال سوم به مفهوم رؤیت که اشکال اول بود

کما اینکه اشکال سوم که أتهلکنا بما فعل السفهاء می خواهد نشان بدهد که این رؤیت رؤیت حسی است ، خوب باز برگشت سومی هم به آن مفهوم رؤیت است ، یعنی شما یک دلیل اینجا بیشتر ندارید ، منتهی می خواهید بگوئید أتهلکنا بما فعل السفهاء قرینه است بر رؤیت حسی ، کما اینکه ایشان در توضیحات شان هم همین را گفته اند ، که این آیه سوره اعراف را قرینه قرار دادند برای اینکه اینجا بگویند رؤیت رؤیت حسی است ، تعبیرشان این بود دیگر :

از قرائن روشنی که این تفسیر را تأیید می کند این است که در همین سوره آیه ۱۵۵ می خوانیم موسی علیه السلام پس از این ماجرا عرض کرد أتهلکنا بما فعل السفهاء منّا خوب این قرینه است بر اینکه این رؤیت رؤیت حسی است ، خوب اگر این قرینه است بر آن که حالا عرض می کنیم آنوقت آقای طباطبایی (ره) می گویند که اصلاً این قرینیتی ندارد و اتفاقاً بر عکس است ، این قرینه است بر اینکه دو تا مسئله وجود دارد دو تا تقاضا هست ، یک تقاضا آنها کرده اند و یک تقاضا خود موسی کرده است ، عیب هم ندارد حالا فرض کنیم که قرینه باشد ،

منتهی اگر این قرینه باشد شما دارید می گوئید مفهوم رؤیت منحصر در حسی است ، یک قرینه هم داریم برای اثبات رؤیت حسی ، یا دارید می گوئید مفهوم رؤیت اعم است با این قرینه می آید حیث

رؤیت حسی را درست می کند ، اینطوری می شود صنعت کار ، شما باید بگوئید من یک درگیری دارم سر مفهوم رؤیت ، که اگر مفهوم رؤیت حسی بود یا مفهوم رؤیت مطلق بود و با این قرینه من از توی آن در آوردم که این که مراد جدی متکلم رؤیت حسی است با این قرینه ، آنموقع لن نفی ابدی می کند در دنیا و آخرت ، اینکه من اینها را چیز مستقل تلقی بکنم این روشن نیست خدا می داند ، لذا این استدلال ایشان فی نفسه محل اشکال است ، منتهی عرض کردم حالا چون خود این نکات در فرمایش آقای طباطبایی (ره) هست و ما در فرمایش آقای طباطبایی (ره) اینها را بیان می کنیم و می گوئیم فرمایش آقای طباطبایی (ره) را

ریشه اشکال صاحب تفسیر نمونه به علامه (ره)

منتهی عمده مطلب این است همانطور که جلسه قبل عرض کردم ایشان یک اشکالی در فرمایش آن هست که آن ثبوتی را که آقای طباطبایی (ره) در مسئله رؤیت تصور کرده اند متأسفانه صاحب تفسیر نمونه به آن نمی پردازند و ناقص به آن می پردازند ، ببینید ایشان در این مسئله آن واقعیت به تعبیر آقای طباطبایی (ره) و به تعبیر خودشان رؤیت قلبی را وقتی خواستند از آقای طباطبایی (ره) نقل کنند و بعد هم این نقل را نقد کنند ببینید تا این حد نقل کردند ، نقل را داشته باشید تا من فرمایش آقای طباطبایی (ره) را نقل کنم

ایشان تعبیرشان این است که : احتمال دیگر در زمینه تفسیر این آیه (قبلاً این تعبیر را خواندیم از ایشان البته) آیه داده شده و آن این است که موسی برای خودش تقاضا کرده ولی منظور او مشاهده با چشم نبود ، که لازمه آن جسمیت باشد که با مقام او سازگار نباشد بلکه منظور او یک نوع ادراک و مشاهده باطنی بود ، یک شهود کامل روحی و فکری ، زیرا بسیار می شود که کلمه رؤیت در این معنا به کار برود ، مثلاً می گوئیم در خودم این قدرت را می بینم که این کار را انجام دهم ، در حالی که قدرت چیز قابل مشاهده ایی نیست ، بلکه منظور این است که ما این حالت را در خودمان به وضوح می یابیم ، ببینید ایشان این حیثی را که برای آقای طباطبایی (ره) می بینند همین قدر است که من یک شهود باطنی و فکری کامل دارم و کلمه رؤیت در این شهود باطنی فکری کامل به کار می رود مثل اینکه من در خودم می یابم قدرت را بعد می گویم می بینم اینطوری ، حالا این تمام فرمایش آقای طباطبایی (ره) است ؟

ما به نظرمان اشکال اصلی ایی که ما اسمش را می گذاریم یک اشکال ثبوتی در فرمایش صاحب تفسیر نمونه این تکه کار است ، برای اینکه این اشکال ثبوتی را من توضیح بدهم و بروم سر اشکال آقای طباطبایی (ره) و از آن اشکال ثبوتی وارد بحث بشوم ، وارد این نکته می شوم که :

تفسیر آیه (أرنی) توسط علامه طباطبایی (ره) در چند مرحله

مرحوم آقای طباطبایی می دانید در چند مرحله با این آیه کار کردند ، اول آمدند در آن ذیل خود مفردات آیه را معنا کردند و رسانده اند به اینجا که ما از ظاهر آیه اینطور برای مان روشن می شود (تعبیر آقای طباطبایی (ره) این است) که معنای این آیه به طوری که از ظاهر نظم و سیاق آن بر می آید این است که :

وقتی موسی به میقات ما که برای او تعیین کرده بودیم آمد و پروردگارش با او گفتگو کرد قال موسی گفت پروردگارا خودت را بنمایان تا نگاهت کنم ، ربّ ارنی انظر الیک ایشان فاصله ایی را قائل اند آقای طباطبایی (ره) ، یعنی وسائل دیدارت را برایم فراهم ساز تا به تو نظر اندازم و تو را ببینم ، آری دیدن فرع نظر انداختن است و نظر انداختن فرع تمکین از دیدن است ، خدای تعالی به موسی فرمود
لن ترانی تو ابدأ نخواهی دید ، معلوم می شود که کوهی در مقابل موسی مشهود بوده که خدا به او گفته لکن انظر الی الجبل ، خدای تعالی با لام عهد اشاره به آن کوه روبرویی کرده مثلا ، فان استقر مکانه فسوف ترانی به کوه نگاه کن من اینک خود را برای آن ظاهر می سازم ، خوب عنایت کنید چون بعداً آقای طباطبایی (ره) با همه اینها می خواهند کار کنند ، فلما تجلی ربه للجبل تجلی للجبل وقتی تجلی کرد و برای کوه ظاهر گردید با تجلی خود آن را در هم کوید و در فضا متلاشی اش است و پرتابش کرد خرّ موسی صعقاً موسی از هیبت منظره افتاد و از دنیا رفت یا بیهوش شد ، حالا این صعقا یا مردن است و یا بیهوش شدن ، فلما افاق وقتی به هوش آمد گفت منزهی تو و من دربارہ

درخواستی که از تو کردم توبه نمودم و اولین کسی هستم که درباره نادیدنی بودن تو ایمان آوردم این بود معنایی که از ظاهر الفاظ آیه استفاده می شود ،

بعد آقای طباطبایی (ره) اینجا بحث شان را شروع می کنند که شما رؤیت را اگر به عوام عرضه کنید می برند آن را به رؤیت حسی ، خوب توجه بفرمائید حرف مهم آقای طباطبایی (ره) از اینجا شروع می شود ، این بود آن معنایی که از ظاهر آیه استفاده می شود ، موسی تقاضای رؤیت کرده ، ظاهر آیه است ، خدا بر کوه تجلی کرده ، خود بر کوه ظاهر کرده ، موسی فصعق حالا بیهوش شد یا مرد ، بعد هم فلما افاق بعد هم إفاقه حاصل شد و توبه کرد این ظاهر آیه است ،

حالا آقای طباطبایی (ره) حرف شان این است می گویند اگر شما این ظاهر را به عرف بدهید عرف می برد آن را سراغ رؤیت حسی ، اگر این ظاهر را به منطق قرآن کریم ارجاع بدهید ، حضرت آقای طباطبایی (ره) حرف مهم شان این است که اینجا قرآن یک بابی را باز کرده و این باب منتهی است (می خوانیم حالا عبارت آقای طباطبایی (ره) را) که قرآن کریم نه بر عرف عام نه بر عرف خاص بلکه بر اکابر از فلاسفه گذاشته است ، حالا آن منت را اول باید در بیاوریم آن ثبوت را باید درست کنیم ، اگر آن ثبوت را به عنوان منت قرآن کریم بر بزرگان از فلاسفه درست کردیم آنموقع جواب حضراتی را که می خواهند بروند در بحث های (هرمونوتیک) باید بدهیم ، جواب بعضی از این فیلسوفان را که

متأسفانه آثار حرف هایشان در بعضی از حوزویان هم دیده می شود بدهیم ، ببینید اول این ثبوت را درست کنیم ، قرآن کریم دارد منتهی درست می کند که این منت هیچ کاری ندارد به لفظ ، به لغت عربی ، به لغت فارسی ، کاری ندارد به فیلسوفان غربی ، به فیلسوفان شرقی ، کاری ندارد به فیلسوفان به مردم عرب خاورمیانه که کار ندارد هیچ به فلاسفه از افق دید فلاسفه بالاتر است ، آقای طباطبایی (ره) می فرمایند اگر شما این را بدهید به دست مردم از توی آن رؤیت حسی در می آورند ، اما اگر ببرید در منطق قرآن کریم ، وقتی می خواهند این را ببرند در منطق قرآن کریم برای اینکه خیلی طول نکشد این را عرض می کنم من اول ثبوت را می گویم بعد قرائن قرآنی را کنار این ثبوت می گذاریم ،

بیان این مطلب که از علم ضروری بدیهی می توان به رؤیت تعبیر کرد

ایشان می فرمایند که آقایان خواسته اند اینطوری بگویند که یک نوع علم ضروری ما داریم و این علم ضروری یعنی بدیهی ، این علم ضروری بدیهی قطعی را می توانیم از آن به رؤیت تعبیر کنیم ، آقای طباطبایی (ره) می فرمایند این قدر را بقیه هم گفته اند ، تعبیر ایشان این است : چرا ما به یک امر غیر مادی که رؤیت حسی در آن امکان ندارد کلمه رؤیت تطبیق می کنیم ؟ جواب این سوال را دیگران هم داده آن و گفته اند مراد از این رؤیت قطعی ترین و روشن ترین مراحل علم است و تعبیر به رؤیت برای مبالغه در روشنی و قطعیت آن است ،

ایشان می فرمایند این را گفته اند ، گفته اند بله عرف عوام رؤیت را حسی می داند، آقایان گفته اند نه ما یک علم ضروری قطعی روشن داریم که بخاطر قطعیت و روشن بودن آن می شود به آن تعبیر رؤیت را به کار برد ، می شود ، حضرت آقای طباطبایی (ره) فرمودند که اشکال ندارد ، شما بگوئید مکانیزم این روشن بودن چه چیزی است در قرآن کریم ؟

حالا ملاحظه می کنید که آقای طباطبایی (ره) می خواهند بگویند که این در این حدی نیست که من بگویم چون من در خودم قدرت را ضروری می بینم بگویم رؤیت ، قرآن از این بالاتر رفته است مطلبش ، لذا ایشان این قدر را می گوید ، می گویند بله این قدر که من بگویم یک رؤیت حسی دارم ، عوام ، یک علم ضروری قطعی دارم که در این علم ضروری قطعی تعبیر به رؤیت می کنم و قرآن از این باب است که دارد رؤیتی درست می کند غیر حسی ، اگر در این حد باشد آقای طباطبایی (ره) می فرماید که این را همه می گویند ، ما می خواهیم این را یک قدری جلوتر ببریم که آن دست آورد قرآن کریم را اینجا تبیین کنیم

فهم عمیق ثبوتی علامه طباطبایی (ره) در مسئله

بعد ایشان توضیح شان این است : که ما وقتی وارد علوم ضروری می شویم (من یک مقدار توضیح را فنی تر می کنم) شما وقتی می گوئید ما یقینایت داریم ، ضروریات داریم ، حسیات از ضروریات

است اشکال ندارد ، اولیات از ضروریات هستند ، فطریات از ضروریات هستند ، متواترات از ضروریات هستند ، حالا مجربات و اینها که یک حس دیگری دارند ، وجدانیات از ضروریات هستند ، ببینید شما این چند دسته را کنار هم بگذارید ببینید این علم ضروری قطعی از کدام است ، آقای طباطبایی (ره) می خواهند بفرمایند اینجا قرآن کلمه رؤیت را در چیزی به کار می برد که از هیچ کدام از این پنج تا نیست ، (خواهش دارم که دقت کنید) من اسم این را می گذارم آن فهم عمیق ثبوتی آقای طباطبایی (ره) .

ببینید حسیات علم ضروری به ما می دهند (خواندیم در منطق) حسیات ضروریات هستند ، بدیهی است بنا بر مبانی این آقایان فلاسفه ، اولیات خوب بدیهیات اند ، فطریات : قضایا قیاستها معها ، دو نصف چهار است خوب خیلی خوب از ضروریات است ، متواترات : از ضروریات است ، وجدانیات : از ضروریات اند، آقای طباطبایی می خواهند بفرمایند اینها کدام شان پیاده می شود ؟ یکی یکی را رد می کند، می گویند حالا عبارت خود ایشان قشنگ است ، می گویند : ما به هر علم ضرورتی قطعی کلمه رؤیت را نمی توانیم به کار ببریم ، می رساند بحث را به اینجا که ما در علوم حضوری خودمان به خودما مثل همین که راجع به قدرت می گوئیم واژه رؤیت را به کار می بریم ، حالا سوال این است این خیلی هم است ، حالا بخوانم عبارت ایشان را با عبارت ایشان خیلی جالب می شود ، حالا من این دسته بندی فنی بیرونی را می گویم و شما از توی عبارت :

علامه (ره): از هر علم ضروری تعبیر به رؤیت نمی شود

چون از هر علم ضروری به رؤیت تعبیر نمی شود مثلاً ما به علم ضروری می دانیم که شخصی به نام ابراهیم خلیل یا به نام اسکندر یا کسری وجود داشته ، حالا یا از باب متواترات مثلا یا از آن بابهایی که در منطق گفته شده ، با اینکه علم به وجود ایشان ضروری است علم خود را رؤیت نمی خوانیم ، همچنین ما به علم ضروری می دانیم که شهری به نام لندن یا شیکاگو یا مسکو وجود دارد ، لیکن صحیح نیست به صرف داشتن این علم ما بگوئیم که لندن را دیده ایم ، حتی در مقام مبالغه در عالم بودن خود نیز صحیح نیست که چنین تعبیری به کار ببریم ، می توانیم بگوئیم من به وجود اینها یقین دارم که گوئی اینها را دیده ام اینطور می توانیم بگوئیم ، نمیگویم رؤیت ،

بعد ایشان جالب تر می گویند ، از این مثال روشن تر علم ضروری به بدیهیات اولیه ، زیر از این بدیهیات حالا اولیات هستند ، فطریات اند که در منطق اند ، این بدیهات بخاطر کلیتی که دارند محسوس نیستند ، در حسیات جای نمی گیرند ، ولی بدیهی اند ، می گوئیم علم بدیهی اند علم ضروری داریم به اینها ، اما به رؤیت تعبیر نمی کنیم آنها ، لذا خیلی قشنگ می خواهند بفرمایند این ادراک عقلی نیست ، فطری^۳ به معنای عقلی نیست ، حسی نیست ، منشاء آن تواتر نیست ، تعبیرشان این است و همچنین تمامی تصدیقات عقلی که در قوه عاقله انجام می گیرد یا معانی ایی که ظرف

^۳ صوت واضح نیست احتمال دارد که لفظ "فکری" را به کار برده باشند.

تحقق آن وهم است که ما اطلاق علم اصولی بر آنها می‌کنیم لیکن ما آنها را رؤیت نمی‌نامیم ، پس
ببینید حالا با ریزه کاری های دیگر که حالا من همه مطالب را نمی‌خواهم به تفصیل عرض کنم ، می
خواهم بگویم آن ثبوتی که آقای طباطبایی (ره) دارند تعقیب می‌کنند این است :

می‌توان از وجدانیات تعبیر به رؤیت کرد

بله در میان معلومات ما معلوماتی است که اطلاق رؤیت بر آنها می‌شود و آن معلومات به علم
حضوری ما است ، بله وجدانیات ما که معلومات به علم حضوری ما هستند می‌توانیم در آنها رؤیت
را به کار ببریم ، در همان مرحله علم حضوری رؤیت درست است، هر چند ما می‌توانیم از آن علم
حضوری یک تصویر درست کنیم که دیگر به آن تصویر نمی‌گوئیم رؤیت ، همه اینها را سعی کرده‌اند
که درست توضیح بدهند ، خدا واقعا ایشان را رحمت کند و حفظ کند حضرت آقا را ببینید اینکه ما
می‌گوئیم فلسفه راه فهم است ببینید آن فقه اکبر شما می‌آید تحلیل می‌کند تا شما بتوانید مفهوم را از
توی دلیل در بیاورید ،

ایشان می‌گویند وقتی من می‌خواهم کلمه رؤیت را به کار ببرم کلمه رؤیت در هر علم ضروری به
کار نمی‌رود ، قدرت را اینجا مثال می‌زنند ، حب و بغض و قدرت و اینجور چیزها را اراده و
کراهت و بعد هم توضیح می‌دهند کامل ، مقصود ما این است که من خود اراده و کراهت و حب و

بغض و خلاصه حقیقت و واقعیت این امور را در نفس خود می یابم ، مقصود این نیست که من یک
تصویری درست می کنم

علامه (ره) : قرآن رؤیت را در یک علم حضوری به کار برده که احدی از فلاسفه این

نوع رؤیت را نتوانستند طرح کنند

بعد ایشان می فرمایند اگر اینطور شد و ما گفتیم تعبیر به رؤیت درباره علوم حضوری ما به کار می
رود و این کاربرد رؤیت در این علوم حضوری ما عرفی هم هست شایع هم هست ولو عرف با تحلیل
فلسفی به اینها نمی پردازد ، ایشان می خواهند بفرمایند که اگر اینطور شد که حالا باید بعد قرائن
قرآنی اش را بعداً می گوئیم ثبوتش را اول ما جدا می کنیم ، تا خوب اصل نظریه آقای طباطبایی (ره)
روشن بشود ، اگر اینطوری شد ایشان معتقد است که این دفعه قرآن کریم یک نوع علم حضوری را
در آن رؤیت به کار برده که احدی از فلاسفه نتوانسته اند این نوع رؤیت را طرح کنند ، فلاسفه رؤیت
را نتوانستند تحلیل کنند در علم حضوری نفس به خودش ، علم حضوری نفس به قوایش ، علم
حضوری نفس به حالاتش ، کیفیات نفسانیه بنابر نظر فلاسفه ، اراده و کراهت و حب و بغض و اینها ،
علم حصولی که بنابر نظر آقایان قدمات فلاسفه است که کیف نفسانی بوده به خود اینها علم حضوری
دارد نفس ، تا اینجا بوده مسئله

ایشان می فرمایند که قرآن در این مسئله آمده یک کاری کرده است ، : این نکته که قابل توجه است این است که قرآن کریم اولین کتابی است که از روی یک حقیقتی پرده برداشته و به بی سابقه ترین این راز را آشکار ساخته چون در کتاب های آسمانی قبل از قرآن اثری از این راز دیده نمی شود ، و اصلا در پی اثبات این قسمت علم به خدا بر نیامده اند ، که آیا معلول می توانند به علتش علم حضوری داشته باشد و این علم حضوری من به علت من بخاطر وضوح بخاطر ، بخاطر قطعیتش بخاطر ضروری بودنش به آن بگویند رؤیت ، قرآن اینطوری ، اصلا در پی اثبات این قسم علم به خدا بر نیامده اند ، کتب فلاسفه ایی هم که در پیرامون این گونه مسائل صحبت می کنند از این نکته و از این حقیقت خالی است ، چرا که در نزد فلاسفه علم حضوری منحصر است به علم هر چیز به خودش ، تعبیرشان خیلی [عالی است] آری این منتهی است که اسلام کتاب آسمانی اش در تنقیح معارف الهی بر بشر دارد ،

در اینجا به تفسیر آیه مورد بحث برگشته و می گوئیم ، (ببینید پس آقای حرف شان این است که حالا بعدا باید قرائن قرآنی این حرف را بیاوریم و ثابتش کنیم) ایشان معتقد است که ببینید من کلمه رؤیت را در علم حسی به کار می برم ، در بقیه علوم عقلی ضروری نمی توانم به کار ببرم ، الا در علم حضوری خودم به خودم و قوا و حالاتم ، قرآن آمده یک مصداق قوی علم حضوری را تبیین کرده و برای این مصداق قوی علم حضوری کلمه رؤیت به کار برده است ، این اول معلوم بشود ، بعد

وقتی که برای این نوع علم حضوری برای اولین بار کلمه رؤیت به کار برده ، بعد ظرف تحقق این رؤیت را بحث کرده ، بعد هم نشان داده که این علم زائل شدنی نیست ، یک اتفاقی این وسط می افتد به نام غفلت ،

خدا رحمت کند ایشان را آنموقع اینجا نظریه فطرت شکل می گیرد ، اینجا دیگر علوم انسانی و این زیر ساخت خیلی مهم بوجود می آید ، اینجا شما بیائید با این کلام جدیدی ها درگیر بشوید اینجا بیائید به بعضی از این آقایان حوزوی در این درجه از کار وارد نمی شوند متأسفانه به تعبیر آقا طوطی وار بعضی از آنها حرف های غربی ها را تکرار می کنند چه در حوزه چه در دانشگاه ،

بینید یک علم بدیهی ضروری حضوری را قرآن اثبات کرده که حالا اثباتش را می خوانیم ، اگر این علم بدیهی ضروری درست بشود و اگر خواستیم با منطق قرآن صحبت کنیم برای مثال به علم حضوری خودم به قدرتم که در تفسیر نمونه آمده است کافی نیست ، بله آن علم حضوری است ، ولی آنچه که قرآن کریم دارد به من می دهد اگر این درست بشود آنموقع باید بگویم که مفهوم رؤیت چه چیزی است ، اطلاق مفهوم رؤیت چه چیزی است ، اتفاقاً آنجا اگر شکل گرفت آنموقع من باید بگویم بردن رؤیت به رؤیت حسی (به تعبیر اصولی می گویم) انصرافی است بدوی از مفهوم رؤیت ، اطلاق ندارد مفهوم رؤیت ، بردنش به رؤیت حسی یک نوع انصراف بدوی در ذهن عرف است که کثیراً با این مفاهیم محسوسه کار می کند

ما می خواهیم بگوئیم که اول آقای طباطبایی (ره) سیستم ثبوتی اش را یک تکمله دارد ، عجله نکنیم ،
(دور هم نمی خواهیم بشویم البته از آن بحث اصلی مان ، ما بحث اصلی مان چیز دیگری است) اما
تنبیت این نوع خطاب و این نوع کار از آن کارهای بزرگ قرآن کریم است ، سنت اهل بیت (ع) هم
همین است که انشاء الله سنت را هم می خوانیم یک دو تا روایت خوب ایشان می آورند ، اول این
مفهوم درست بشود سازمانش پا بگیرد بعد تازه ما وقتی خواستیم با این مفهوم کار کنیم باید همین
مفهوم را ببریم در عرف لفظ و معنا و وضع استعمالش را درست کنیم ، مفهوم تصویری و مفهوم
تصدیقی و انصراف و صناعت دستگاه استنباط مان را سر این پیاده کنیم ، حالا انشاء الله ادامه خواهیم
داد یک مقدار دیگری که تا حدی که مدعا درست در بیاید .

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهیرین



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور بحث؛ اعتراض به نحوه نقل بیان علامه در تفسیر نمونه

بحث ما در ارتباط با فرمایشات مرحوم علامه طباطبایی (ره) بود و عرض کردیم که ایشان در تفسیر

شریف المیزان وقتی می خواهند وارد مسئله ی آیه ۱۴۳ سوره اعراف بشوند مسئله مهمی که در

شناخت نظریه ایشان وجود دارد این است که ایشان اولاً می خواهند بگویند که دستاوردی در اندیشه

قرآنی وجود دارد که این دستاورد در بین احدی از متکلمین و فلاسفه شرق و غرب وجود نداشته و

ما اعتراض جدی ای که به نقل بیان نظریه علامه در تفسیر نمونه داشتیم این بود که این نکته علامه

طباطبایی (ره) تبیین نشده است و چون خوب تبیین نمی شود نظریه ایشان در آیه ۱۴۳ سوره اعراف

روشن نمی شود . چون این نظریه ثبوتی خوب تبیین نمی شود در مراتب وحی فرمایش ایشان روشن

نمی شود . آن إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا در آیه پنجاه و یکم سوره شوری ، عرض

کردیم آنجا هم به صاحب تفسیر نمونه اعتراض کردیم که شما اسم آن را القاء به قلب نگذارید . بخش اول را عمومی نکنید .

ریشه این اشکال عدم تبیین مبنا ثبوتی علامه طباطبایی (ره) است

ما ریشه این مسئله را این نکته می دانیم که این مبنای ثبوتی علامه طباطبایی (ره) تبیین نمی شود ، مبنای ثبوتی علامه طباطبایی (ره) یک جمله مهم بود که ما در قرآن کریم تعبیر به رؤیت را داریم برای جایی بکار می بریم که از اقسام علم حضوری است اولاً ، ولی آن قسمی از علم حضوری است که قبل از قرآن کسی آن را بیان نکرده . آن قسم علم حضوری در واقع علم حضوری معلول به علتش است . درباره علم حضوری معلول به علت قرآن تعبیر به رؤیت بکار برده است ، که حالا می خواهیم این را در آیه نشان بدهیم و چون علم حضوری من به خودم تعبیر رؤیت بکار می رود علم حضوری من به قوای خودم تعبیر رؤیت بکار می رود ، علم حضوری من به کیفیات نفسانی ام ، تعبیر رؤیت بکار می رود . این ها را بکار می بردند ولی قرآن کریم اینجا پرده از یک واقعیتی (به تعبیر زیبای ایشان) در شناخت انسان بکار برده اند که انسان یک علم ضروری دارد و این علم ضروری ، علم ضروری است معلول است به علتش . این علم ضروری معلول به علتش که قرآن کریم با آن کار کرده و خواسته در مورد این علم ضروری تعبیر به رؤیت بکار برد این دستاورد اساسی قرآن کریم است .

اگر ما این را حقیقتی دانستیم که به تعبیر علامه طباطبایی (ره) قرآن پرده از آن برداشته ، البته آن موقع یک بحث بسیار بسیار اساسی و عالی داریم که مبنای انسان شناسی قرآنی ما و مبناء بسیاری از بحث های بعدی ما در زمینه انسان و علوم انسانی خواهد شد ، این مطلب ، مطلب اصلی و اساسی است .

بر این اساس علامه طباطبایی (ره) می خواهند ثابت کنند که این مطلب دستاورد قرآن است . با این مقدمه ای که بنده عرض کردم و ریشه اصلی عدم شناخت حقیقت وحی را این نکته می دانیم که آن مرتبه ی اصلی و اعلای وحی را که نبی اکرم (ص) و اهل بیت عصمت و طهارت (ع) برای ما آورده اند این مرحله است ، این را ایشان می خواهند بگویند این کار قرآنی است و عرض کردیم اگر بتوانند ثابت کنند در قرآن چنین مطلبی هست و قرآن در این رابطه مسئله ی رؤیت را مطرح کرده (که حالا تعبیر ایشان را خواهیم دید) بعد ضعف تحقق این رؤیت محل بحث می شود که ایشان معتقدند ضعف تحقق این رؤیت برای عموم و اولیاء و بندگان صالح پروردگار در قیامت است ، برای طبقه خاصی از اولیاء که نبی بزرگوار اسلام (ص) و اهل بیت (ع) باشد پس یک ظرف دیگری دارد که حضرت موسی (ع) تقاضای تحقق این مطلب را داشتند و به او جواب دادند که لن ترانی . این فرمایش ایشان اگر ثابت بشود فرمایش بسیار بسیار اساسی است

علامه (ره) آیاتی را می آورند که رؤیت خدا و لقاء او را اثبات می کنند

لذا ایشان از اینجا شروع می کنند که خدای متعال در قرآن کریم آیاتی دارد و جُوهٌ یومئذٍ ناضِرَةٌ اِلَى

رَبِّهَا نَاطِرَةٌ و جوهی هستند که به پروردگارشان نظر می کنند. مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى ۚ هَمِينَ آیه

خودمان را در سوره نجم باز شاهد می آورند که فؤاد می بیند مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى ۚ. مَنْ كَانَ يَرْجُو

لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ يَا آيَةَ أُولَمَّ يَكْفُ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيبَةٍ مِّنْ

لِقَاءِ رَبِّهِمْ يَكُ عَدُوٌّ لِّمَنْ فِيهَا يُؤْمِنُ فِي مَرِيبَةٍ وَ شَكِّ هَسْتَنْدِ اَز لِقَاءِ پَروردگارشان . فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ

عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ایشان می فرمایند آیات متعددی داریم که رؤیت خدا و لقاء او

را اثبات می کنند . اگر آیاتی داریم که رؤیت خدا و لقاء او را اثبات می کنند از یک طرف ، آیاتی

داریم که رؤیت حسی را انکار می کند لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ بَصَرٌ حَسِيٌّ شَمَا آن را

درک نمی کند ولی فؤاد شما آن را درک می کند .

قرآن رؤیت قلبی را قائل است و رؤیت حسی را نکار می کند

ایشان می فرماید جمع بین این دوتا را ما وقتی وارد سازمان قرآن کریم می شویم به این می بینیم که

قرآن یک نوع رؤیت را قائل است یک نوع رؤیت را انکار می کند رؤیت حسی برای خدای متعال را

انکار می کند ، رؤیت قلبی را برای خدای متعال ثابت می کند ،

ایشان می فرماید اگر اینطور شد آنموقع ما متوجه می شویم در آیاتی که رؤیت ثابت می شود قرائنی در آیه وجود دارد که آن قرائن نشان می دهد منظور رؤیت حسی نیست . کدام قرائن ؟ مثلاً این آیه ای که الآن خواندیم **أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِئَةٍ مِّنْ لِّقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَّا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ** ایشان می فرمایند اینجا وقتی خدای متعال می خواهند لقاء الهی را مطرح کنند اول قانون **أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ** را مطرح می کنند ، قانون **إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ** را مطرح می کنند.

تعبیر خیلی زیبایی دارند که قبل از اثبات رؤیت نخست اثبات کرده است که خدا نزد هر چیزی حاضر و مشهود است و حضورش به چیزی یا به جهتی معین و به مکانی مخصوص اختصاص نداشته است بلکه نزد همه چیز شاهد و حاضر است. این رؤیت قلبی می شود مرتبط با یک قانونی که آن قانون اگر درست شد آنموقع این رؤیت قلبی معلوم می شود . پس معلوم می شود این رؤیت ، رؤیت حسی نیست ، این رؤیت قلبی نتیجه یک قانون دیگری است در هستی شناسی ما . من دیدم در تعبیر حضرت آقا که ایشان می فرمودند شما بروید با این بسط الحقیقه کار کنید از آن امتداد بدهید و مسائل مختلف انسان شناسی را استخراج کنید ، این همان است . شما اگر آمدید **أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ** را تبیین کنید **إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ** را تبیین کنید این احاطه را ، که احاطه قیومی است ، این

مشهود بودن و شاهد بودن بر هر چیز را تبیین کنید بعد از آن رؤیت قلب را در قرآن استخراج کنید .
این دستاورد قرآن کریم است.

بیان آیاتی که دلالت می کنند بر امکان رؤیت قلبی و شهود باطنی

لذا تعبیر بسیار زیبایی که علامه طباطبایی (ره) می خواهند استفاده کنند این است که این یک رؤیت خاصی است که انسان نسبت به ذات اقدس إله دارد ، آیه هم در مقام بیان این رؤیت که قرار می گیرد قشنگ قرائن و نکاتی وجود دارد که نشان می دهد این رؤیت رؤیت حسی نیست ، یا تعبیر قشنگی که آیه شریفه **مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ** نیز به این معنا اشعار دارد ، چون نسبت رؤیت را به فؤاد می دهد. اگر خاطرتان باشد ما در بحث آیات سوره نجم از همین استفاده کردیم و علامه طباطبایی (ره) اعتقادش این است آقایان! که معلم خدای متعال و شاگرد نبی اکرم (ص) است

نظیر آیه فوق آیه شریفه **كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ** كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمئِذٍ

لَمَحْجُوبُونَ حجاب از ربّ بخاطر این است که قلب آلودگی پیدا کرده، معلوم است که رؤیت قلبی

است حجاب را ، حائل را معلوم می کند ، حائل گناه است حجاب گناه است . بنابراین ایشان

اصرارشان بر این است که یک نوع رؤیتی وجود دارد که این رؤیتی است که خداوند متعال برای

انسان نسبت به ذات اقدس خویش یا نسبت به عوالم دیگر مطرح می کند منحصر هم نیست به خدای

متعال

لذا در کلام مجید خود یک قسم دیگری از رؤیت را هم اثبات کرده اند که در آن رؤیت مانند رؤیت
مورد بحث حاجتی به عضو بصری و بینایی نیست **كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ** این رؤیت

جحیم **ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ** این رؤیت چه نوع رؤیتی است یا مثلا در مورد حضرت ابراهیم (ع)

كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ این رؤیت ملکوت آسمان و زمین یعنی باطن

آسمان و زمین رؤیت حسی نیست ، ببینید این نکته نکته مهم فرمایش علامه طباطبایی (ره) است که
می خواهد بفرماید قرآن این را ثابت کرده . یک رؤیتی با بیان قرائن در آیات وجود دارد که نشان می
دهد قرآن کریم که رؤیت حسی را برای آنجاها انکار می کند رؤیت دیگری را درست می کند ،

بعد هم می فرمایند پس وجوهی که ذکر شد معلوم می شود که خدای متعال در کلام خود رؤیتی را

اثبات کرده که غیر از رؤیت حسی و بصری است بلکه یک نوع درک و شعوری است که با آن

حقیقت و ذات هر چیزی درک می شود بدون آنکه چشم یا فکر (یعنی بحث عقل نیست) در آن بکار

رود ، شعوری اثبات کرده که انسان با آن شعور به وجود پروردگار خود پی برده و معتقد می شود ،

غیر از آن اعتقادی که از راه فکر و استخدام دلیل بوجود پروردگار خود پیدا می کند ، بلکه پروردگار

خود را با وجدان و بدون هیچ ستر و پرده ای درک می کنند و اگر نکند بخاطر این است که به خود

مشغول شده و دستخوش گناهانی است که ارتکاب نموده و این درک نکردن هم غفلت از یک امر موجود و مشهود است (مبنای عجیبی است) غفلت وجود دارد نه عدم علم ، همیشه علم وجود دارد ، بعد ایشان در جای دیگر تبیین می کند علم به خالق یک مسئله هست که مفروق عنه است علم به توحید اینجا بالاتر از آن است ، ایشان می فرماید ببینید این درک نکردن هم غفلت از یک امر موجود است نه اینکه علم به کلی از بین رفته باشد . در هیچ جایی از قرآن هم آیه ای که دلالت کند بر زوال علم دیده نمی شود چون که همه جا از این جهل به غفلت تبدیل می شود که معنایش اشتغال به علمی دیگر و در نتیجه از یاد بردن آن است که عرض کردیم این مبنای آن بحث فطرت است این مسئله انسان شناسی را بیاورید با آن مسئله مشهود بودن **أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ** ، **إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ** آن احاطه و آن شهید بودن را بحث کنید ، بعد از درون آن قشنگ [به دست می آوریم] که یک امر موجود و مشهود ما داریم که علم به آن داریم ، علم ضروری از نوع علم حضوری به علمت و این آن چیزی است که کلام خدای سبحان آن را بیان نموده و عقل هم با براهین روشن خود آن را تایید می کند ، که به روایات هم انشاءالله اشاره خواهیم کرد

بعد آقای طباطبایی (ره) می فرماید اگر این درست شد البته طوری که از کلام خدای تعالی استفاده می شود این علم که از آن به رؤیت و لقاء تعبیر شده تنها برای صالحین از بندگان آن هم در روز قیامت دست می دهد ، آری قیامت ظرف و مکان چنین تشریفی است نه دنیا که آدمی در آن مشغول و

پایبند به پروراندن تن خویش و یکسره در پی تحصیل حوائج طبیعی خویشتن است ، دنیا محل سلوک و پیمودن راه لقاء خدا و بدست آوردن علم ضروری به آیات اوست ، ما در دنیا به آیات الهی علم ضروری پیدا می کنیم و تا به عالم دیگر منتقل نشود به ملاقات پروردگارش نائل نمی شود ، همچنان که فرموده **يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ**

که بعد ایشان اصرار دارند که بله این نکته در خیلی از آیات قرآن به عنوان یک مبناء وجود دارد . ببینید اصل این که ما بگوییم لقاء در آیات قیامت هست را آقایان می گویند اما تحلیل عمق این نکته که شما وقتی با آیات کار می کنید این علم ضروری از جنس علم حضوری معلول به علت است ، ایشان می فرماید اگر اینطوری گفتیم و یک چنین دستاورد عظیمی را به عنوان یکی از معجزات قرآن کریم تبیین کردیم و راه فهم این مبنا همان نکته ایست که در جای خودش چند بار عرض کردیم که شما بدانید و این استعداد علمی را داشته باشید بتوانید این را از آیه استخراج کنید . استنباط از کتابتان مبتنی می شود این فهم تان مبتنی می شود به آن مبنا .

معنایی که علامه طبق مبناء شان برای آیه (أُرْنِي) بیان می کنند

بعد ایشان می فرمایند اگر اینطوری شد در اینجا به تفسیر آیه مورد بحث برگشته و می گوئیم حضرت موسی (ع) در جمله رَبِّ أُرْنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ از پروردگار متعال درخواست کرده که او را علم ضروری

به مقام پروردگارش ارزانی دارد چون خداوند متعال از آن علم نظری یعنی پی بردن از آیات و موجودات به خود او را عنایت کرده بود ، علم نظری داشت می خواست علم حضوری پیدا کند و از این هم بیشتر و بالاتر پس یک علم نظری موسی (ع) داشت یک سمعی هم به او داده بود ، چون تکلم را هم بدست آورده بود ، اما آن من و رای حجاب است که خیلی عالی می شود ، و از این بالاتر او را برای رسالت و تکلم که همان علم به خدا از طریق سمع است برگزیده بود اصطفتیک بکلامی . موسی (ع) می خواست از طریق رؤیت که همان کمال علم ضروری هست نیز علم به او پیدا کند .

علامه : بنابراین مبناء ، لن ترانی نفی رؤیت است در دنیا نه نفی ابد

علامه طباطبایی (ره) می فرماید اگر این مبنا درست شد آنموقع وقتی شما جواب خدا را به حضرت موسی (ع) می بینید جواب لن ترانی دیگر نفی ابدی نمی کند از چنین رؤیتی ، نفی از چنین رؤیتی در ظرف دنیا کرده . موسی (ع) تو بنده صالح من هستی و رؤیت برایت محقق می شود اما در دنیا نه . لذا تعبیر ایشان در ادامه آیات که عرض کردم حالا برسیم به آن نکته دیگر که بعد به روایت هم اشاره کنم که نتیجه گیری کنیم .

حضرت علامه طباطبایی (ره) می فرماید کسی خیال نکند (آن نکته ای که گفتم حضرت آیت الله سبحانی دام ظلّه العالی این نکات خوبی که اشاره کردند مورد تذکر استاد شریفشان حضرت علامه

طباطبایی (ره) هم هست) کسی خیال نکند که ثبوت رؤیت در آخرت منافات با تعبیر لن ترانی دارد، نه خیر منافات ندارد به توهم این که کلمه ی لن نفی ابدی را می رساند زیرا برای نفی امکان رؤیت در سراسر زندگی دنیایی موسی (ع) و غیر موسی (ع) تعبیر به لن ترانی کافی است نفی لن همین مقدار که شما می گوید نفی ابدی در دنیا، نفی حیات دنیوی، کافی است. همچنانکه کلمه مذکور در آیه **إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا** لن بکار رفته در ظرف دنیا، حضرت خضر (ع) به حضرت موسی (ع) فرمود **إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا** در معنای نفی ابد در دنیا استعمال شده است، زیرا توجه دارد که از لن ترانی کدام اطلاق را می خواهید استخراج کنید، بله اگر رؤیت حسی باشد لن ترانی درست است آن هم به قرینه نفی رؤیت حسی شما دنیا و آخرت را بگذارید روی هم ولی خود لن و مفاد لن کافی است برای شما، صحتش نفی در دنیا.

بعد علامه طباطبایی (ره) می خواهند بفرمایند اگر کسی هم اصرار کند، می گوئیم قبول، چه اشکالی دارد، ما ظهوری داریم این ظهور را تقییدش می زنیم مثل خیلی از جاهای دیگر که ظهورات آیات قرآن را تقیید می زنیم و اصل ظهور عرض کردیم که محل بحث است، اگر رؤیت در عرف عام هم در علم ضروری بکار برود و منحصر به رؤیت حسی نباشد، تعبیر رؤیت را به حسی زدن یک انصراف بدوی است که با کاربردهای عرفی رؤیت در آن علم های ضروری و حضوری (حالا

دستاورد قرآن که اوج حضوری معلول به علت است) ولی حضوری نفس به خودش نفس به قوایش نفس به حالاتش .

لذا ایشان می فرمایند که به فرض اینکه این جمله ظاهر است اگر این حضوری هم درست بشود که همینطور است دیگر ما نمی توانیم ظهور در رؤیت حسی دارد که نفی ، نفی ابدی بشود نه خیر ما زیر بار چنین ظهوری (با فرض دنیا و آخرت با فرض اینکه این رؤیت اعم از حسی و قلبی است و در علوم حضوری هم درست است) نمی رویم ، ولی اگر کسی هم این را بگوید این قابل تقیید است ، قابل تقیید است به فرض اینکه رؤیت اعم باشد . یعنی فرمایش علامه طباطبایی (ره) در این فضا هست خوب دقت کنید معنای استدلال ایشان را . فرمایش علامه طباطبایی (ره) در فضای وضع کلمه رؤیت برای جامعی است که ما در علم اصول با آن کار می کنیم ، وضع کلمه رؤیت برای مفهومی است که هم علم حضوری را می گیرد هم رؤیت حسی را می گیرد، و إلا بله اگر کسی اصرار کرد که کلمه رؤیت فقط رؤیت حسی است نه خیر قابلیت تعریض را از دست می دهد در آن اشکال دارد مبنا اشکال دارد . دیگر ما بیش از این اینجا معطل نشویم تازه بیش از یک ظهوری است که قابل تقیید است چنانچه در آیه **وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ حَتَّىٰ آمَدَ تَقْيِيدُ زِدَ** ، با این حال چه مانعی دارد امثال **وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ** مقید آیه مورد بحث و مفسر معنای نفی ابدی آن بوده باشد ، هیچ مانعی هم وجود ندارد فقط عرض کردم که این توضیح را لازم

دارد این بنا بر همین نکته هست که من کلمهٔ رؤیت را وقتی بکار می برم منحصرش نکنم در رؤیت

حسی

علامه قرینه ایی بیان می کنند بر اینکه بازگشت این نفی رؤیت به نفی طاقت و قدرت

است

بعد یک قرینهٔ دیگر ایشان دارند که مؤید اینکه گفتیم برگشت نفی رؤیت به نفی طاقت و قدرت بر آن

است آیهٔ **لَا كِنِ أَنْظُرُ إِلَى الْجَبَلِ** است ، چرا ؟ تعبیر ایشان این است می گوید بخاطر اینکه خدا

بالاخره بر کوه تجلی کرد و ما قبلا هم در توضیح این آیه از صاحب تفسیر نمونه دیدیم که ایشان هم

چون (انصافاً امانتداری می کنند مفسرین بزرگ ما) می فرمایند که این ظهور خدا (درون پراتز می

گویند ظهور اثر) به منزلهٔ ظهور خداست ، بعد آیه می فرماید تجلی ،

آقای طباطبایی (ره) از همین استفاده می کنند پس جملهٔ **وَلَا كِنِ أَنْظُرُ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ**

فَسَوْفَ تَرَانِي استدلال بر محال بودن تجلی نیست به شهادت اینکه بر کوه تجلی کرد بلکه غرض این

است که بگوید تو طاقتش را نداری . لذا توجه کنید که ایشان تا این جا با آن مبنای ثبوتی در بحث

رؤیت قلبی و آن دستاورد عظیم قرآن کریم و روشن کردن اینکه رؤیت کاربردش در آیات قرآن و

حتی در بعضی از کاربردهای عرفی منحصر به رؤیت حسی نیست ، اینجا نشان دادند که آن قرائنی که آقایان می آوردند مورد توجه ایشان و در واقع مورد استفاده ایشان است برای این نظریه ،

علامه روایاتی را ذکر می کنند برای تبیین رؤیت در تقاضای موسی (ع)

در پایان هم آن آخرین نکته بحث **أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ** است که حضرت علامه طباطبایی (ره)

مسئله **أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ** را ذیل روایات این بحث آورده اند در آیات نیاورده اند اما ذیل

روایات آورده اند در اینجا در ادامه بحث در میزان وقتی ملاحظه می فرمایید فرمایش ایشان را ،

ایشان می رسند به این بحث روایی ، در بحث روایی دو تا روایت را حضرت علامه طباطبایی (ره)

استدلال می کنند و با این دو تا روایت می خواهند نشان بدهند که تقاضای موسی (ع) درباره رؤیت

چه نوع تقاضایی بوده و مفاد روایات ما را هم تقریبا بلکه تصریحا این معنا را اشاره می کنند ،

که در کتاب معانی الأخبار به سند خود از هشام روایت کرد که گفت نزد امام صادق (ع) بودم که ناگاه

معاویة بن وهب و عبدالملک بن اعین بر آن جناب وارد شدند ، معاویة بن وهب رو به آن حضرت

کرد مسئله رؤیت رسول الله (ص) را مطرح کرد ، بعد امام (ع) مفصل توضیحاتی می دهند که مراجعه

کنید و می رسانند به همین آیه .

روایت دوم در کتاب توحید به سند خود از علی ابن ابیطالب (ع) در ضمن حدیثی فرمود موسی (ع) در ضمن حمد و ثنایی که بر زبان جاری می ساخت عرض کرد رَبِّ اَرْنِي اَنْظُرُ اِلَيْكَ چون این سؤال ، سوال بزرگی بود مورد عتاب قرار گرفت و جواب آمد لَنْ تَرَانِي تو تا در دنیایی مرا نخواهی دید تا آنکه بمیری . وقتی که مردی در آخرت مرا خواهی دید ، لکن اگر میل داری که در همین دنیا مرا ببینی نظر کن به کوه ، اگر کوه بر جای ماند تو نیز مرا خواهی دید ، می خوانیم مفصل روایت را ،

جمع بندی علامه بر اساس استفاده ایی که از این روایات می کنند

بعد مرحوم علامه طباطبایی (ره) جمع بندی می کنند می فرمایند همانطور که ملاحظه می کنید این دو روایت همان بیانی را که ما در ضمن این آیه کردیم تأیید می کند ، زیرا چند نکته از آن دو استفاده می شود ، اول اینکه درخواست موسی (ع) رؤیت قلبی بوده نه بصری و رؤیت بصری با شأن موسی (ع) سازگار نیست ظاهر آیه هم این است که از زبان خودش دارد می گوید نه از نقل بنی اسرائیل . نکته دومی که استفاده می کنند این که می فرمایند به هر معنا تصور بشود رؤیت بصری را نخواسته ، حاشا بر مقام موسی (ع) که نسبت به ساحت پروردگار خود از یک امر بدیهی بی خبر بوده باشد در حالی که او خودش مردمی را که برای میقات انتخاب نموده بود و بخاطر اینکه درخواست رؤیت کرده بودند سفیه خوانده بود ، اینجا آن آیه را می آورند اَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا لَذا عرض کردند آن قرینه سومی هم که آقایان آورده اند می فرمایند نه خیر ، اصلا خود آن قرینه است بر اینکه موسی

(ع) اینها را سفیه خوانده بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ اینها را مصداق ظلم آیه شریفه قلمداد کرده موسی (ع) می آید حرف سفهاء را تکرار می کند؟ با این حال چطور ممکن است خودش اقدام به کاری کند که مردم را بخاطر همان کار سفیه خوانده .

بنابراین از مجموع تحلیل ثبوتی که حضرت علامه طباطبایی (ره) ارائه می کنند فهمیده می شود که ما مسئله رؤیت قلب را نظر به علم ضروری خاصی که قرآن کریم تبیین کرده و مبنای معارف اصلی قرآن کریم است باید حقیقتش را تحلیل کنیم و با تحلیل حقیقت او ما کذب الفؤاد ما رأی را در سوره نجم تفسیر کنیم که ایشان تفسیر کردند . آن حقیقت وحی را و خطاب الهی را انشاءالله تقدیم کنیم ما فرمایش علامه طباطبایی (ره) و فرمایش صاحب تفسیر نمونه را تمام کردیم و نقد فرمایشات آقایان تمام شد جمع بندی و استفاده برای بحث خودمان که انشاءالله جلسه بعد ادامه می دهیم تا انشاءالله به مطلب خودمان برسیم .

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صلی الله علی محمد و آل محمد

مرور بحث ؛ بررسی فرمایشات علامه طباطبایی (ره) و صاحب تفسیر نمونه

بحثی داشتیم با صاحب المیزان مرحوم علامه طباطبایی (رضوان الله تعالی علیه) و صاحب تفسیر

نمونه حضرت آیه الله مکارم (دام ظلّه العالی) و نشان دادیم که بحث خطاب الهی و اینکه خطاب الهی

معلمی دارد به نام خداوند متعال و شاگردی دارد به نام نبی اکرم (ص) و حقیقت وحی را در این

خطاب الهی باید چگونه تحلیل بکنیم و مقام ادنی و تلقی وحی و رابطه نبی اکرم (ص) و ذات اقدس

اله چگونه است ، بعد هم مراتب وحی مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكْلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ

يُرْسِلَ رَسُولًا ، اینها حدودش بحث شد و نظرات مشترک این دو مفسر بزرگ را استخراج کردیم و

نشان دادیم که اصل مسئله اینکه من در مقام او ادنی یک ارتباط مستقیم بلاواسطه بدون حجابی دارم

که نبی اکرم (ص) با خداوند متعال برقرار می کند مسلم است و حقیقت خطاب الهی اینجا شکل می

گیرد ، در بقیه مراتب هم این سیر معنوی باید ادامه پیدا کند .

هر چند نهایتاً نشان دادیم که صاحب تفسیر نمونه مسئلهٔ رؤیت قلبی و شهود قلبی را در قیامت قائل است و البته همانجا هم تذکر می دهد که این شهود قلبی صالحین در قیامت متفاوت است با شهودی که برای خُلص از اولیاء و کُمل از اولیاء علی رأسهم نبی بزرگوار اسلام (ص) بوجود آمده ، عبارتش را خواندیم و تذکراتش را دادیم .

بررسی چند نکته ارزشمند در عبارات آیهٔ الله جوادی (دام ظلّه)

باقی ماند در این بحث و اینکه این مسئلهٔ خطاب الهی مستقر بشود فرمایشی که چندتا نکتهٔ ارزشمند در بیانات استاد عظیم الشان ما حضرت آیت الله جوادی (دام ظلّه العالی) وجود دارد . ایشان در چند نکتهٔ مهم مطالبی را در این بحث دارند که ممکن است یکی دوتا از آن نکات متفاوت کند سرنوشت بحث اصلی ما را . و بنده هم مقداری شما را معطل کردم که هم با عبارات علامه طباطبایی (ره) هم با عبارات حضرت آیت الله مکارم (دام ظلّه) آشنا بشوید بخاطر اینکه این تکهٔ نهایی که ممکن است بحث ما را تغییر بدهد این را باید توجه کنید .

ایشان در چند جا از آثار ارزشمند و شریف شان این بحث را بررسی کردند ، یک جا در همین تفسیر موضوعی قرآن کریم ، جلد اول قرآن در قرآن مفصل و زیبا نکاتی را بیان کردند که یکی دوتا از آنها را عرض می کنم بعد بررسی می کنیم ببینیم تأثیرش بر بحث ما چیست؟ کما اینکه قبل از اینکه این

آثار بیابند آنموقع که این اوائلی بود که ما هم خیلی علاقه مند بودیم به تعقیب فرمایشات بسیار ارزشمند ایشان ، در این کتاب (پیرامون وحی و رهبری) که سال ۶۹ نوبت چاپ آن بوده و خیلی جذاب بود برای ما این فرمایشات بسیار بسیار ارزشمند ایشان ، آنجا هم در چند فصل و خیلی کوتاه البته در کتاب قرآن در قرآن مفصل تر ، بعد هم در تفسیر شریف تسنیم هم خیلی مفصل بیان می کنند ، چند جا هست که ما این مقداری که مرتبط با بحث ماست را اشاره می کنیم مختصر و بعد ببینیم اصل مطلبی که به بحث ما ممکن است اثر بگذارد و آن نتیجه گیری نهایی را تغییر بدهد کجاست؟

همش این قسمت است ولی چاره ای نداریم ، چون بحث خطاب الهی و اینکه مخاطب این خطاب نبی اکرم (ص) و اهل بیت عصمت و طهارت (ع) است ممکن است در نتیجه این بحث تغییری بوجود بیاید حالا ملاحظه کنید ببینیم .

فرمایش آیه الله جوادی (دام ظلّه) ذیل بیان مرحوم آخوند خراسانی

ایشان یک بحثی دارند پیرامون وحی و رهبری که این بحث از آن بحث های بسیار ارزشمند است و سیر بحث ما هم در اصول که اصل بحثی ما در خطابات شفاهی از اینجا شروع شد همین فرمایش ایشان را تأکید و تأیید دارند . در فصل یازدهم این کتاب دارند تنزل وحی بدون ترقی روح نخواهد بود . می خواهند حقیقت وحی را با استکمال و ترقی روح تحلیل کنند . اینجا نکاتی را بیان می کنند تا می رسند به این مطلبی که ملاحظه کردید ما به تبع آقای آخوند (ره) به آن رسیدگی کردیم . می

فرمایند با بیان یاد شده معلوم می شود نقدی که مرحوم میرزا ابوالحسن مشکینی (ره) بر اصولی نامدار مرحوم آخوند صاحب کفایه (ره) در بحث نسخ و بداء ایراد نموده است ناصواب است . همین عبارتهایی را که ما در بحث بداء داشتیم خیلی خوب از آخوند (ره) نقل می کنند و می فرمایند که مرحوم آخوند (ره) فرمودند : نفس ذکیّة گیرنده وحی گاهی به لوح محو اثبات مرتبط می شود و گاهی به لوح محفوظ ، که ما خواندیم عبارت آخوند (ره) را و توضیحاتش را دادیم .

پس می شود ترقی روح مخاطب ، نفس ذکیّة گیرنده وحی یا گیرنده الهام ، که البته خاطرتان هست چه تکوین چه تشریح فرقی نمی کند. فرقی هم نمی کرد جناب آخوند (ره) همه را با هم بیان می فرمودند. به درد ما هم ، هم تکوین و تشریحش خورد که بعداً در جمع بندی عرض می کنم .

حضرت استاد می فرمایند این بیان جناب آخوند (ره) را ما تأیید می کنیم که بله ترقی روح و تعالی روح گیرنده وحی است یا تا مرحله لوح و اثبات یا بالاتر از لوح محو و اثبات که لوح محفوظ است که جناب آخوند (ره) هم گفته بودند که آن برای کُمل از اولیاء الهی مثل خاتم انبیاء (ص) و اهل بیت عصمت (ع) مثلاً بوجود می آید .

بیان آیه الله جوادی ذیل اشکال مرحوم مشکینی به آقای آخوند

حضرت آیت الله جوادی (دام ظلّه) می فرمایند که مرحوم مشکینی (ره) اینجا یک تعلیقه ای دارند

لکن یرد علیه انه لا دلیل علی کون الوحی و الإلهام بالاتصال النفس بالعالم المحفوظ أو بالعالم المحو و الإثبات لاسیما الوحی فأنه قد کان بنزول الأمین ، جبرئیل علیه السلام . مرحوم آقای

مشکینی (ره) اشکال گرفته اند به جناب آخوند (ره) که نه خیر ما دلیلی نداریم بر اینکه وحی و الهام از باب ارتقاء نفس ذکیّه مخاطب انجام بشود نه خیر ، دلیل نداریم بر اینکه نفس ذکیّه آمده بالا و رسیده به لوح محو و اثبات یا بالاتر آمده رسیده به لوح محفوظ ، چه دلیلی داریم بر این؟ دلیلی نداریم بر اثبات این مسئله . مخصوصاً وحی که کأنّ خواسته اند بگویند دلیلی بر خلافتش داریم ، در کلی وحی و الهام دلیلی بر اثباتش نداریم در وحی دلیل بر خلافتش داریم . لاسیما الوحی فإنه قد کان بنزول الأمین جبرئیل ، ما در وحی داریم که جبرئیل نزل به و روح الأمین علی قلبک ، جبرئیل آورده بر قلب تو پیغمبر (ص) این را نازل کرده .

استاد بزرگوار ما می فرمایند با این توضیحاتی که ما دادیم و سیر معنوی انسان را ، سیر حرکتی انسان را تبیین کردیم بر اساس آیات قرآن که ما هم همین بحث را کردیم ، هم در عبارات علامه طباطبایی (ره) و هم در عبارات صاحب تفسیر نمونه . فقط اگر یادتان باشد ذیلش یک اشکالی به صاحب تفسیر نمونه کردیم که شما حیف است که در قسم دوم من وراء حجاب فقط بگویید ایجاد اصوات خارجی، نه بگویید ارتباط معنوی است این نفس با عوالم غیبی و مقارن با اصوات که علامه طباطبایی

(ره) بیان فرمودند . ولی اصل مطلب را گفته بودند چنانچه در همان رؤیت قیامتی و رؤیت کُمل اولیاء در قیامت بیان کردند . بله این ارتقاء نفس است این سیر استکمالی نفس است این در واقع الیه راجعون نفس است و بسیار خوب است ، نفس دارد می رود حرکت می کند اینک کادح الی ربک کدحاً فملاقیه ، خواندیم، کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون ، فاینهم فی مریه من لقاء ربهم اینها را گفتیم این مریه از لقاء یا تحقق لقاء ، حرکت برای ملاقات و لقاء ، اینها حرکات استکمالی است دلیل قرآنی متقن دارد با قطع نظر از دلائل فلسفی که سر جای خودش است این قرآن بوده که آمده این نوع ملاقات و رؤیت را حضور را اثبات کرده و در را بر روی بقیه قرآن باز کرده است . استاد بزرگوار ما هم خیلی قشنگ و زیبا در این فصل جمع بندی می کنند که با آن توضیحاتی که داده شد حالا ما توضیحات قرآنی آن بیشتر مورد نظرمان است نه آن توضیحات فلسفی یا عرفان نظری ، نه همین آیات شریف و زیبای قرآن کریم ، کتاب نورانی خدای متعال ، ایشان در این فصل خیلی قشنگ این مطلب را تبیین می کند .

بررسی آیه الله جوادی ذیل مسئله کیفیت امر تکوینی در کسوة امر اعتباری

یک مطلب بسیار خوب دیگری هم که اینجا هست و عرض کردیم که ایشان از ابتدا خیلی خوب به این مسئله پرداخته اند آن مسئله کیفیت تنزل امر تکوینی در کسوت امر اعتباری است ، در فصل دهم باز همین بحث را که اشاره هم کردیم که ما البته این بحث را پیگیری نکردیم الآن ، این بحث جایش

در منطق اعتبار است و جایش الآن نیست ولی مرتبط با بحث ماست و باید اینجا آن آدرس و زیرساخت گفته بشود .

ایشان هم توضیح خیلی عالی ای می دهند که بله تنزل وحی از باب تجلی است نه تجافی ، خیلی قشنگ همان تعبیری که در روایات ما بود تجلی الله له و کلمات اهل بیت (ع) . بله تنزل وحی از باب تجلی است کما اینکه آمدن فرشتگان الهی اینطوری است ، یعنی یک نوع تجافی اتفاق نمی افتد که یک جا رها بشود جای دیگر درست بشود ، نه تجلی حاصل می شود و این تجلی در واقع همه مراتب را جمع می کنیم ، خیلی هم خوب و عالی توضیح می دهند به تبع استاد بزرگوارشان علامه طباطبایی (ره) از آن آیه بسیار ارزشمندی که قرر آیات تحلیلی حقیقت این مراتب است و إن من شیءٍ إلا عندنا خزائنه و ما ننزله إلا بقدر معلوم در سوره حجر خیلی عالی استفاده می کنند که اینها همه فرمایشات استادشان است که فعلا بحث اصلی ما نیست ما ورود نکردیم . بعد از اینکه این را توضیح می دهند تجلی شکل می گیرد یا تجلی من وراء حجاب است یا تجلی خدای متعال است برای پیامبر (ص) ، که این را هم اشاره می کنیم ولی می گویند حقیقتش تجلی است .

اگر اینطوری شد آنموقع یک مسئله ای پیش می آید ، ایشان می گویند این در عالم تکوین مشکلی ندارد اما کآن یک تجافی دارد اتفاق می افتد در عالم لفظ و معنا . در لفظ و معنا چه اتفاقی افتاده است؟ چون بالاخره لفظ ، لفظ عربی است قرآناً عربیاً ، لسان عربی مبین . لفظ لفظ عربی است ،

جبرئیل آورده است تحویل شما داده است ، لفظ را تحویل داده است معنا را تحویل داده ، چطوری است قضیه؟ اگر لفظ است و معناست و رابطه ی لفظ و معنا یک امر اعتباری است و دلالت لفظ بر معنا یک امر اعتباری و قراردادی است و قرار است اعجاز در ظرف خود این لفظ هم درست دربیاید (که قبلاً هم عرض کردم فرق بین حدیث قدسی و قرآن کریم در این است) ایشان می فرمایند اینجا باید راهش را درست کنیم، که چطور می شود این امر تکوینی لباس یک امر اعتباری به تن می کند و اعجاز هم ، هم در آن معنا محقق است و هم در لفظ . چه اتفاقی اینجا می افتد ؟ و باید این را حل کنید .

اینجا هم ایشان خیلی بحث می کنند ، که بحثی مطرح می شود و آن این است که در حلقات سلسله عقل هماهنگی آحاد آن لازم است در حالی که بین معنای حقیقی و لفظ اعتباری پیوند تکوینی برقرار نیست ، لذا گاهی همان حقیقت تکوینی بصورت عربی ظهور می کند و زمانی به صورت عبری و وقتی نیز به زبان سریانی و ... در می آید . بنابراین چگونه یک حقیقت تکوینی به کسوت امر اعتباری ظهور می نماید؟ بعد هم کاری بسیار خوب می خواهند ارائه بدهند که آنجا بحث های خاص خودش را دارد ، اصل این دستاورد خیلی ارزشمند است . این هم از برکات استاد بزرگوارشان علامه طباطبایی (ره) است کما اینکه استاد بزرگوارشان حضرت امام (ره). البته می گویم ما وارد بحث نشدیم همین که آدرس آن را دادیم می خواهیم بگوییم که این آدرس هم هست در عبارات مراجع

بزرگوار ما ، مفسرین عالی مقدار ما و عظیم الشان ما و جا دارد که این کار تکمیل و تحقیق و واقعاً
مورد استفاده بیشتر قرار بگیرد .

ایشان جوابی که به این سؤال می خواهند بدهند اصل حرفشان این است که تنزل امر عقلی تکوینی به
لباس امر اعتباری ، راهش این است که ما از انسان و حقیقت انسان و روح نورانی و نفس ذکیّه نبی
اکرم (ص) یا ولیّ الهی بهره مند بشویم راهش همین است . ممکن است جریان تنزل وحی از مقام
وساطت تکوینی به موطن کثرت اعتباری از مسیری بگذرد که آن معبر صلاحیت جمع بین تکوین و
اعتبار را داشته باشد. توضیح مختصری می دهند که ما فعلاً نمی خواهیم وارد بحث و بررسی آن
بشویم . ولی انصافاً رسیدن به این سؤال پردازش این سوال و جواب از کارهای بسیار ارزشمندی
است که واقعاً بهره مند بودیم از فرمایشات ایشان . **إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ
الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ** مفصل دیگر بیان می کنند و می خواهند بگویند وحی به همه مراتب و
مراحلش که عرض کردیم اصل فرمایش از علامه طباطبایی (ره) است بعد ملاحظه هم کردید ذیل آن
آیه ۵۱ سوره شوری ایشان این کار را انجام می دهند ، ولی تفصیلش در حیث ربط تکوینی به لباس
امر اعتباری و حیث اینکه این لفظش هم تنزیل الهی در آن شکل گرفته و لذا معجزه است در لفظ و
معنا و از این جهت متفاوت با حدیث قدسی است و باید آنموقع فارق اینها را از بقیه احادیث هم
استفاده کنیم چون ما گفتیم این را باید ادامه بدهیم چون اگر گفتیم در اتصال نفس ذکیه به عالم لوح

محفوظ اتفاق افتاده و به عالمی بالاتر از عالم عقول مجرده مثل جبرئیل امین ما نفس نبوی و اهل بیت (ع) را متصل کردیم پس از آنجا ما در واقع هم کتاب را داریم هم سنت را داریم هم مصحف بی بی (س) را داریم هیچ فرقی نمی کند و هم مصحف نورانی قرآن کریم را داریم ، که گفتیم باید کامل بشود این تحلیل و تدقیق و نهایی بشود . استاد بزرگوار ما این را اشاره می کنند خوب هم اشاره می کنند و سعی می کنند تا یک مقدار زیادی مطلب را تحریر کنند که بعداً هم در بقیه بحث ها و درس های علمی شان این بحث ادامه پیدا کرده .

بررسی اینکه آیا غیر از انبیاء هم مخاطب خطاب الهی قرار می گیرند

ایشان در اینجا یک بحث دیگری دارد که این بحث را در فصل چهارم این کتاب (پیرامون وحی و رهبری) ارائه می کنند و در این فصل چهارم سوال این است که خداوند سبحان با غیر از پیامبران سخن می گوید ؟ که این بحث خود ما است . آیا غیر انبیاء هم مخاطب خطاب الهی هستند یا نه ؟ کلام الهی فقط متوجه انبیاء است یا کلام الهی متوجه غیر انبیاء هم هست ؟ عنوان اصلی این بحث این است .

بعد توضیح سوال ، اول سوال را توضیح می دهند بعد در توضیح این سوال که اینجا یک مقدار کوتاه هست توضیحشان ما از آن تفسیر ارزشمند موضوعی قرآن در قرآن ایشان بهره مند خواهیم شد .

ایشان آنجا سوال را اینطور توضیح می دهند که شناخت سعه وجودی کلام خداوند سبحان در تفسیر

آن سهم بسزایی دارد . سعه وجودی کلام الهی چقدر است ؟ آیا سعه وجودی کلام الهی به پیغمبر

(ص) ختم می شود یا سعه وجودی کلام الهی غیر انبیاء را هم می گیرد و آنها هم مخاطب کلام الهی

هستند . خطاب آنها را می گیرد کلام ، تکلم آنها را هم می گیرد . توضیح آن این است که آیا آخرین

حلقه از حلقات وحی خدا مشاعر ادراکی پیامبر (ص) است . آخرین حلقه چرا مشاعر ادراکی پیامبر

(ص) است ؟ مثلاً با همان آیه ای که حالا تحلیلش می کنیم آیه ۵۱ سوره شوری **إِلَّا وَحْيًا** که خود

پیغمبر (ص) است **أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا** که دعوا سر آن کلمه رسول است . آن رسول

یعنی فرشتگان الهی که به قلب پیغمبر (ص) منتقل می کنند مسئله را و دیگر تمام می شود وحی ؟

توضیح آن این است که آیا آخرین حلقه از حلقات وحی خدا مشاعر ادراکی پیامبر (ص) است ؟ و

وقتی کلام خدا به آن حضرت رسید منقطع می شود ؟ سپس آن حضرت پیام خداوند را به مردم ابلاغ

می کند ؟ یا وجود مبارک آن حضرت همانند فرشتگان مجرای وحی و مسیر تکلم الهی است تا به

انسانهای دیگر هم برسد ؟ و آنچه به انسان عادی می رسد حلقه ای از حلقات نهایی کلام خدا و مهره

ای از سلسله وحی الهی به شمار می رود ؟

بنابر فرض اول انسان عادی کلام خدا را نمی شنود بلکه پیامبر (ص) است که کلام خدا را به مردم

ابلاغ می کند و بنابر فرض دوم انسان های عادی کلام خداوند را می شنوند گر چه به واسطه پیامبر

(ص) باشد ، همانطور که پیامبر (ص) کلام خدا را به واسطه فرشته وحی می شنود البته تفاوت زیادی بین ارتقاء نفس ذکّیه برای گرفتن کلام از جبرئیل و شنیدن مردم عادی وحی را از طریق پیامبر (ص) وجود دارد . لذا ما آن بحث ارتقاء را جلو انداختیم که معلوم بشود حق فرمایش استاد بسیار عظیم الشان ما أداء بشود . البته بین شنیدن آن حضرت از فرشته وحی و شنیدن انسان عادی از حضرت فرق عمیقی است که شاید بعداً به آن اشاره شود ، که همین که ارتقاء و نزول وحی همراه با ترقی روح است با همین شکلی که بیان فرمودند .

ایشان می فرماید ببینید سوال این است که ما در این مسئله باید بینیم چطور باید قضیه را تحلیل کنیم . حالا قبل از اینکه وارد این بحث بشویم یک مقدار تحلیل این مطلب را از زبان ایشان وارد بشویم که حق کلام ایشان أداء بشود و بعد هم به جواب این سوال که مطرح فرمودند از زبان ایشان و بررسی این پاسخ ایشان برسیم . زیرا طرف مقابلشان در اینجا استادشان حضرت علامه طباطبایی (ره) هستند و اینجا می خواهند به علامه اشکال کنند ، که جا دارد ما دنبال حیث اصولی و فقهی مسئله هستیم ما الآن گرفتار آیه اوفوا بالعقود هستیم یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ می خواهیم بینیم خطاب الهی است یا خطاب مشافهه هست با مردم و در سیستم خطاب مشافهه چکار باید بکنیم در سیستم خطاب الهی باید چکار کنیم گیرمان الآن این است و طرف مقابلمان هم آقای اصفهانی (ره) است و درگیر هم هستیم با فرمایش میرزا (ره). ولی چاره ای نداریم بالاخره باید این را درست کنیم .

ایشان یک بحث خوبی در این کتاب دارند تقریباً مطالبی که آنجا به اجمال در کتاب پیرامون وحی و رهبری دارند اینجا مفصل تر بررسی می کنند ، یک بحثی دارند تحت عنوان قرآن و تنزل تکریم و اعتبار ، که آنجا عرض کردم اجمالش را اینجا هم توضیح می دهند که اینها همه اش کار خدای متعال است. یک بحث خوبی دارند تحت عنوان قرآن و کیفیت وحی الهی که همین بحث خودمان است که الآن می خواهیم تفسیرش را بخوانیم تفسیر بسیار خوبی دارند ، بعد یک بحث نهایی دارند تحت این عنوان که الآن می خواهیم نظر نهایی ایشان را بگوییم که نزول مستمر قرآن بر مردم و همین تعبیری که آوردند بر نقد استاد علامه طباطبایی (ره) که این را بحث می کنیم انشاءالله. حالا آن بخش اول که به اجمال آن اشاره کردیم تکوین و اعتبار دیگر بر نمی گردد اما قرآن و کیفیت وحی الهی اینجا بحث دارند .

تحلیل مسئله وحی توسط آیه الله جوادی

می فرمایند : در اینکه ذات اقدس اله قرآن را بر رسول گرامی اش (ص) وحی نموده بحثی نیست چه اینکه خود فرمود وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا سخن در کیفیت وحی الهی است ، آیا وحی خداوند تنها یک قسم است یا اقسام و انواعی دارد و اگر وحی اقسامی دارد وحی قرآنی از کدام قسم است؟ آیا خداوند سبحان وحی خود را مستقیماً به رسول خود می رساند ؟ یا واسطه ای در کار است ؟ آیا تفاوتی بر وحی قرآن بر رسول گرامی اسلام با وحی کتب آسمانی بر

سایر رسولان الهی وجود دارد؟ خدای سبحان در آخر سوره شوری می فرماید (همان آیه ۵۱) اگر چه در این کریمه کلمه وحی بر تکلم بی واسطه اطلاق شده لکن آن وحی، وحی خاص است در مقابل دو قسم دیگر و اگر نه وحی به معنای عام شامل هر سه قسم می شود. همین توضیحی که استادشان علامه طباطبایی (ره) دارند. در اصطلاح قرآن در خصوص آیه محل بحث قسم خاص آن در قبال دو قسم دیگر، قرآن این را وحی می داند گرچه از ارسال قسم سوم نیز به نحو ایحاء یاد کرده یوحی لذا اشکالی ندارد يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِلَاذْنِهِ مَا يَشَاءُ پس وحی است، برای آن که اقسام سه گانه بعد به خوبی روشن شود و نیز نوع وحی قرآن کریم مشخص شود بیان عمومی لازم است.

آیه الله جوادی: مسئله توفی هم مانند مسئله وحی سه نوع است

باز هم عرض کردم اینها فرمایشات بسیار خوب استادشان است منتهی یک کمکی می گیرند که این هم برای خود علامه طباطبایی (ره) است، که خدای متعال در مسئله قبض روح هم همینطور هست

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا ، قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ جَائِي دِيْغَر دَارْد كِه اَلَّذِيْنَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ

همین طور است سه جور توفی ما داریم، فرشتگان الهی می گیرند روح را توفی می کنند و بتمامه تحویل می گیرند ملک الموت توفی می کند یا الله يتوفى الانفس يعنى مراتب دارد. خواستند بفرمایند که وحی هم همینطور هست فرشتگان الهی، جبرئیل امین، یا ذات اقدس اله. تحلیل می کنند و اینها را توضیح می دهند خیلی هم خوب توضیح می دهند، بعد هم آن نکاتی که ما از زبان علامه

طباطبایی (ره) گفتیم ایشان هم تاکید و تصریح می کنند که اگر موسی کلیم (ع) از حجاب شجره طور گفتار اینی أنا الله را شنید گوینده این کلام درخت نبود بلکه خداوند بود که سخن می گفت ولی موسی (ع) آن را از درخت شنید ، آن درخت مظهر و آئینه ای بود که کلام خدا در آن ظهور می کرد، بعد هم بقیه مطالب را اضافه می کنند که فعلاً مورد بحث ما نیست توضیح خوبی می دهند که فرق این با مرحله دریافت بی واسطه چیست؟

سوم فرشته امین واسطه وحی الهی ، خدای سبحان گاهی با ارسال پیک و رسول خود با انسان کامل سخن می گوید گاه جبرئیل امین را ارسال می کند که او حامل کلام الله هست در این وحی مع الواسطه هم اصل رساندن وحی را جبرئیل به اذن خدا انجام می دهد هم آنچه را که می رساند به مشیت و خواست خداست چون پیک الهی چیزی از خود ندارد که اینها فرمایشات خیلی خوب علامه طباطبایی (ره) هست که خیلی زیبا استاد بزرگوار ما شرح می دهند و پیاده می کنند . این روح و این پیک وحی در همه هستی اش امین است ، این فرشته الهی مصدر کلام است ولی مصدر قریب است و خداوند مصدر نهایی است ، بعد هم توضیح می دهند که بقیه فرشتگان الهی هم کمک می کنند می آورند می برند و آیات مختلفی که در این رابطه وجود دارد .

بعضی از مراتب آنچه که حضرت رسول (ص) در معراج دریافت نمودند بی واسطه بود آن مقامی که اندازه قاب قوسین یا نزدیکتر بود ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى ذَاتِ اِقْدَسِ اَللهِ در آن حال

به او وحی نمود . آنچه آنجا که جبرئیل می کند لَوْ دَنَوْتُ أَنْمَلَةً لَأَخْتَرْتُ مِنْ رَاهِي بِهِ أَنْ مَرَحَلَةً بِالْأَلَا
ندارم آن مقام بلند مقام استماع کلام بی واسطه است. درباره دو آیه آخر سوره بقره نقل شده که پیامبر
(ص) آن را در معراج شفاهاً و بی واسطه تلقی نمودند ، بعد هم آن روایاتی را که دیدید صاحب تفسیر
نمونه هم آوردند علامه هم استفاده کردند آن غشیّ ای که مال تجلّی الله له است همان تعابیر بسیار
زیبایی که آورده شد .

لازم است توجه شود وقتی رسول اکرم (ص) کلام الهی را بدون واسطه تلقی می کنند که به هیچ
چیزی مقید و متعلق نباشد و از تمام ما سوی الله منقطع شده فقط مشاهد جمال و جلال خداوند باشد
و در این حال توجه به اصل فلان و فلان که دیگر حالا بحثهای بسیار خوبی است که مطرح می کنند،
تا می رسند به قلب پیامبر (ص) جایگاه نزول قرآن که قرآن کلام الهی است که اینها را ملاحظه کنید
تا آن تحلیل نهایی ایشان را که آن بخش سوم فرمایش ایشان است و اول نشان دادند بحث تکوین و
اعتبار چیست در این قرآن در قرآن بعد حقیقت وحی الهی و مراتب وحی الهی را تبیین فرمودند .
فرق موسی کلیم (ع) با نبی اکرم (ص) تبیین شد . بعد آمدند آن نکته پایانی که محل بحث ماست را
اشاره می کنند یک نکته چهارمی هم در فرمایش ایشان هست که عرض خواهم کرد. انشاءالله بعد هم
بررسی کنیم ببینیم فرمایشات ارزشمند استاد عظیم الشان مان را که بهره مندیم از محضر شریف ایشان

فراموش نمی کنیم آن الطاف کریمانه و به قدر وسع بسیار ناچیز استفاده را، انشاءالله ببینید عبارات

ایشان را تا تکمیل بکنیم .

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور بحث ؛ اشکال آیه الله جوادی به حیث خطاب الهی در بیان امام و علامه

بحث ما درباره خطابات الهیه و توضیح این خطابات در کلمات اعلام بود .

عرض کردیم که استاد عظیم الشأن ما حضرت آقای جوادی (دام ظلّه) ایشان مخالف اند با این مطلب و حیثی را که علامه طباطبایی (ره) و حضرت امام (رضوان الله تعالی علیهما) در مسئله خطاب الهی و مخاطب و مخاطب و خود به خود کلام الهی و آن توضیحات مفصلی که داده شد مورد اشکال ایشان است ، منتهی مزایای بسیار ارزشمندی در فرمایشات ایشان بود ، این مزایا را اشاره کردیم که در این کتابی که خدا سایه ایشان را بر سر ما همه مستدام بدارد ، انصافاً از ذخائر بزرگ حوزه علیمه هستند و بهره مندیم از محضر شریفشان بودیم و هستیم این کتاب وحی و رهبری که از سال ۶۹ در اختیار ما قرار گرفت و خیلی هم جالب بود برای ما و حساس تر شدیم در بهره مندی بیشتر از کفایه ، توضیح دادیم که ایشان آنجا از مطالب خوب کفایه دفاع می کنند که بله این رشد می کند نفس ذکیّه نبی و

ولی باید ارتقاء پیدا کند تا کلام خدا و حکم خدا تنزل پیدا کند ، این تنزل با ترقی نفس همراه هست که خواندیم . قبلاً از جناب آخوند (ره) خوانده بودیم ایشان هم خیلی عالی توضیح دادند

کما اینکه کار خیلی ارزشمند دیگری انجام دادند که ما بحث ادراکات اعتباری را وقتی بررسی می کنیم (آنموقع ما خیلی متأثر بودیم از این فرمایشات مقاله ششم اصول فلسفه ، ادراکات اعتباری) و دیدیم ادراکات اعتباری در وحی باید تبیین بشود باز هم یک فصل بسیار ارزشمندی را ایشان شروع می کنند در بقیه آثارشان هم توضیحاتی دارند که محل بحث فعلی ما نیست البته بعداً ممکن است به یک مناسبتی با آن کار داشته باشیم که سر جایش انشاءالله ولی اصلش را و جای پایش را بدانید . این را هم توضیح می دهند که این هم از مزایای بسیار ارزشمند فرمایشات ایشان است و توضیحات خوبی دادند

سه قسم وحی در بیان آیه الله جوادی (دام ظلّه)

کما اینکه آن مطلب را در آیه ۵۱ سوره شوری قائل هستند که وحی در واقع سه قسم است سه جور است وحی بی واسطه ، وحی با واسطه حجاب در مثلاً موسی بن عمران (ع) که توضیح دادم ، بی واسطه در نبی بزرگوار اسلام (ص) در لیلۀ معراج و وحی به واسطه رسول او يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي

بِإِذْنِهِ كِه اِيحَاء تَحَقُّق پيدا مي كند به إِذْنِ اللَّهِ . آن سه تا را خوب توضيح دادند يعني در اين بحث ها مشكلي نداريم قشنگ عالي اساسي .

منتهي يك ذيلي دارد فرمايش ايشان كه در اين ذيل مي خواهند آن نتيجه اي را كه ما دربارهٔ خطاب الهي و كلام الهي و مخاطب اين كلام و خطاب گرفتيم آنجا گير مي كنيم با آن ذيلي كه ايشان قائلند و رسماً آنجا مي خواهند بحث كنند با استادشان علامه طباطبائي (ره) كه اينجا را مي خواستيم توضيح بدهيم . قبل از توضيح اين قسمت يك مطلب ديگري هم ايشان دارند در ادامهٔ همان سه مطلب مهمي كه از ايشان نقل كرديم . ارتقاء ، بحث اعتبار و حقيقت در كلام الهي كه لفظش معجزه هست ، دو ، و اين تقسيم ثلاثي وحى .

نكته آيهٔ اللَّهُ جَوَادِي (دام ظلّه) ذيل آيه و عَلَّمَ الْآدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا

يك نكته اي را هم ايشان قائلند اين نكته را هم در تفسير تسنيم دارند كه ذيل آيهٔ معروف وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ايشان آنجا يك مطلب بسيار مهمي دارند كه ممكن است اين هم محل بحث باشد و كمك كند به فرمايشات ايشان و فرمايشات ايشان را بايد آنجا ما درست كنيم در آن تفسير تسنيم جلد سوم دارند تعليم بي واسطهٔ اسماء به آدم چون ما يك بحثي داشتيم كه اگر وحى سه قسم است قسم بي واسطه اش براي بقيهٔ انبياء هم هست؟ يا دربارهٔ نبي اكرم (ص) و اهل بيت (ع) منحصر مي

شود آن قسم بی واسطه اش دَنَا فَتَدَلِّي فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى منحصر می کند این قسم از وحی را به خاتم انبیاء (ص) که من ختم المراتب بأسرها .

استاد بزرگوار ما اینجا آن نکته را که جلسه قبل عرض کردم نکته چهارم مطلب ایشان است اینجا بیان می کنند این را هم داشته باشید تا بعد وارد آن درگیری بشویم. ایشان تعبیرشان اینجا این است

تعلیم و تعلم گاهی بی واسطه است و گاهی با واسطه و شرح می دهند مانند بسیار از مطالب ارزشمندی که دارند که اگر بی واسطه بود لدنی است لدن المعلم است ، اگر با واسطه بود دیگر من لدن المعلم نیست که مفصل مطلب را توضیح می دهند. تبیین عناصر چهارگانه مزبور تبیین بی واسطه و با واسطه ، علم بی واسطه و با واسطه در موطن مناسب خودش است ، بعد به اینجا می رسند شکی نیست که در تعلیم اسماء فرشتگان واسطه نبودند ،

لذا آن قسم سوم که أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا مِّنْفِي است فرشتگان واسطه نبوده اند وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا فرشته دیگر واسطه نیست ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ چون فرشته ها نداشتند اگر واسطه باشند باید داشته باشند خیلی هم زیبا استدلال روشنی می کنند و تعلیم الهی بی واسطه بود زیرا وساطت در اینجا نظیر وساطت پیک مخابرات و رابطه های معمول پستی نیست که بایستی صرفاً نامه را بگیرند و منتقل کنند بدون آنکه از محتوای آن آگاه باشند بلکه وساطت در این مقام رابطه بودن کسی است که واسطه در فیض است و وساطت در فیض بدون آگاهی از آن امکان ندارد، سِرِّ

بی واسطه بودن تعلیم اسماء این است که تنها آدم از اسماء آگاه شد و فرشتگان اگر به آن آگاه شدند با تعلیم آدم بود ، نتیجه این می شود که تعلیم خداوند نسبت به اسماء به صورت وحی و از قبیل **يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِلِسَانِهِ نُبُوًّا** . می گویند این تعلیم اتفاق افتاده اما تعلیم به واسطه فرشته نیست چون در جای خودش هم توضیحاتش را خیلی عالی مثل خود استادشان که این فرشته می تواند جبرئیل باشد می تواند کرام برره باشد ، سفیرانی باشد فرشتگان واسطه باشد دیروز هم توضیح دادم مثل قبض روح است عزرائیل است یا أعوان عزرائیل است ، اشکال ندارد همه که به مقام عزرائیل نمی رسند ، می تواند خداوند باشد می تواند عزرائیل باشد ، می تواند فرشتگان باشند در وحی هم می توانند فرشتگان بیاورند می تواند جبرئیل امین بیاورد یا ذات اقدس اله . لذا اینطور سازمانی است پس وقتی می گوئیم رسول نیست چون فرشته ها دخالت نکردند دیگر . این تا اینجا رسول منتفی است چون **عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ ، قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا مَا عِلْمُ نَارِ سَمَاءٍ** ما نداریم پس واسطه فیض نیستیم ، پس ما نمی دانیم محتوای پیام را ، بیگانه ایم با محتوای پیام ، پس واسطه نیستیم ،

بعد ایشان یک ترقی می کنند بلکه ظاهر این است که از وراء حجاب نیز نبوده است . یعنی در مورد تعلیم آدم ما قسم دوم را هم منتفی می دانیم **وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ** **أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا** یرسل رسول منتفی شد ، اینجا تعلیم آدم من وراء حجاب است یا تعلیم آدم من وراء

حجاب هم نیست ؟ ایشان می فرماید بلکه ظاهر این است که از وراء حجاب نیز نبود بلکه تنها از راه سوم تکلم خداوند با بشر یعنی وحی بی واسطه ، و از باب وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا تَحَقُّق پیدا کرده است . بعد ایشان توضیحات خیلی خوب و عالی اینجا اضافه می کنند که خیلی از این توضیحات بسیار ارزشمند متخذ از فرمایشات استاد بزرگوارشان علامه طباطبایی (ره) است و توضیح می دهند که اینجا حجابها چه کار می کنند و تعلیمها برایشان چه اتفاقی می افتد که منظور بحث ما این نیست فعلاً ، اصل مسئله مورد نظر ماست ، منتهی ما چون در بحثمان اینها را توضیح دادیم ، توضیح دادیم که سه قسم وحی من وراء حجابش برای حضرت موسی (ع) است از باب اصطفاء موسی (ع) در آن مقام ، ارسال رسول عمومی است و من وراء حجاب برای بعضی ها تحقق پیدا کرده نه برای همه انبیاء ، ما اختیار کردیم که بی واسطه اش برای من ختم المراتب است .

کما اینکه ظاهر عبارات جناب آخوند (ره) هم که ایشان هم استفاده می کردند در همان بحث وحی و رهبری این بود که این ارتقاء نفس ذکیه مال همه اولیاء نیست مال همه انبیاء نیست ارتقاء نفس ذکیه ولی و نبی مال همه نیست ، همه به لوح محفوظ نمی رسند همه به ام الكتاب نمی رسند ، در آنجا تعبیر ام الكتاب دارند ، که ما باید بعداً بررسی کنیم ممکن است الآن نخواهیم این کار را بکنیم ولی بدانید ایشان در عین حال که سه تا را قائل اند یک ، و ارتقاء نفس را قائلند ، دو ، ارتقای نفس را در آن اوجش برای خلیفه الهی قائلند و می گویند وقتی که بحث خلافت است ، این خلافت اقتضاء می

کند که این ارتقاء نفس به آنجا برسد که تعلیم آدم هم از نوع وحیاً باشد **إِلَّا وَحِيَّاً** نه از نوع من وراء حجاب و نه از نوع یرسل رسولاً که این یک بحثی است که باید آنجا در تحلیل نهایی ایشان بگویند

اختلاف آیه الله جوادی با علامه و امام (ره)

حالا اینجا هم اختلافی به نظر ما دارند با استادشان علامه طباطبایی (ره) و به استادشان حضرت امام

(ره) . که ولو اینکه ایشان تعبیر کردند در این قسمت به ظاهر چون در قسمت اول برهان آوردند

روشن و واضح است که یرسل رسولاً نیست اما در قسمت دوم که بخواهند استدلال بکنند به اینکه

حتما من وراء حجاب نیست تعبیرشان در این قسمت اینگونه است که بلکه ظاهر آیه این است که من

وراء حجاب نیز نبود چون **عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ** ، **عَلَّمَ** فاعلش خدای متعال است ، لذا این را در حدّ ظاهر

می گویند **عَلَّمَ** همین قدر صادق است در آن که فرشته واسطه نیست **كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا** اینطوری

است ، کلام خدا با موسی (ع) **عَلَّمَ** خدا موسی (ع) را ، صادق است ولو من وراء حجاب باشد چون

کلام خداست همانطور که ایشان قبلاً توضیح دادند این از شجره می آمد اما کلام الهی بود **إِنِّي أَنَا اللَّهُ** ،

مال شجر نبود خدا داشت صحبت می کرد، **كَلَّمَ** صادق بود اما اگر جبرئیل بیاورد دیگر نه آن حسابش

فرق می کند ، اگر فرشته ای مادون جبرئیل بیاورد حسابش فرق می کند آن یرسل رسولاً است لذا با

دقت هم فرمایش فرمودند ظاهر آیه را می خواستند بگویند **عَلَّمَ** آدم بگویند ظاهرش این است که

معلم خداست ، پس قسم اول است اینگونه می خواهند اختیار کنند در صورتی که می شود من وراء

حجاب صادق باشد برای تعلیم الهی آدم را ، ولی با آن استدلال روشن آن یرسل رسولاً اینجا منتفی است .

پس خلاصه ما سه جور تعلیم داریم سه جور تکلیم داریم این تکلیم و تعلیم به واسطه رسول است من وراء حجاب است بدون حجاب است اینجا دیگر اختیار کردند که برای آدم به عنوان خلیفه الهی من وراء حجاب است

تبیین ظرف تعلیم ؛ نسبت آدم و خاتم در بیان آیه الله جوادی

بعداً هم حالا ملاحظه می کنید در ادامه خلیلی خوب در همینجا که بحثها را پیگیری می کنند نشان می دهند که ظرف تعلیم چه ظرفی است با توجه به اینکه نسبت هم می دهند به استادشان علامه طباطبایی (ره) که ایشان در معراج اختیار کرده که آن ظرف زمانی نیست حیث مجرد است معراج را هم می آورند .

پس ما باید آنجا بپرسیم که نسبت آدم و خاتم چه نسبتی است در این سیر ، در این سیر چه نسبتی وجود دارد ؟ کما اینکه در مسئله سجده باز این بحث مطرح است . برای آدم وقتی سجده اتفاق افتاد و شیطان سجده نکرد آنجا باز سوال شد **أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ** اگر ما آنجا یک مسجودی داریم به نام آدم ، یک ساجدی داریم به نام فرشتگان ، یک متکبری داریم به نام شیطان که استکبار

ورزید ، قسم چهارمی هم وجود دارد به نام عالین ، که علو مقام دارند نسبت به آدم و آنجا سوال این است از شیطان که تو از آنهایی یا تکبر ورزیدی ؟ مسجود که نیستی ساجد هم نیستی یا متکبری یا عالین . باید آنجا تعیین تکلیف بشود این مطلب در آیات شریفهٔ سورهٔ ص باید این تکلیف روشن شود .

علی ایها الحال باید این رسیدگی بشود این قسمت فرمایش استاد بسیار عظیم الشأن ما که انصافاً مدیونیم و بهره مندیم از ساحت شریف ایشان ، این فاصله که ما بگوییم این قسمت از نوع تعلیم قسم اول است من وراء حجاب هم نیست در صورتی که برای صدق ظاهر عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا تعلیم من وراء حجاب و تکلیم من وراء حجاب کافی است ، با توجه به آن مبانی که من درست می کنم می گویم ارتقاء نفس باید برود به لوح محفوظ امّ الكتاب برسد تا خاتم اولیاء أو انبیاء صدق کند ، چون ما در آنجا بحث جدی ای داریم بعداً ، که این خاتم خاتمیتش خاتم الانبیاء ، بعد آن تازه داریم خاتم الأولیاء یعنی وجود مقدس امام عصر (عج) که بعد بر اساس نظریهٔ خاتم الأولیاء و خاتم الانبیاء شما باید حیث ولایت مطلقه را تبیین کنید هم تکویناً هم اعتباراً در ولایت فقیه .

خدا رحمت کند حضرت امام (ره) را لذا ما بحثی آنجا داریم که سر جای خودش باید رسیدگی بشود ولی همینجا چون ما ورود کردیم به این مقدار و این مقدار را توضیح دادیم این نکته جا داشت که عرض کنیم که استاد بسیار بزرگوار ما (دام ظلّه العالی) اینجا معتقدند برای حضرت آدم این تعلیم قسم

اول اتفاق افتاده همین جا هم عرض کردم اینجا هم که وارد بحث می شوند خلاصه با فرشته ها را هم که بحث می کنند و در لطائف و اشاراتشان همین ها را به یک معنا می گویند که در واقع خیلی هم جالب است که همانجا مسئله معراج را به یک مناسبتی که اگر زمانی نیست و از حیطة زمان رفت بیرون و درجات خلافت بر اساس درجات علم به أسماء ، که این خیلی عالی است و باید اینها را درست کنیم . ببینیم این سازمان چطوری جمع می شود ، حالا انشاء الله باید در جای خودش این حساب را ما رسیدگی کنیم و فرمایشات استادمان را داشته باشیم .

حالا خودتان مراجعه کنید که ما به همین مقدار هم از بحث دور شدیم و البته چاره ای نداشتیم می خواهم خطاب الهی اول منقح بشود دوستان روش بنده را می دانند ما وقتی خطاب قانونی را می خواستیم در ذیل بحث ترتب بگوییم مجبور شدیم یک بحث مشبهی بکنیم که خودش را جا بیندازیم حالا که می خواهیم خطاب الهی را ذیل آیه اوفوا بالعقود بگوییم و درگیری با مرحوم اصفهانی (ره) و توضیح کلام میرزای شیرازی (ره) چاره ای نداریم یک مقداری معطلی داریم ولی باید تأسیس بر مبنا کنیم که بعد بتوانیم با این آیات کار کنیم و این ضوابط تقنینی را در بیاوریم در اینجا .

مخاطب کلام الهی انبیاء هستند یا مردم عادی نیز مخاطب واقع می شوند

بعد از توضیح نکتهٔ اخیر فرمایش استادمان برگردیم به آن درگیری ، درگیری این است که آیا سعهٔ کلام الهی همانطور که جلسهٔ قبل خواندیم در این بحث وحی و رهبری سوالشان این است آیا سعهٔ کلام الهی طوری است که استمرار پیدا می کند تکلیم با ناس یا نه کلام الهی آخرین حلقه اش رسول اکرم (ص) است مثلاً؟ بحث این است . ایشان می فرمایند که دوتا نظریه این جا وجود دارد ، یک نظریه فرض اول است که انسان عادی کلام خداوند را نمی شنود و خطاب الهی او را نمی گیرد بلکه پیامبر (ص) کلام خدا را به مردم ابلاغ می نماید ،

ولی نظریه دوم این است که نه انسان های عادی کلام خداوند را می شنوند اگر چه به واسطهٔ پیامبر (ص) باشد ، پیامبر (ص) کلام خداوند را می شنود به واسطهٔ جبرئیل به واسطهٔ فرشتگان ، انسان عادی هم کلام خداوند را می شنود به واسطهٔ پیامبر (ص) ، لذا خطاب می گیرد انسان عادی را ، کلام انسان عادی را می گیرد .

اموری که آیهٔ الله جوادی برای اثبات نظریه دوم ذکر می کنند

بعد هم برای اثبات نظر دوم که مختار خود ایشان است می فرماید اموری اعم از دلیل یا تأیید می آورند حالا این امور را هم در کتاب وحی و رهبری مختصر و در کتاب موضوعی قرآن در قرآن مفصل بیان می کنند . یک آیه می آورند که **يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ**

نُوراً مُبِيناً که حالا وجه دلالتش را عرض می‌کنم می‌خواهم بگویم حالا یا این را دلیل بدانید یا تأیید
وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ ایشان اصرار دارند این نزل الیهم یعنی بدانید ، یا مثلاً
نزل الی الناس ، وقتی که شد نزل الیهم ، انزلنا الیکم نوراً مبیناً ، نزل الیهم اینها باید بیابند در دایره
خطاب و در دایره کلام قرار بگیرند ولو کلام به واسطه باشد .

بعد هم می‌گویند آیه دیگر همان آیه اقسام وحی است وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ ایشان می‌فرماید
این لبشر بشر است دیگر و در آیه خصوصیتی نیست که محدودش کند به نبی به پیامبر، نه خیر ، ما
کان لبشر و سه جور کلام برای بشر مطرح است که می‌شود منفصله مانعة الخلو إلا وحیاً بی واسطه
او من وراء حجاب و قسم اول نه واسطه دارد نه حجاب دارد قسم دوم رسول نیست ولی حجاب
هست ولی قسم سوم رسول هست مانعة الخلو هم هستند نه مانعة الجمع لذا اگر این سه تا اینطور شد
و این بشر اطلاق پیدا کرد ما دلیلی بر تقییدش نداریم که بگوییم این بشر ...

حالا نکته دیگری هم دارد درباره کلام تشریحی و کلام تسدید می‌کنم بعد می
گویم بر این اساس می‌خواهیم بگوییم چه دلیلی داریم بر محدود کردن کلام به انبیاء الهی، به رسول
اکرم (ص) و مردم الی یوم القیامة را از دایره کلام الهی و خطاب الهی خارج کنیم

بعد از اینکه این را توضیح می دهند ولی نظر استاد مرحوم علامه طباطبایی (ره) همانند بعضی از مفسران دیگر آن است که قسم سوم مخصوص پیامبر (ص) است که این را هم توضیح می خواهند بدهند بعد بگویند نه ، ما آن قرائن و دلائلی که آوردیم ولو به شکل قرائن منفصله می خواهیم با نظریه استادمان علامه (ع) مخالفت کنیم و بگوییم نه . که حالا این مطلب ایشان را توضیح تکمیلی عرض می کنم بعد ببینید چکار باید بکنیم .

وصلی الله علی محمد و آله الطاهیرین



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور بحث ؛ بررسی فرمایشات آیه الله جوادی

بحث ما در ارتباط با فرمایشات استاد عزیز و ارزشمند و بزرگوارمان ، فقیه و مفسر بزرگ حضرت آیت الله جوادی (دام ظلّه) بود که ایشان ضمن قبول اصل مبنای استادشان مرحوم علامه طباطبایی (ره) مبنی بر اینکه ما سه مرحله وحی در قرآن کریم داریم و این سه مرحله وحی مستلزم ارتقاء نفس ذکیّه نبی و ولی است و این ارتقاء است که نفس را به مرحله لوح محو و اثبات یا لوح محفوظ می رساند و لذا مسئله وحی در اوج خودش مال جایی است که یک دریافت بی واسطه و بی حجابی برای نبی و ولی الهی محقق می شود و این تجلّی که اتفاق می افتد هیچ واسطه و حجاب ندارد

مرحله دوشم که پایین تر است این است که این تجلی ، تجلی باشد که بر آن حجاب هست و تطبیق دادند بر موسی کلیم (ع) و آن اِنی اَنَا اللّٰهٰی که از شجره شنیده شد و مرحله پایین تر آن است که رسولی بیاورد این وحی را و یرسل رسولاً فیوحی ، این ایحاء باذنہ ما یشاء ، این وحی کند ما یشاء را ایحاء کند ما یشاء را .

بررسی اینکه آیا قسم وحی بدون واسطه مختص به نبی اکرم است ؟

ضمن قبول این مسئله گفتیم در دو نکته بحث دارند یک نکته این که آیا آن مرحله اعلاء مختص نبی اکرم (ص) است ؟ یا برای تعلیم آدم هم ما از ظاهر آیه استفاده کنیم و علم آدم الأسماء را بگوییم که این تعلیم در آن فضای مرحله بی واسطه بدون حجاب اتفاق افتاده است .

این یک بحث ایشان بود که آنجا داشتند که در سازمان بحث ما مستقیماً به بحث ما مربوط نیست ولی حالا عرض خواهیم کرد ممکن است بتوانیم یکطوری ارتباطش را توضیح بدهیم .

ولی بالاخره این یک مقدار متفاوت می کند تصویری که از او ادنی آمد و آن اوج مسئله دریافت را مختص نبی گرامی اسلام (ص) یا اهل بیت (ع) او برای اتصال به ام الكتاب تصویر می کردیم با اینکه من بگویم برای خلیفه الهی یعنی حضرت آدم (ع) هم آیا یک چنین تعلیمی اتفاق افتاده ، ممکن است یک مقدار بحث را متفاوت کند

و همینطور که عرض کردم در بعضی از آیات که باید در جای خودش رسیدگی بشود مسجود آدم است ساجد فرشتگان الهی هستند متکبر ابلیس است عالینی وجود دارند که آن عالین به خاطر علو رتبه مأمور به سجده نیستند علو رتبه شان از فرشتگان الهی از ساجد و مسجود عالی تر هستند ، که اگر این بشود آنموقع حساب دیگری خواهد داشت حالا عرض می کنیم این مستقیم ممکن است به بحث ما برنگردد ولی شاید بشود ارتباطش را برای حل مسئله حقیقت وحی گفت که فرمایشی دارند علامه طباطبایی (ره) ، ما همان اول که وارد شدیم گفتیم حالا شاید در مقام بررسی این نکته را اشاره کردیم که هر دو نکته را با هم جمع کنیم. این یک نکته .

نکته بعدی که در فرمایشات ایشان محل بحث ماست که ما عمده بخاطر این زحمت را به آقایان داریم می دهیم بخاطر اینکه ببینیم آن تحقق خطاب الهی مخاطبش نبی خداست یا مخاطب ما هم هستیم بحث خطاب مشافهه از اینجا شروع شد .

مخالفت آیه الله جوادی با امام و علامه (رحمة الله علیهما) : گستره خطاب الهی غیر انبیاء را هم می گیرد

ایشان می خواهند در این قسمت با استادشان علامه طباطبایی (ره) و استاد دیگرشان حضرت امام (ره) که البته ایشان اسم علامه (ره) را می آورد ولی با همین مناطی که گفته شد در فرمایش امام (ره)

هم هست ، مخالفت کنند . می فرمایند نه گستره کلام الهی غیر انبیاء را هم می گیرد چرا گستره کلام الهی غیر انبیاء را می گیرد؟ و چرا نمی گیرد نزاع سر چیست ؟ ایشان برای اثبات فرمایش خودشان که گستره کلام الهی غیر انبیاء را می گیرد آیاتی را بیان می فرمایند البته با دقتی که مثل همیشه در فرمایشات بسیار نورانی ایشان وجود دارد و واقعا دست بوس ایشان و فرمایشات ایشان هستیم ، ایشان تعبیر نمی کنند به اینکه همه این آیات دلیل هستند می گویند بعضی ها دلیل اند بعضی ها تأیید هستند مؤید هستند نه دلیل ، چون می دانید در حیث منطقی ممکن است خدشه بشود در دلالت بعضی از این ادله اما مؤید بودن حالا بعضی هایشان .

آیه اولی که آیه الله جوادی (دام ظلّه) ذکر می کنند برای اثبات مدعای شان

آیه اولی که ذکر می کنند که حالا دلیل است یا مؤید که به شکل کلی بیان می کنند این آیه هست (و قبلاً هم عرض کردیم فرمایشات تازه ایشان هم نیست هیچ کدام از این بحث ها بلکه سالی که ما وارد این عرصه شدیم از سال ۶۹ که الآن ۹۹ است ما پاییز ۶۹ درگیر این بحث ها بودیم به تبع مصباح الهدایه حضرت امام (ره) از آن سال این نوشته ایشان مورد بحث است)

ایشان می فرمایند آیه اول این است **يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا** شاهد ما أنزلنا اليكم است ، ایشان می گویند این انزلنا اليكم نوراً مبيناً شاهد ماست که نشان می دهد

الی الناس است مسئله نه الی رسول الله فقط ، نه الی الناس است ، اگر الی الناس باشد حالا در جای خودش توضیح می دهیم آنموقع رسول الله هم می شود واسطه انتقال به ناس . همانطوری که الی رسول الله (ص) اگر باشد فرشته وحی واسطه انتقال الی رسول الله است الی الناس که باشد پیغمبر (ص) هم واسطه هست ، لذا حلقات وحی به پیغمبر (ص) تمام نمی شود ختم نمی شود ، پیغمبر (ص) مختم این حلقات وحی نیست بلکه پیغمبر (ص) هم سبیل و طریقی است که این کلام به مردم برسد الیکم نوراً مبیناً این شاهدشان است ، حالا در صورتی که شما می دانید ما در بحث خودمان بعداً می گوئیم که آیات خطابی مشافهه هست اینها به تنهایی نمی تواند حل کند باید جای دیگر حل شود مسئله . صدرش هست یا ایهاالناس اگر خطاب مشافهه درست بود بله اما اگر خطاب مشافهه درست نبود گیر خواهیم کرد یک نوع مصادره اتفاق می افتد به مطلوب الیکم قد جائکم ، اگر بحث کُم است که کُم خطاب است یا ایهاالناس هم خطاب است که همانجا بحث می شود که این آیات ... ، عرض کردیم دعوایمان بر سر همین است الآن ولی شاهد ایشان این است . ظاهر آیه آن است که کلام الهی که نور مبین است در امتداد تنزل خود به سوی مردم نزول یافت ، الیکم . و آنچه که به دل و گوش آنها می رسد مرحله نهایی کلام خداوند است .

به دل و گوش آنها کلام الهی می رسد یک مسئله هست ، آیا اینها مخاطب اند یک مسئله هست ما دعوایمان الآن سر خطاب مشافهه است . علی ایها الحال این آیه شاهد اول ایشان است . لذا بر اساس

فرمایش ایشان صرف واسطه داشتن که پیغمبر (ص) واسطه بشود کلام خداوند را منقطع نمی کند ، چه اینکه فرشتگان نیز وسائط نزول کلام الهی هستند . فرشته هم واسطه هست اما کلام قطع نمی شود .

چطور وساطت فرشته انقطاعی برای پیغمبر (ص) ایجاد نکرد ، وساطت پیغمبر (ص) انقطاعی برای ناس ایجاد نمی کند ، که حالا بعداً ببینیم شاید این تفاوت چنین انقطاعی را ایجاد کند . حالا انشاءالله بعداً که فرمایشات علامه طباطبایی (ره) را اجمالاً عرض کردیم معلوم می شود . بالاخره این شاهد ایشان است این انزلنا الیک نوراً مبیناً ، قد جائکم برهانٌ من ربکم .

ذکر آیه دیگر برای اثبات مدعیان شان

آیه بعدی را می گویند وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ تعبیر می کنند که بله اینجا هم ما نَزَّلَ إِلَيْهِمْ یعنی الی الناس ، نزول کلام خداوند را به سوی پیامبر (ص) دانست انزلنا الیک الذکر که واسطه ایصال وحی است و هم بسوی مردم که گیرندگان کلام الهی اند . بله انزلنا الیک الذکر ، ذکر یعنی قرآن کریم . ذکر را بر تو نازل کردیم لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ شاهد این نَزَّلَ إِلَيْهِمْ است ، پس اینجا نزول هم بسوی پیامبر (ص) است هم بسوی مردم که گیرندگان کلام الهی هستند بواسطه پیامبر (ص) هستند .

بیان علت این تفاوت تعبیر به نسبت پیامبر و به نسبت مردم

بعد یک تعبیری می کنند که اینجا چرا درباره پیامبر (ص) انزلنا آمده چرا درباره مردم نزل آمده ؟ می گویند همان فرق بین انزال و تنزیل است ، همان فرقی که علامه (ره) می فرمایند که انزال یک دفعه هست همان شب قدر است تنزیل تدریجی و بیست و سه ساله هست و شاید نکته تفاوت در تعبیر که نسبت به پیامبر (ص) انزال گفته و نسبت به مردم تنزیل، نازل به همان فرقی هست که بین این دو کلمه از لحاظ دفعی و تدریجی بودن مطرح است ، حالا این هم باید بررسی بشود در جای خودش آیا تنزیل و انزال فقط نسبت به پیامبر (ص) قابل بحث است یا نه برای مردم فقط تنزیل است انزال فقط برای پیامبر (ص) است باید اینها را هم بحث کنیم.

آنجا فارق بین انزال دفعی و تدریجی فرض علامه (ره) بر این است که وحی با پیامبر (ص) تمام می شود ، انزال برای پیامبر (ص) است ، تنزیل هم برای پیامبر (ص) است ، حالا اگر ما آمدیم این حلقه را به ناس کشانیم درباره ناس هم می شود این فرق را قائل شد ؟ این هم محل بحث هست

و لذا شما ملاحظه می کنید در همین آیه قبلی که استاد عزیز ما شاهد آوردند درباره ناس انزلنا آمد نه نزل ، وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا در مورد ناس هم انزال هست هم تنزیل ، این خودش نشان می دهد که این مسئله در مورد ناس یکطور دیگر می شود . اتفاقاً اینها شواهد ظهوری است که نشان می دهد که آن سخن علامه طباطبایی (ره) که حالا می رسیم به فرمایش ایشان ، چون ایشان خودشان فرمایش استادشان را نقل می کند .

لذا ما با همین دقتی که از ایشان سراغ داریم ، یادم هم نمی رود وقتی که محضر ایشان بر سر بعضی از اختلافاتی که با استادشان مرقومه ای را تقدیم محضرشان کردیم با یک دقتی که درس است برای همه ، حتی می فرمودند دیگر چیزینگوئید تا تمرکز کنم ، القاء نشود چیزی . هیچ وقت لذت آن ایام و آن نورانیت بیان در محضر شریفشان را فراموش نمی کنیم نور وجودی ایشان الحمدلله ساطع است ولی با همان دقت باید سوال کنیم که شما در آیه قبلی درباره ناس **أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا** اینجا نزل الیهم اگر بخواهد نسبت به ناس هم انزال و تنزیل درست دربیاید که نمی شود برای ناس هم ما انزال تصویر کنیم اگر برای ناس انزال قابل تصویر نیست که نیست قطعاً ، اگر نیست دیگر آنموقع آن آیه و این آیه ممکن است ظهورشان در اینکه این کلام رسیده به مردم تغییر کند . در مورد ناس ما نزل داریم تنزیل فقط ممکن است که تدریجاً کلام الهی را از لسان نبی اکرم (ص) گرفته باشند

لذا این دوتا آیه آن دوتا ملاحظه را ما داریم در موردش . ملاحظه اول این است که ما درباره این الیکم ، الیهم بحث خطاب داریم و اگر مسئله خطاب را ما یک طور دیگر به تبع امام (ره) حل کردیم این ظهورات همه می روند و ای کاش ایشان اینجا علاوه بر فرمایش استادشان علامه (ره) فرمایش استاد دیگرشان حضرت امام (ره) را بررسی می کردند .

نکته بعد این است که نه اصلاً خود این دوتا آیه را که نگاه می کنیم یک جا انزلنا می آید یک جا نزل می آید ، انزال و تنزیل برای مردم معنای درستی پیدا نمی کند برای نبی اکرم (ص) بله برای ایشان

شب قدر تصویر است و انزال و نزول دفعی بر قلب نورانی او قابل تصویر است ، اگر برای نبی اکرم (ص) انزال قابل تصویر و تنزیل هم آنجا تصویر می شود آنموقع ما گرفتار می شویم در این ظهوری که از آیه می خواهیم استفاده کنیم .

آیه بعدی که ایشان برای اثبات مدعای شان ذکر می کنند

بعد آیه دومی را که مطرح می کنند همین آیه خودمان است آیه سوره شوری وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ

اللَّهُ ایشان می فرماید که ببینید در این آیه اولاً بحث در مورد بشر است نه نبی ، بشر همه اینها را

شامل می شود ، اطلاق بشر همه را می گیرد پس کلام الهی برای بشر آمده آن یکلمه یعنی یکلم آن

بشر را . بعد برای این بشر خدای متعال یک منفصله مانعه الخلو برای کلامش تصویر فرموده ضلع

اولش بدون واسطه بدون حجاب ، ضلع دومش بدون واسطه ولی من وراء حجاب، ضلع سومش با

واسطه.

حالا سوال این است آیا اینجا قرینه ای وجود دارد که آن بشر را محدود کنیم به نبی اکرم (ص) ؟

ایشان می فرماید نه خیر چون منفصله مانعه الخلو است اگر یکی از اضلاع با اطلاق بشر بسازد دیگر

قرینه ای در کار نیست . ضلع اول نمی سازد ضلع دوم با اطلاق بشر نمی سازد، آن برای انبیاء الهی

است معلوم است . ولی ضلع سومش می تواند با اطلاق بشر بسازد . ضلع سوم او یرسل رسولاً بعد

این رسول چکار می کند؟ یوحی این رسول ایحاء می کند به اذن الله مایشاء را إنه علی حکیم . حالا اگر این یرسل رسولاً فیوحی آمد ایشان سوال می کنند می گویند این یوحی وحی تشریحی که فقط نیست کلام تسدید می گیرد ،

اگر این یوحی هم وحی تشریحی را گرفت هم کلام تسدید را گرفت دیگر اختصاصش به انبیاء را از دست می دهد ، یعنی می خواهند بگویند این ضلع سوم اصلاً داخل آیه قرینه ای داریم بنام یوحی که این یوحی هر دو را می گیرد اگر یوحی هر دو را گرفت هم کلام تشریحی را گرفت هم کلام تسدید را گرفت آنموقع اختصاصش به انبیاء از بین می رود، اگر این سازگار بود با اطلاق بشر آنموقع ما دلیل داریم بر اینکه مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ يَكَلِّمَ أَنْ بَشَرَ رَا اللهُ ، از طریق رسولی که وحی مثلاً کلام تسدید نسبت به بشر دارد چه اشکالی دارد، اگر تسدید اش درست شد آنموقع معلوم می شود این رسول اختصاصش به پیامبر (ص) می رود ، اگر اختصاصش به پیامبر (ص) رفت آنموقع تشریحش هم می تواند کلام الهی باشد برای مردم به وساطت وجود مبارک پیامبر (ص) .

دیگر این را مفصل شرح می دهند . قسم اول از اقسام سه گانه تکریم همان کلام بدون واسطه که در آیه محل بحث به عنوان وحی است . و قسم دوم به واسطه حجاب معنوی یا صوری است مانند تکریم با موسی (ع) از حجاب با درخت مثلاً و قسم سوم به واسطه فرستادن رسول است که این

رسول مطلق است شامل رسول ملکی و رسول بشری و اختصاص به رسول ملکی ندارد چه اینکه مخصوص به تکلیف تشریحی نیست که توضیح دادیم .

نقد کلام علامه طباطبایی (ره) توسط آیه الله جوادی (دام ظلّه)

در اینجا ایشان فرمایش استادشان علامه طباطبایی (ره) بیان و نقد می کنند که نه استاد ما علامه طباطبایی (ره) می خواهند کلمه یوحی و این ایحاء را قرینه قرار بدهند بر اینکه این کلام مخصوص انبیاء است . قسم اولش که معلوم است قسم دومش که معلوم است قسم سومش هم چون قید یوحی دارد . فرمایش استادشان علامه طباطبایی (ره) را از همان بحثی که ما استفاده داریم می کنیم یعنی جلد ۱۸ تفسیر شریف المیزان نقل می کنند و بر اساس این فرمایش می خواهند فرمایش استادشان را اشکال بگیرند

و توضیح می دهند که ریشه این فرمایش استاد ما علامه طباطبایی (ره) به این برمی گردد که بتوانند یوحی را قرینه قرار بدهند بر اختصاص به انبیاء و از اطلاق ما کان لبشر دست برداریم . حالا ما قبلاً صدر فرمایش علامه را خواندیم این ذیل را هم ایشان با دقت عبارت را نقد می کنند ملاحظه فرمایید بعد هم یک شاهد سومی دارند که انشاء الله جمع بندی کنیم فرمایش ایشان را .

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور بحث ؛ آیه الله جوادی : گستره کلام الهی و اختصاص نداشتن به انبیاء

بحث ما در ارتباط با فرمایشات استاد عظیم الشأن و بزرگوارمان حضرت آیت الله جوادی آملی (دام
ظله العالی) بود که ایشان داشتند نظریه مختار شان را درباره گستره کلام الهی بیان می کردند، عرض
هم کردیم در این مجموعه تقسیم موضوعی ایشان قرآن در قرآن جلد اول و در این پیرامون وحی و
رهبری که تألیف ایشان است و در سال ۶۹ چاپ شده است قریب ۳۰ سال قبل پائیز ۶۹ چاپ شده
مفصل فرمایشات ایشان هست .

ایشان رسیدند به آیه دوم که همین آیه پنجاه و یکم سوره شوری بود که محل بحث ما بود ایشان

فرمایش فرمودند که آن بشر در آیه اطلاق دارد و اختصاصی به انبیاء ندارد درباره این بشر یک

منفصله مانعة الخلوئی وجود دارد که یا وحی بلاواسطه و بلاحجاب است یا وحی من وراء حجاب

محذوف است خودش دلالت می کند بر اهمیت . تعبیری که دارند این است : و قسم سوم به واسطه فرستادن رسول است که این رسول مطلق است و شامل رسول ملکی و رسول بشری خواهد شد و اختصاصی به رسول ملکی ندارد ، چه اینکه مخصوص به تکلیف تشریحی نیست اینجا تعبیر کردند مخصوص تکلیف تشریحی نیست ،

کلمه رسول اطلاق دارد و علاوه بر رسول ملکی ، رسول بشری را نیز شامل می شود اما در این تفسیر موضوعی ارزشمند و نورانی تعبیر می کنند به اطلاق . تعبیرشان این است ، خود تعبیر را در جلد اول قرآن در قرآن دارند که گفتنی است که کلمه رسول در آیه مذکور مطلق است و می تواند علاوه بر رسول ملکی و فرشته ، شامل رسول بشری نیز بشود و کلمه یوحی نیز اطلاق دارد و اختصاصی به وحی تشریحی ندارد و شامل کلام تسدید و تأییدی می شود زیرا گاهی با کلام خداوند تأیید غیبی حاصل می شود .

و کلمه لبشر که قبلاً آنجا خواندیم نیز در صدر آیه مطلق است لذا به تعبیر ایشان اگر من گفتم یوحی اطلاق دارد و شامل وحی غیر تشریحی هم می شود دیگر استبعاد نمی کنم که این وحی به غیر پیغمبر هم بخورد ، اگر کسی محدودش می کرد به وحی تشریحی ، انسان یک استبعاد می کرد که در واقع تشریح برای وحی تشریحی به غیر پیغمبر چطور ممکن است ، اما به تعبیر ایشان نه اگر شما آن را اعم

کردید دیگر مشکلی نخواهید داشت ، این تعبیری که آنجا به کار می برند حالا اینجا تعبیر نکردند به کلمه اطلاق ولی امانت فرمایش استاد عظیم الشان ما این است .

لذا می فرمایند که چه اشکالی دارد ما این طوری تحلیل کنیم اینجا بعد از اینکه می گویند رسول اختصاصی به رسول ملکی ندارد می گویند چه اینکه مخصوص به تکلیف تشریحی نیست ، آن جا تصریح می کنند به اینکه اطلاق دارد یوحی ، اینجا می گویند مخصوص به تکلیف تشریحی نیست تا بر فرض اختصاص رسول به رسول ملکی بر غیر پیامبر نازل نشود ، یعنی حتی اگر ما بگوییم رسول مختص رسول ملکی است ولی می توانیم از این نظریه دفاع کنیم که این علیرغم اختصاصش به رسول ملکی شامل وحی غیر تشریحی می شود.

لذا اینجا جمع بندی می کنند که پس هم عنوان رسول مطلق است هم رسالت آن رسول اعم از تشریح و تسدید است ، هم آن بشر مطلق بود ، اگر این طور شد قرینه چهارم هم می آورد . آنگاه این رسول به إذن خداوند هر چه را خداوند بخواهد وحی می نماید و متعلق آن محذوف است که خود نشانه دیگری است بر تعمیم گیرنده آخرین حلقه وحی است و هیچ دلیلی بر اختصاص گیرنده وحی یعنی کلمه رسول به پیامبر وجود ندارند .

پس شد چهار نکته :

یک : بشر مطلق است .

دو : رسول مطلق است .

سه : یوحی مطلق است.

چهار : متعلق یوحی محذوف است.

ایشان می فرمایند : متعلق آن محذوف است و لذا اختصاص ندارد . بنابراین ایشان می خواهند بگویند با این چهار قرینه فتوای ما این است که آیهٔ دوم که خودش دارد تصویر می کند مراتب وحی را در واقع این تصویر نشان می دهد که کلام الهی گستره اش با پیامبر (ص) تمام نمی شود .

نقل نظر علامه (ره) توسط آیه الله جوادی (دام ظلّه)

بعد از اینکه این نظریهٔ مختارشان را در این آیه تصویر می کنند ، اشاره می کنند به اینکه : ولی نظر استاد علامه طباطبائی (ره) همانند بعضی از مفسران دیگر آن است که قسم سوم مخصوص پیامبر (ص) است زیرا مراد از رسول همان فرشته وحی هست که به اذن خداوند بر پیامبر (ص) نازل می شود ، پس علامه طباطبائی (ره) رسول را کردند رسول ملکی ، فرشته وحی .

اگر رسول شد رسول ملکی دیگر اطلاق بر آن قائل نیستند . اگر اطلاق رسول ملکی از بین رفت

اطلاق رسول از بین رفت و مختص به رسول ملکی شد آن موقع اطلاق بشر هم از بین می رود .

خوب صناعت فرمایش علامه طباطبایی (ره) را توجه کنید چون آن موقع شما یک بشری دارید که

منفصله مانعة الخلوئی برای آن قائل هستید که هر سه قسمش مربوط به انبیاء می شوند دیگر آن بشر

از اطلاق می افتد چون مَا كَانَ لِشَرِّ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا یعنی آن ارتباط بی واسطه بی حجاب که

این مربوط به همه پیامبران هم نیست ، او من وراء حجاب آن هم برای همه پیامبران نیست او یرسل

فرشته ای که یوحی یا فرشته را که او دیگر مال همه پیامبران است اگر رسول فرشته باشد . حالا یا

همه انبیا یا بیداری یا خواب با اختلاف حالات و مراتب شان ، ولی با رسول کار کرده اند

اگر قرینه علامه درست شد اطلاق رسول از بین رفته و اطلاق بشر نیز مخدوش می شود

اگر فرمایش علامه طباطبایی (ره) درست باشد آن موقع همه آن سازمان به هم می ریزد اولاً بشر به

واسطه قرینه منفصله مانعة الخلو از اطلاق می افتد ، ثانیاً رسول مختص رسول ملکی می شود که اصلاً

باید ببینیم قرینه علامه طباطبائی (ره) چیست . خوب دقت کنید . بعد باید ببینیم آن اشکالات بعدی

ایشان یعنی اطلاق یوحی چه می شود ؟ که بعد آن را هم جواب می دهیم اگر قرینه علامه طباطبایی

(ره) درست بشود اطلاق یوحی یا حذف متعلق هیچ مشکلی برای نظر علامه طباطبایی (ره) ایجاد

نمی کند و این فرمایش استاد بزرگوار ما که یوحی اطلاق دارد و غیر تشریح را هم می گیرد کاملاً

درست است و ما اگر خاطرتان باشد وحی تکوینی و مصحف بی بی (س) را از طریق این اطلاق وحی درست کردیم ، منتهی ما اطلاق وحی را در آن مرحله اصلی اش یعنی در واقع وحیاً آن جا الا وحیاً آنجا ، گفتیم که مثلاً مقام ، مقام نورانیت است و آن مقام نورانیت و دریافت بدون حجاب و بدون واسطه ، نبی بزرگوار اسلام و مطهرون را می گیرد أم الكتاب است إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ ، إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ که عرض می کنیم ما آنجا درست کردیم اطلاق وحی مشکلی ایجاد نمی کند و لذا بعداً عرض می کنیم که قرینیت این برای نظریه استاد برای ما خیلی مشکل است حالا عرض می کنیم ذیل فرمایش ایشان .

پس چهار تا مؤید ایشان داشت اطلاق بشر اطلاق رسول اطلاق یوحی حذف متعلق .

اگر قرینه علامه طباطبایی (ره) درست شد اطلاق رسول از بین می رود و اگر اطلاق رسول از بین رفت اطلاق بشر مخدوش می شود اینها تمام می کند . ببینیم اطلاق یوحی و حذف متعلق چه می شود؟ عرض می کنیم .

علامه (ره) وحی را غیر از تبلیغ می دانند

ایشان اینجا می فرمایند خوب اول فرمایش استادشان را نقل می کنند گفتند که زیرا مراد از رسول همانا فرشته وحی است که به اذن خداوند بر پیامبر (ص) نازل می شود نه رسول انسانی که به افراد

عادی ابلاغ می نماید چرا علامه طباطبایی (ره) می فرمایند؟ علامه طباطبایی (ره) استدلالشان این است زیرا تبلیغ پیامبر (ص) را وحی نمی گویند علامه طباطبایی (ره) می خواهند بگویند عنوانی که در آیه وجود دارد وحی است **يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي** ، وحی . عنوان وحی غیر از تبلیغ پیغمبر (ص) است عنوان وحی غیر از تبلیغ است حالا **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** بعداً می بینید این کلمه بسیار ارزشمند علامه طباطبایی (ره) یک تکمله ای دارد در بیان امام (ره) که کار را تمام می کند که اگر آن تکمله را هم استاد عظیم الشان ما ملاحظه می فرمودند اینجا شاید راحت تر بود تصدیق فرمایش علامه طباطبایی (ره) ولی اصل فرمایش علامه طباطبایی (ره) این است که این وحی غیر از تبلیغ است کار پیامبر (ص) تبلیغ است نمی توانیم بگوییم پیغمبر (ص) یوحی الی الناس نه پیغمبر (ص) ابلاغ می کند تبلیغ می کند رسالت را وحی نمی کند دعوا بر سر این است . پیغمبر (ص) به کسی وحی نمی کند تبلیغ می کند خیلی مهم می شود آن موقع . بعد علامه طباطبایی (ره) می خواهند بگویند پس به قرینه یوحی رسول می شود فرشته و اگر رسول شد فرشته ، بشر هم می شود پیامبر ، ایشان (آیه الله جوادی) توضیح می دهند که زیرا تبلیغ پیامبر (ص) را وحی نمی گویند در حالی که مستفاد از آیه در باره قسم سوم آن است که آن رسول به إذن خداوند وحی می نماید .

نقد فرمایش علامه (ره) توسط آیه الله جوادی (دام ظلّه)

بعد عبارت علامه طباطبایی (ره) را از جلد هجدهم المیزان نقل می کنند و اما قول بعضهم إن المراد بالرسول فی قوله أو يرسل رسولاً فیوحي بإذنه ما يشاء هو النبي يبلغ الناس الوحي فلا يلائمه قوله یوحي ، إذ لا يطلق الوحي علی تبليغ النبي . دعوا بر سر این است قرینه یوحي می خواهد رسول را رسول ملکی کند چون لا يطلق الوحي علی تبليغ النبي ، استاد بزرگوار ما بعد از اینکه آن مختار را بیان می کنند این جمله علامه طباطبایی (ره) را نقل می کنند که پس علامه طباطبایی (ره) به خاطر کلمه یوحي و فرق بین وحی و تبليغ که ایحاء غیر از تبليغ است می خواهد رسول را رسول ملکی کند ، استاد ما اشکال می گیرند ، لیکن می توان با شواهد یاد شده استنباط نمود که بر تبليغ پیامبر (ص) نیز ایحاء اطلاق می شود گر چه با قرینه باشد. گذشته از آن که مراد از رسول بنا بر اینکه ... ، حالا ایشان می خواهند بگویند پس با آن قرائنی که من آوردم که عمده قرائن ... ، پس خود آیه الآن مشکل قرینه در آن نیست . خوب دقت کنید ، عمده قرائن می شوند آن دو تا آیه ای که ذکر کردند چون خود آیه اگر کلمه یوحي در آن ابهام داشته باشد اطلاق بشر و اطلاق رسولش خراب است ، خود آیه قابل استفاده نیست چون در واقع بشر می شود محفوف به یک قرینه ای که آن قرینه اجمال پیدا کرده است اگر من تصدیق کردم که این یوحي غیر از تبليغ است که هیچ آیه ظاهر می شود در همین که علامه طباطبایی (ره) فرمودند . اگر گفتم نه یوحي در واقع می شود با آیات دیگری به گونه ای تفسیر کرد که یوحي تبليغ را هم بگیرد آن موقع از این آیه به کمک آن آیات می توانم استفاده کنم

در آن آیات ما اشکال کردیم ما گفتیم آنجا بحث نُزْل و أَنْزَلْنَا گیر دارد حالا فرمایش امام (ره) را بعداً می‌گوییم .

این تعبیر استاد ما این است می‌فرمایند لیکن می‌توان با شواهد یاد شده ، شواهد سوال می‌کنیم کدام

شواهد ؟ اطلاق بشر که فعلاً محل بحث است . چون بشر در آیه منفصله مانعة الخلو پشت سر آن

آمده . خود این منفصله قسم اولش معلوم است که پیامبر (ص) است ، قسم دومش پیامبر (ص) است

قسم سومش ابهام دارد نهایتاً ، وقتی ابهام دارد دیگر آن اطلاق مخدوش می‌شود ، رسول هم اطلاقش

مخدوش است فعلاً به خاطر ابهام یوحی پس چه چیزی دست شما را می‌گیرد حضرت استاد ؟

آن آیاتی که ذکر کردید قبلش یا بعدش حالا یک آیه دیگر دارند آن را هم عرض می‌کنیم ، آن آیات

را که ما گیر کردیم گفتیم آنجا نُزْل دارد یا أَنْزَلْنَا دارد همین تعبیر به نُزْل و أَنْزَلْنَا یکجا بکار بردن انزلنا

و نُزْل در باره ناس که انزلنا یعنی آنهایی که لیلۃ قدر درک نمی‌کنند ، اگر آنها گیر کند این شواهد

خراب می‌شود لذا استاد این تعبیری که می‌گویند گر چه با قرینه باشد که یعنی آنها را قرینه کنیم بله

اگر آنها خودشان تام باشند آنموقع شما آنها را قرینه کنید ، که این تکلیم در مورد انسانهای عادی

صادق است ، اگر آنها بتوانند قرینیت داشته باشند لذا گرفتار می‌شوند .

برای اینکه از این گرفتاری در بیابند حالا می خواهند آن اطلاق یوحی را درست کنند می گویند گذشته از آن که مراد از رسول بنا بر آنکه خصوص فرشته باشد رسالت او در خصوص کلام تشریحی نیست تا فقط بر پیامبر نازل شود ممکن است کلام تسدید را بر غیر پیامبر نیز نازل نماید ، ایشان دیگر می خواهند از این طرف کمک بگیرند که خود یوحی درست بشود ، می خواهند بگویند ایندفعه اگر یوحی شد اعم اطلاق پیدا کرد نسبت به تشریح و تسدید و تأیید ، خودش می تواند کمک کند که ما وحی بر غیر پیامبر را هم درست کنیم .

نقد فرمایش آیه الله جوادی (دام ظلّه)

عرض ما این است ما این را کاملاً قبول داریم و به نظر ما علامه طباطبایی (ره) هم قبول دارند ولی این مطلب مشکل را حل نمی کند . مشکل می دانید چرا حل نمی شود ؟ آن مشکل اینطوری است ، اگر فرشته بیاورد وحی صادق است حالا چه وحی تشریحی چه تکوینی ، هیچ اشکالی ندارد جبرئیل بیاورد قرآن را درست می کند مصحف را هم درست می کند . اما الآن این نیست دعوا سر این است که به کار غیر جبرئیل هم می شود گفت وحی یا نه ؟ این حل نمی شود . ببینید نزاع سر این نیست که متعلق کار جبرئیل چیست ؟ تشریح است یا تکوین ، تا اگر غیر تشریح شد جبرئیل بتواند با غیر پیغمبر (ص) یعنی حضرت زهرا (س) هم تماس بگیرد این که مسلم است درست هم هست ، اما جبرئیل ، نه اینکه اگر من متعلق را توسعه دادم از تشریح و تکوین را هم آوردم تسدید و تأیید را هم آوردم گفتم

فرشته می آید یک تسدید و یک تأییدی به غیر نبی می کند این قرینه می شود به اینکه به فعل نبی هم بگویم وحی ، این محل بحث است الان .

اگر من ایستادم سر قضیه یوحی و به تعبیر زیبای علامه طباطبایی (ره) گفتم این یوحی غیر از تبلیغ است . **يُوحَىٰ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ** ظاهر در ایحاء است ، ایحاء هم فعل تبلیغ پیامبر (ص) نیست . او **يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ** است ، او ابلاغ رسالت است ، ابلاغ رسالت و تبلیغ رسالت غیر از وحی است . حالا شما آمدید می گوید متعلق این وحی محفوف به اعم است یا خود این وحی مطلق از تشریح و غیر تشریح است . می گویم بسیار خوب اما واسطه باید رسول ملکی باشد که وحی صدق کند . بله وقتی متعلق وحی اطلاق پیدا کرد یا حذف آن دلیل عموم بود یا وحی اطلاق داشت یا حذف متعلق دلیل عموم بود آنموقع رسول ملکی می تواند هم با پیامبر (ص) ارتباط برقرار کند ، وحی تشریحی داشته باشد و وحی تشریحی در وجود مقدس نبی اکرم (ص) تمام بشود . لذا آن تعابیر بسیار زیبایی که ما داریم **حيث و قد ناك^٤ و حيث إنقطع أن الوحي** این ناظر به همین انقطاع وحی تشریحی است . ارتباط فرشته وحی با وجود مقدس ام ابیها صدیقه طاهره (س) و درست شدن مصحف بی بی (س) ، بله وحی تکوینی . چرا ؟ چون یوحی **بإذنه ما يشاء** دیگر اعم از تشریح و تکوین است ، اما فرشته وحی یوحی ، نه پیامبر به غیر پیامبر بدهد که من به این بگویم وحی ، فرشته به غیر پیامبر بدهد به او می

^٤ این کلمه روشن نشد

گویند وحی ، بحثی در این نیست بخاطر اطلاق یوحی یا حذف متعلق یوحی . پیامبر به ناس بدهد به این نمی گویند وحی به این می گویند تبلیغ و لذا آن قرینه سوم و چهارم نتوانست مشکل را حل کند .

اگر من قبول کردم که فرمایش علامه طباطبایی (ره) روشن است چون استاد کأن خودشان این را پذیرفته اند و می خواهند بگویند قرینه به ما کمک کند ، بلکه آیات دیگر اگر قرینه شدند که دیگر آئین موقع قرینه اند در مقام کشف به تعبیر اصولیین از مراد جدی که مراد استعمالی که به هم نمی خورد .

اگر آنها خودشان تام باشند قرینیت پیدا بکنند بر مراد جدی که شما بتوانید به تبلیغ هم ایحاء بگویید بلکه ، ولی این چهارتا مطلبی که در آیه وحی آمده مشکل پیدا می کند ، اطلاق بشر وقتی است که این سه فرض ما در منفصله مانع الخلو ظاهر نشوند در پیامبر (ص) که الآن ظاهرند حسب مدعای علامه طباطبایی (ره) یک که قطعی است دو که قطعی است سه هم بنابر اینکه یوحی رسول را رسول ملکی کند ، حالا چه رسول ملکی به پیغمبر بدهد چه به غیر پیغمبر بدهد . ولی رسول ملکی است تا وحی صدق کند . علامه طباطبایی (ره) حرفشان این است می گوید کار پیغمبر را نمی گویند وحی .

لذا این قرینه اطلاق بشر را از بین می برد قرینه یوحی اطلاق رسول را از بین می برد اطلاق یوحی منافاتی ندارد با فرمایش علامه طباطبایی (ره) که یوحی غیر از تبلیغ است حذف متعلق هم باز همینطور . بنابر این ما این آیه را مثل آن دو آیه قبلی که واقعا مشکل داشتیم ، حالا این با قطع نظر از فرمایش امام (ره) است که ما بعدا فرمایش امام (ره) را که اضافه کردیم آن کامل می کند همه چیز را .

شاید اگر آن را عرضه بداریم به محضر نورانی و بزرگوار استاد عظیم الشان (دست بوس خودشان و فرمایشات شان هم هستیم) شاید آن استبعاد از بین برود درباره گستره کلام الهی عرض می کنم انشالله ، ببینیم آیا ما آیات دیگری داریم که بتوانند قرینه باشند بر این صرف ظهور این آیه شریفه و این روال؟ ولی انصافاً از این نکته اطلاق یوحی و حذف متعلق ما بسیار استقبال می کنیم و بنظرمان علامه طباطبایی (ره) همین را قائلند و عرض کردیم ما آن اطلاق وحیاً را درست می کنیم ، لذا وحی تکوینی و مصحف را درست می دانیم و مختم بودن وحی تشریحی در نبی اکرم (ص) را منافات با وحی غیر تشریحی بعد از نبی اکرم (ص) و مرادۀ أم ابیها (س) با رسول وحی و جبرئیل امین در همین مسیر می بینیم .

خدا رحمت کند امام (ره) را می فرمودند اعظم فضائل أم ابیها(س) است که با جبرئیل امین بعد از رحلت والد مکرشان مرادۀ داشتند و مصحفی بوجود آمد که از وحی غیر تشریحی شکل گرفت و جالب این است که در همین عالم (در عالم نورانیت که یک نورند) کاتب وحی تشریحی امیر المؤمنین (ع) است و کاتب این وحی غیر تشریحی هم وجود مقدس مولی الموحدين آقا امیرالمؤمنین (ع) است . پرچم را به دست امیرالمؤمنین (ع) داده است خدای متعال که این کتابت وحی الهی را به اطلاقه وجود مقدس امیرالمؤمنین (ع) به عهده بگیرد .

وصلی الله علی محمد و آل الطاهرین

